

سپاروون

شماره ۱۰۹ - زمستان ۱۳۸۸ - شماره ۱۰۹
شماره ۱۰۹ - زمستان ۱۳۸۸ - شماره ۱۰۹

Ketabton.com

آواز دنیا شعر عاصی

تفکونی باغچه‌دار دنیا و قهاری عاصی

شماره ۱۰۹

لکی فائیف



۵۵۵

دعوت کار
و شخصہ می فرمودہ و شیرازیہ شہر ہائے اسلامیہ صورت پروردگار نایب سالہ
لکے فائیف ہمیشہ بلکہ شمس پار خا طرہ خواندہ

۳۰۴۱۰ به استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ ۱/۲ اد رخدمت شما قرار دارد ۱۰ اد رسر : شہر نومقابل مسجد جامع شیرور ۰ تلسفون



علی کریمز

قرطاسیه و مجلات سیاهون - جوانان امروز و اخبار هفته را به فروش میرساند
قیمت های مناسب به مناد شعبه
ادرس: متعل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروشی جمشید که تازه به فعالیت آغاز نموده مجلات و
قرطاسیه با آ - اخبار هفته - حلقه - سیاهون و سایر مجلات
را به بهترین قیمت به مشتریان گرامی قرار میدهد
ادرس: مارکیت خوار و کسب
ایند الهه من

خوراکه فروشی انوش

خوراکه فروشی انوش تازه به فعالیت آغاز نموده انواع خوراکه باب
را به قیمت های مناسب عرضه می دارد
مشتریان دایم خوراکه فروشی انوش باشند - همچنان مجلات
و جراید مورد علاقه تان را از این خوراکه فروشی
در انتخاب کرده می توانید

آدرس: چوک قلع فتح ر

تابش ویدیو کست

کست های موسیقی و کست های ویدیویی و نحوه تانرا از
آدرس: سید فروشی تابش
مجموعه گان و آب

خوراکه فروشی سید احمد شاه

خوراکه مورد
نیاز شما را به
فروش میرساند
همچنان بلوزهای
بهاره هندی و لباس -
چین از قبیل سیاهون - دامس
چهره های زنانه - طفلانه و دخترانه
ساخت وطن را با قیمت های نااقل به دسترس میرساند
جمعین محتر قرار میدهد
شما می توانید مجلات و نشریه های مورد علاقه تان را نیز دست آورید

آدرس: سرک ۶ قلع فتح ر - مناصره و خانة برادران خسرو

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه

جدید
قیمت لوازم
نمبر کسب
معارف
اقلام کتاب
و کتابچه - انواع قلم های
خود کار خود رنگ و ده حلقه
اجتناب از بکاربرد ضرورت تانرا به قیمت های مناسب
و رعایت بخش و شتاب نماید - آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ -
انعام - نمبر تلفن ۱۱۲۲۶

قرطاسیه فروشی اخبار

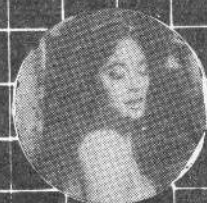
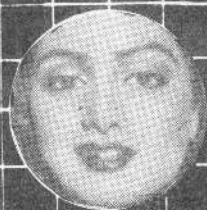
کتاب - قرطاسیه - مجلات و کار تعالی
تربیتی ارزان و خوب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ قلع

قرطاسیه فروشی حبیب

انواع قرطاسیه - جراید و مجلات و لوازمات را عرضه
میکند - و هم پوش کردن هر نوع اسناد به یقین
میشود - به آدرس توجه نمایند
میرساند آن جنوب تان را به



صفحه (۱۱۶)



صفحه (۱۰۱-۱۰۲)

شعر عاصی

مجله (۱۰۰)

په زړه پور ی

چیراغ خاطرات

۵۴

درختان لوری

۲۲

سپاوون

نماره سم ماه جوزا ۱۳۶۸ شماره مسلسل

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰

مدیرمسئول : دکتور ظاهری
تلفون : ۶۱۱۰۰۱
معاون : آصف محروبی
تلفون : ۶۲۲۰۰۱
سوپرور : ۶۱۸۷۸
ارتباطی : ۶۱، ۶۸، ۶۹

خطاطی : کبیر امیر و میسی قانع
ارت و گرافیک : حمید حلی و حمید مسعود
تایپ : اسحق جلیلی و احمد شاه نصیری
مهندسی : محمد گل

ادرس : مکررون سم بلاک (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۱۰۲۳۳) بصر (۸)
د افغانستان بانک

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، مضامین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرفاً نظر نویسنده میباشد.

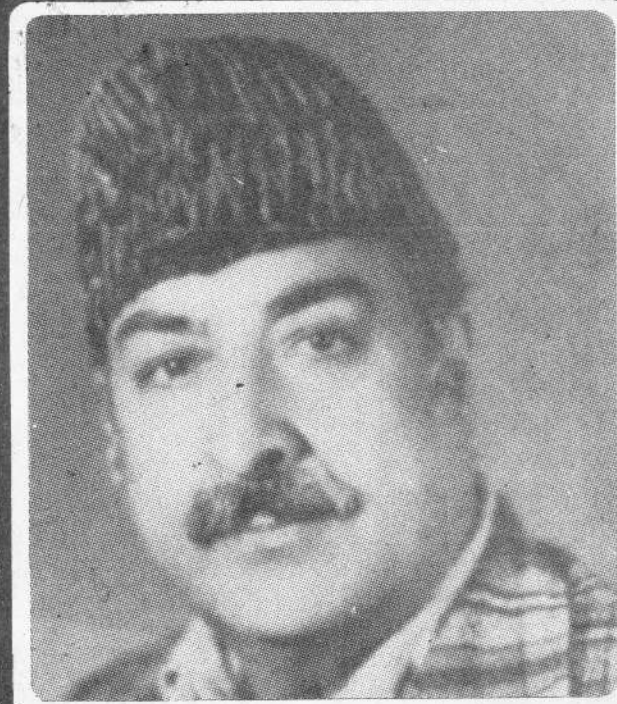
آواز دریا

تولوته

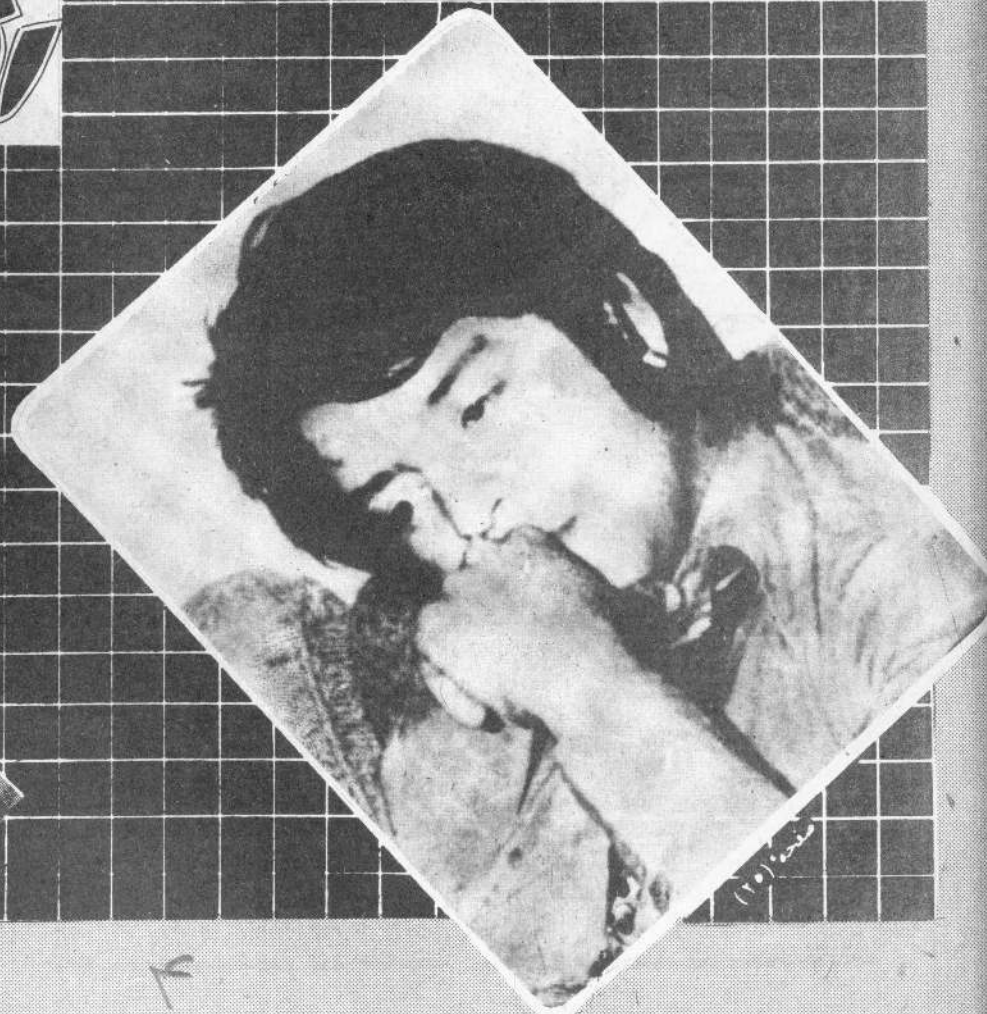
ارتقا در غلاب

ناوی

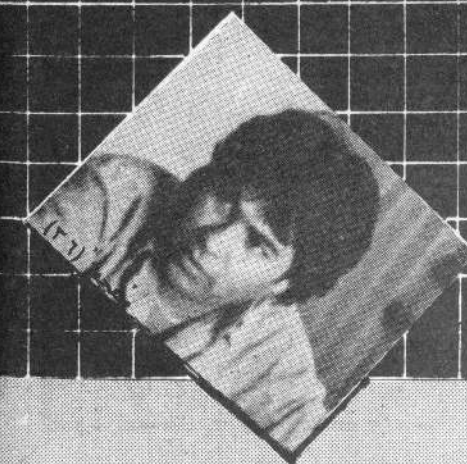
۱۸



صفحه (۱۰۰)



صفحه (۱۰۰)

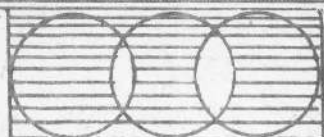


صفحه (۱۰۰)



رازيكه در دل شهر ما مدفون است

نوشته: نظام



من در بالا حصار قرار ام، گرچه اینجا سیاهی گذشته را ندانم و از بالا حصار باستانی اثری نیست اما نشانه هایی از پیشینه طولانی آن ناکون باقیست.

من بالا حصار را می بینم باشکوه جاودانش که هزاران قصه در خود نهفته دارد. بالا حصار را که شاهد سه جنگ افغانها علیه انگلیس های اشغالگر بود. و سلسله تفرات بمبوی حوادث این جنگ ها کشیده میشود. بالا حصار این مکان قامت بالا با بسیاری از سالهای تاریخ کشور همراه بوده و سلسله حصارهایی آن هنوز رشته هایی استوار پیشین خود را حفظ نموده است.

بالاحصار در جنگ اول:

انگلیس ها با پلان از پیش ساخته شده تسخیر افغانستان مگر به بهانه به تخت نشاندن شاه شجاع راه افغانستان را در پیش گرفتند.

با آنکه شمار زیادی از مردم از اصل توطئه انگلیس آگاهی نداشتند تنها حضور

نیروهای مسلح بیگانه در کشور و آتش های فراوانی را موجب گردید. مردم سلاح پیدا دست گرفتند. آنها شاهد آغاز مقاومت همگانی و مخصوصا مقاومت بی مثال اهالی غزنی بودند.

سرانجام ((معتان ناخوانده)) به همراه شاه شجاع به تاریخ هفتم اگست ۱۸۳۹ به کابل رسیدند.

اهالی شهر و اطراف کابل برای دیدن شاه که تازه به کشور باز گشته بود در راه ها و ایالات دیوار ها را انتظار نشسته بودند و همینکه شاه در برابر صفوف مردم ظاهر شد در کنار او جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس به نظر رسید. گرملی کوچی های کابل به سردی گرائید و هیچ صدایی و سلامی از هیچ یک از مستقبلین شنیده نشد.

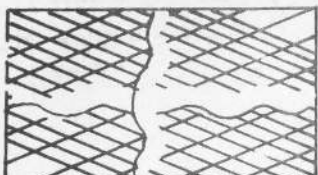
شاه شجاع همراه با قشون انگلیس مگر بایا سو ناامیدی داخل بالا حصار شد با تاشای پر خورده سرد مردم و مشاهده عسارت سلطنتی بالا حصار پس از سی سال سختی گریست.

انگلیس ها پنج هزار سوار و رادشهر و بالا حصار جابجا نمودند. همینکه قشون انگلیس در کابل جابجا گردید سران انگلیس، در هندو انگلستان، امر را با شانمانی استقبال کرده و در مقابل القاب رسمی **بارون وسته رابله** اکلند سر جان و مکناتن اعطا نمودند. انگلیس های جابجا شده در کابل با آسوده حالی به تفریح و استراحت پرداختند.

بالاحصار شاهد بود که انگلیس ها چگونه پس از جابجاسازی قوای شان در نقاط سترا تیزیک کشور چهره واقعی شان را ظاهر ساختند مکناتن عملاً به صدراعظم و نایب السلطنه افغانستان بدل شد. و موقف سیاسی شاه شجاع را ازین میتوان قیاس کرد. حتی برای برون شدن اتاق نشیمن خود باید اجازه میگرفت. شاه در بالا حصار از طرف گارد انگلیسی حفاظت می شد و کلیه آموزش تحت کنترل آنها قرار داشت.

مکناتن، که دیگر در امور کشور مداخلت بازی پیدا کرده بود، ملاشکور خان، حاکم کابل، را خلاف میل و رضایت شاه شجاع معزول کرد و به عوض او محمد عثمان نظم الدوله را به این مقام منصوب کرد.

مکناتن با این کار خود، در واقعیت امر، خدمتی را به مردم ما انجام داد. اگر ملا عبدالشکور قبلاً انگلیس را دوست مردم افغانستان جلوه داده و معانات او قتی کابل را نمود می کرد مگر محمد عثمان، نظم الدوله



با نحوه احوالش نشان داد که شاه دست انگلیس ها اسیر است. این مسأله در میدان مردم مسأله ت نبود و واریانت های محاسبات آنها را دقیق تر ساخت.

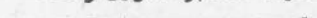
از آن زمان به بعد مردم با مشاهده اعمال انگلیس ها به نشاندادن عکس العمل آغاز نمودند. نام شاه از خطبه انداخته شد.

شهر بالا حصار و اطراف کابل را جشنی فرا گرفت که بزودی در تمامی نقاط کشور سرایت کرد.

XXX

بالاحصار حادثه دیگری را نیز در خاطره ها جا داده است. امیر دوست محمد خان که از اسارت امیر بخارا فرار کرده بود در اس سیاه افغان، که از کوستان کاپیسا و پروان جانب کابل در حرکت بودند، قرار گرفت. اما در حالیکه جنگ وفاق به با انگلیس ها ادامه داشت امیر بطور ناگهانی ناپدید شده و جانب کابل به تاخت روز چهارم ماه نوامبر هنگام عصر وارد دروازه بالا حصار شد. مکناتن با گاردش از هواخوری بازگشته بود، سلطان محمد خان معتد امیر دوست محمد، از عقب به مکناتن گفت: ((امیر دوست محمد خان رسید)) این خبر برای مکناتن به اندازه بی غیر مترقی بود که به تعجب اندر شد و پرسید ((بالشکر)) و سلطان محمد جواب داد که: ((نسی))

امیر دوست محمد پس از ملاقات با مکناتن شمشیرش را به او سپرد و موافقت کرد که به هندوستان برود. غایب شدن امیر از اردو و مبارزان کوهدامن بصورت غیر مترقی و واجب و تسری انجام گرفته بود. آرامش مو قتی یکساله بالا حصار، که درهاله بی از با هم کشیده شده بود، ازین رفت



همه روزه به سران انگلیس و شاه شجاع اطلاعات، نگران کننده می پیرامون آغاز قیام مردم مواصلت می کرد.

گرچه انگلیس ها از نظر نظامی و تسلیحاتی بر قیام کننده گان افغان برتری هایی زیادی داشتند، اما آنها در برابر اراده مردم بی باخاسته دارای معنویات قوی قرار گرفته بودند.

هنگاهی که شعله های قیام مردم زیاده کشیدن گرفت، بیست هزار سوار انگلیس در کابل، بانزده هزار رکندهار پنج هزار درجلال آباد و ده هزار در غزنی، قلات بامیان و دیگر نقاط کشور مستقر بود. تعداد مجموعی عساکر انگلیسی در افغانستان به پنجاه هزار می رسید که باتوپ هایسی مدرن آترونی، قوای سوار و توپچی صحرایی و کوهی و دیگر اسلحه های آتش زامجهز بود.

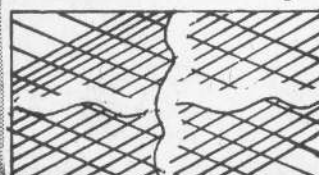
در حالیکه سلاح های افغانها را تشنگ های ((دهن پر)) سیلاره، پیش قبضه کرد، تعداد اندکی از توپ های کوچک و شش بونده تشکیل میداد.

مواصلت اخبار نگران کننده به بالا حصار ادامه داشت. شدت حملات افغانها شاه شجاع را واداشت تا به پشتیبانی از قیام مردم برخیزد. او درخفا باقیام کننده گان ارتباطاتی برقرار نمود.

رهبران قیام شب اول نوامبر ۱۸۴۱ نقشه جنگ و طرح دشمن را به تصویب رسانیدند.

با آغاز قیام استقبال مردم به حدی بود که زنان به مصاف خلفوانه های خود نان تهیه کرده و در اختیار و قیام کننده گان میگذاشتند.

قیام مردم بتاریخ دوم نوامبر ۱۹۴۱ آغاز شد و باخبر آخرین فرد قشون آن از افغانستان به پایان رسید «بقیه در صفحه (۹۰)





نامزدی یک آزمون است

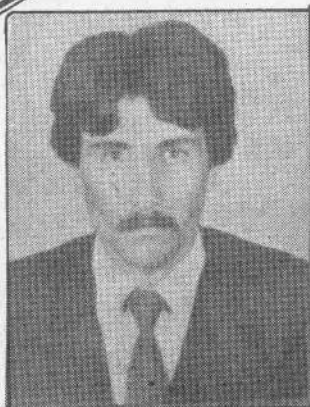
نفسه کار جوانان تحصیل
تخنیک ساختن و جیو دوجی :
عاشق شدن عیب نیست چون
طبیعی است و نیاز . اما باید با
احتیاط لازم با آن برخورد کرد .
بخش عشق نه آنست از نامه ها
و دید نهایی نگاهانی مانند
نلمعای هندی آغاز میشود .
عشق یعنی تعیین سرنوشت
عشق یعنی راه یابی به معنی
انسانیت است . بهترین
راه برآورده سازی این نیاز
ازدواج است و ازدواج مستلزم
یک آزمون است و به نظرم این
آزمون تنهاتعداد رجریان
نامزدی میتواند صورت گیرد و منی
خواهم تصمیمی در دست
آمدن مفکوره منفی در این زمینه
وجود نداشته باشد .



پشیمانی از ازدواج بدم می آید

بروین شیرزی کارمند افغان
کارت .

خواست من از همه دختران
جوان آنست که قبل از رو آوردن
به ازدواج بایست برای تشکیل
خانواده صمیمی و سالم آماده گی
لازم بگیرند ، دختران جوان
باید شیوه برخورد و اجرای مسوولیت
مردم زنده گی شان را
بیاموزند . و بیوسته بگویند
تا طرف مقابل را درک نموده به
همه اصول زنده گی زناشویی
وفادار بوده تا بای جان به آن
حرمت بگذارند . بهترین دوره -
آموزش اصول زنده گی زناشویی
و تدبیر منزل روزگاران مجرد
است . از زمانیکه از ازدواج -
پشیمان میشوند بدم می آید .



از ازدواج میترسیم

غلام ذکریا افسر در توتیسه
انانیه :

از وقتیکه سروکار با متعین
وزنان هرزه است معتقد شده ام که
هرگز به ازدواج و عشق بایک زن
تن در ندم . اینجانب میله های
زندان زنانی دیده میشوند که
در ظاهر قیانه های شان معصوم
است ، مگر باطن شان از نساد
اخلاقی انباشته است که این امر
برازد سیت زن مشکوک میسازد .
چنانچه یکی شوهرش را کشته
و دیگری بد زنی را ، دیگری دزدی
کرده و اندیگری روسی شده است .
من تلقین شده ام که هرگاه ازدواج
کم بگونه شماری از مردان ، که
بدست همسران شان کشته میشوند
به قتل خواهم رسید . بنا به ازدواج
هراس دارم .



عشق واقعی نه عشق مد روز

نیلیه نیر و محصل زبان و
ادبیات :
در مورد عشق و ازدواج به این
باور استم که در روزگاران تحصیل
باید این اندیشه هارا از سر بردور
نگه داشت تا هنگام مطالعه کتابها
و نوشته های درسی مزاحمت ایجاد
نکنند . البته فرصت عشق فزیندن
و ازدواج کردن پس از ختم تحصیل
است بنا بران من بعد از تحصیل
خواهم شد .
- دوست دارم که دختران
همیشه در استفاده از مودحد و د
معین معیار هارا در نظر گیرند



بزرگمهر زمانه ها

به یاد بابای موسیقی استاد سر آهنگ

نوشته: فرهاد دریا

برای حقیقتی از هنرمندی همه زمانه ها بزرگمهر این سرزمین نیابت فقط با ((مرد بزرگی بود)) گفتن بسنده کرد بلکه بیشترش بله شناخت و شخصیت چندین بعدی اش را با معیارها و بد و سیعتر و آگاهانه ای سبک و سنگین کرد تنها شمار قلیلی از نخبه های علم و هنر در زمان حیات خود توفیق آنرا یافته اند تا مورد پذیرش مردم و جامعه فرهنگی قرار گیرند وجه بسا بهتر نانی که خیلی دیر حتی شاید بعد دهشت ساله یان و یا حتی قرن های از مرگ شان درك و كشف شده اند که استاد ما استاد بهترین ما، سر آهنگ ترنگستان نغمه های لاهوتی صحبت از شمار نخبه گانی این سری بود. حتی امروز هم که ۸ سال از خاموشی اش میگذرد آنچنانکه حقیقت است او را شناخته اند و به شناخت جوهر اصلی هنر و آهنگش دست نیازیده اند. جواب این سوال که ((چرا زوایای اصلی شخصیت هنری استاد در زمان حیاتش برای اکثر مردم مسکون و مخوف و تاریک ماند)) شاید زیاد مشکل نباشد زیرا استاد فریاد بود بلند تر از صداهای زمانه اش و انسان بود فراتر از همگانیش

زیرا استاد هنرمندی بود پیکانه و آراسته بازورد انش اصیل. زیرا استاد بهتر از هر کسی د پیری با زبان بهزیانی های ساز آشنایی داشت. زیرا استاد چنگ جا - دوگر و معجزه آفرین نواهای والا، عزیز و شریف بود. در مورد استاد همه چیز از اینجا آغاز می یابد که او را با پیست یک موزسین خلاق به حساب آورد تا یک آواز خوان حرفه ای زیرا به ویژه گیهای مسلکی موسیقی کلاسیک چنان ورود کامل و حیرت انگیز داشت که هرگز غیب بینی را یارای انکار د انشا کاد میکش نبود. از آنجا که باتمام معیارهای بهتر و اساسات و ضوابط سنگین علمی موسیقی کلاسیک دقیقاً آشنایی داشت پس این آگاهی زمینه های اجرای متناسب و باحالات اشکال دیگر موسیقی را (هم از موسیقی های تعمیری - غزل - طرز و محلی) برایش هموار کرده بود. گوهری که استاد آنرا نه را پیکانی بلکه پس از عمر هاریاضت و تحمل شاقه ترین تمرینات جسمی و روحی کامی کرده بود. وجودی که به خاطر رسیده ن و دست یافتن به دست سالیان در ارضی زمین اخلاص و اراد تبو شده و چنان چون مرید میونی خدمت پیرو مراد به جا آورده بود. نامش را سنگینی و طهارتی پس بزرگ بخشیده است. او همیشه قدمی فراتر از ذوق و پیش معمول موسیقی عصر خود شرای می سپرد و دست و پست برقیه در صفحه (۱۲)



ټولونه په زړه پوري

دی

سید ابروی نڅاه وایی؟

د قونیه د جنازیم د د رواجي له
پاسه د مونیو سماع ترسره کیزی
هله د خرڅنده غارقانو اوږد و-
لاسونه لیدل کیزی چی ټول
شیان لکه کتابونه ، بانی او ان
سجاق ، دلستونی تنی اوقا-
شق او هرڅه د مولانا په زندوونو
ښکلی شوي دي له دغوانو وروڼو
نڅه د ژوندانه راز په دي ډول -
حکایت کوي :

پریزده هغه څه چی نه وینو
وی نه وینو . او هغه څه چی نه یی
اورو وایی نه اورو . او هغه څه
چی نه غواړم یوه شم یوه نه شم .
ای زما محبوبه زه یی ستالنه
خبرو او سکوت سره جوړم .
میرمن بارد وانگلیسی لیکواله
چی په ۱۸۲۶م کی یی د څر -
خید ونکو د روښانوتکیه لیدل س
لیکی :

((دوه واری یی د نڅاه معبد
یا داروا دعوامو په قول د خرڅنده
د روښانو د معبد زیارت کړی دی .
د تنکی د ساجی لاره د یوی ښکلی
پاتی په ۸۴ مخ

زین من ښکست ویدرید ان رکاب
مازحق رستم ، اول درجهان
هر بد وایی . روم از انقلاب
بانگ ماه چون جرس رکروان
یا چورعدی وقت سیران سحاب
وایی چی هرکال د سامیر
په میاشت کی د مولانا ارادتمندان
په قونیه کی په سماع کی گډون کوي
او د هغه ورځ نمانځی .

د د روښانویه وړاندی حقیقی
د روښن څنگه نه غمجن کیزی .
لکه یوکارنه تکراروي . انسان همیشه
د خپلی جاییال په جاییزکزی .
تیرکارنه او ټولونه تکراروي . هغه
دام چی پخپله یی غیرولی دی
لحان په کی ښکارکوي .
هغه وخت چی د ((هابیل))

جمجمه یعنی د لومړی بنیاد د م
مړی په خاورو کی کیښودل شو .
انسان یوسپیڅلی شی خاورو ته
وسپاره او د خپلی ازادی نقشه یی
ښځه کړه .

- د یوسف د لیدلو هڅه ، او د هغه
د کمیس په بوی پوهیدل دي .
- سماع هغه راز دی ، چی د ځینو
عارفانو په قول محمد (صلی الله علیه
وسلم) ویلی دي .

((زه هغه وخت له خدایه سره
یم چی نه پرښته وي اونه ، پیغمبر))
- سماع مقامی ادران دی چی
پریشتی ورته لاره نه لري .
د مولانایه وخت کی د سماع په
باب زیاتی خبري وي چی آریا
حرامه ده یا حلال ؟ مولانا به
دي باب وایی :

هیچ میدان چی میگوید رساب
زاشک چشم واز جگرهای کباب
پوستی ام دورمانده من زگوشت
چون تنالم در فراق و در عذاب
جوب هم گوید : بدم من شاخ سبز

مولانای بلخ د سماع خ-
تعارفونه وړاندی کوي :
- داسی حالت دی چی په الهی
اسرارو باندی پوهیدنه د لاهوت
له آسمانو څخه لیدل کیزی .
- سماع له خانه سره جگره ده .
د نیم بسمل مرغه د تنیدلو په خیسر
چی په وینو او خاورو کی لوټ و هی .



خړنگه چې بی شمیره ستوري
به لایتناهی فضا کی شته، نوښه
دې ډول کولای شوخیال وکړو
چې د دوي ټولو په منځ کې یو یا
خو په بشپړه توګه له هره بله
د محکمې د غونډارې په شان وي.
که د اړنګه وي او یوه سپاره زمونږ
سپارې په خیر وجود ولري په
غوڅه توګه ژوند ی موجودات هم
کیدای شي هلته منځته راغلی وي
او دده یې کړي وي.

یوهان عقیده لري چې د مکرو-
بونو په خیر د نړۍ موجودات
د دې وس لري چې بشپړ روځ رست
له فضا څخه تیر شي. نوښه دې-
ډول همدغه مسافرین د دې وس
لري چې ژوند لمبوي نقطې څخه
بلې نقطې ته یوسي. همدارنګه
ناشونی نه ده نور موجودات چې
په بشپړه توګه له موز څخه په میلیونونو
کیلومتره لري. د ژوند او دې وس-
لري اوان کیدای شي فکر وکړي
او که موز غونډي همداهوانه تنفس
کوي او زمونږ په شان په خوب و
بحان نه مري وي، ټاپی به بل ډول
سره ژوند تیر کاندې.



آباد هستوګنې یوه بله نړۍ شته؟

یوهان عقیده لري چې دا-
رنګه کارناشونی نه دي. او ګواکې
نور موجودات وي چې د فکر له
نعمت څخه برخمن او د نړۍ په بله
برخه کې ژوند وکړي. هغه توکو ته
چې زمونږ وجود ترې جوړ شوي دي،
کیدای شي د فضا په یوه بله سیمه
کې وي. له بلې خوا به پیدا شوي
نړۍ کې یې شمیره ستوري شته
چې کټ مټ لمر ته ورته دي او باید
په میلیونونو ستوري د یو بل غونډي
وي.

د هرات تاریخي کلا

زموږ د ګران هیواد افغا-
نستان له تاریخي اوازښتناکو
یادگارونو څخه یوه د اختیارا-
لدين کلا یاد هرات ارګ دي چې
د هرات ښار په شمالي برخه کې
موقعیت لري. دغه تاریخي کلا
زموږ د پلرونو او نیکونو وارښتن
یادگار دي چې د پړوکلونو او زړد و
بیر یوله تیریدو سره سره هماغسې
جګه غاړه او په ځانګړي پویای او
برتم ولاړه ده او هر د یو سوال،
هر برخه او هر لویه اوږده پسی
زموږ د هیواد د تیر تاریخ حماس
اوویای نې منعکسوي.

تاریخي ښارونکي عقیده لري
چې د هرات ارګ د اراتاګوانا د
ښار پاتې شونی دي او اوسنۍ
کلا د همدغه ښار په کډوالو جوړه
شوي ده چې وروسته یې دا اختیارا-

رالدين کلا په نامه شهرت مو-
ندلی دي. ویل کېږي چې دغه
کلا د ملک فخرالدین کرت له خوا
بیا له سره ترمیم شوه او تر پیدلۍ
برخی یې بیا جوړې شوې. خو
کله چې ګوډ تیمور هرات یرغل
راوړ او د ښکلي هرات پیري پر-
خی وړانې او ویجاړې کړې نو د
اختیارالدین کلا هم له دغه
وحشیانه یرغل څخه په امان کې
پاتې نه شوه. د ګوډ تیمور په امر
د هرات د ښار او سیمې د وړانې
چې د غوري سلاطینو او امیرانو
نومونه اولقبونه پرې کښل شوي

وه وایستل شوي او ((شهرسبز))
ته یوږل شوي.

خو کله چې امیر شاهخ د
سلطنت برتخت کېښاست، هڅه
یې وکړه چې د خپل پلار د
استبداد او وحشیانه اعمالو نښې
ښانې د خلکو له زړونو څخه
پاکې کړي او هغه ښایونه چې
د دده په امر له خاورو سره خاوري

شوي او ویجاړ شوي و بیرته له
سره جوړ او ترمیم کړي. امیر-
شاهخ د هرات د ښار د نورو تا-
پاتې په ۸۵ مخ

گفتگوی با مسعود امید

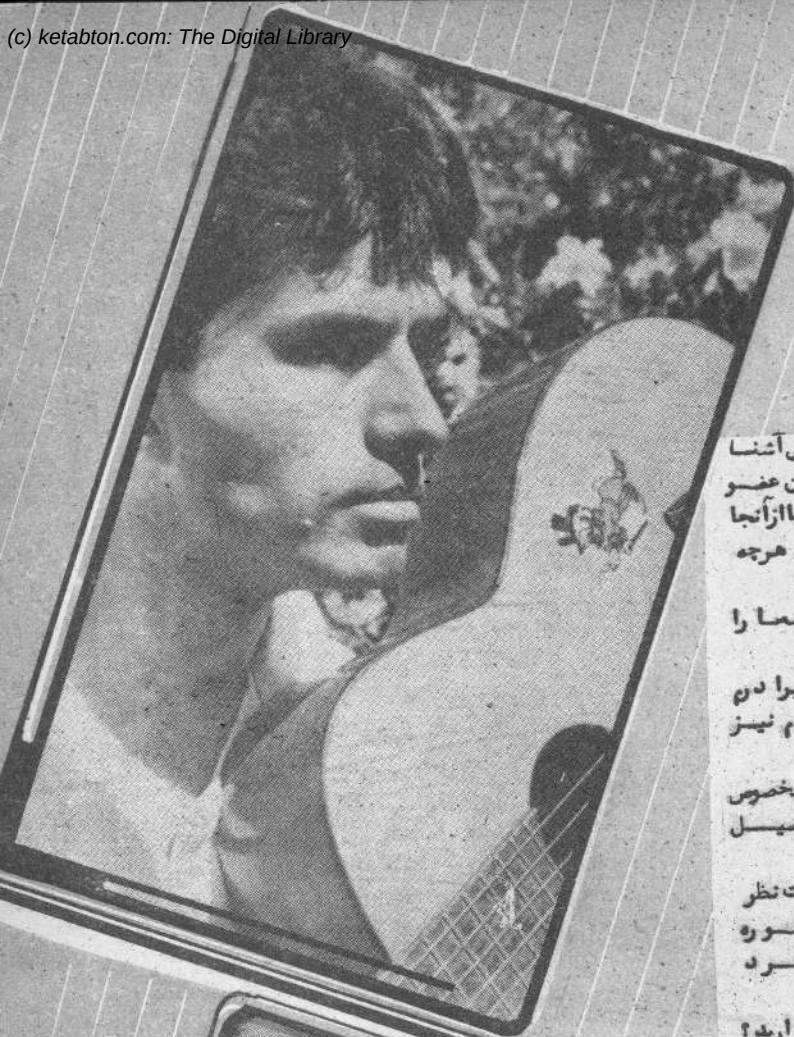
امید یا رازانه گلستان ویرانه اش میخورد

راوند کیوان
میرزا هنر
رؤ



ساخته: کانه جید

میرزا کیوان میخواند پس از
میانند که حدای نسیم در بهار
از لای لای شاخه های شکفته
میگذرد و آن وقت موجی از خوشی
در رگهای جان آدم میدود.
او را همان گونه که مصومان
میخواند با چهره مصومان مقابل
خود می یابم.
وقتی از اوی پیرم این گهست
که نمیخواهد قدم به کلبه ویرانه
قلبت رنجه نرود آید و جوابم
می خندد و حال از نسیم چهره این
را می پوشاند میگوید: من آنرا
بمیرزا میخواندم و نام هدیم کسی
نبوده است



دریا را به اساسات موسیقی آشنا ساخته است. زیرا قبلاً من عضو گروه باران بودم. شناخت ما از آنجا آغاز شد. در کوشش آموختن هر چه بیشتر استم.

— کی ها آهنگ های شما را میسازند ؟

— بیشتر آهنگ های را برادر من ابراهیم امید میسازد. خودم نیز میسازم.

— کمبوز ساختن مکتب مخصوص دارد یا شما درین مورد تحصیل کرده اید ؟

— من کمبوز های را تحت نظر فرهاد دریا میسازم، با او مشوره میکنم، او بود که مرا تشویق کرد تا به تلو یز یون بیایم.

— تعلاً چه مصروفیت دارید ؟

— سرشار استم.

بقیه از صفحه (۸۸)

— پس چرا این چنین پرسوز میخوانید ؟

— این فقط یک شعر بود از آن خوشم آمد و وقتی آهنگ پرسوز نباشد چی کیفی میتواند داشته باشد.

— این آهنگ اولی تان بود ؟

— نه آهنگ اولی ام (آغوش گرم واکن) بود.

— کدام سال بود که یار را به کلبه ویرانه تان دعوت کردید ؟

— سال ۱۳۶۰.

— تاکنون در لابلای چند پارچه آهنگ خواست قلبی تان را

گنجانیده اید ؟

— ۷ پارچه.

— خوب بالای اصل مطلب

بیاییم موسیقی را چگونه شناختید که به آن رو آوردید ؟

— چون در یک خانوادۀ

هنرمند بزرگ نیامدم. لذا همیشه

نواي موسیقی در گوشه های طنین داشت. و همه وقت آنرا غرضش

زده میشنیدم و اینگونه وارد دنیای هنری شدم، هنر موسیقی را تحت

نظریه در استاد غلام علی (امید) آموختم.

— آیا موسیقی را بصورت اساسی آموخته اید ؟

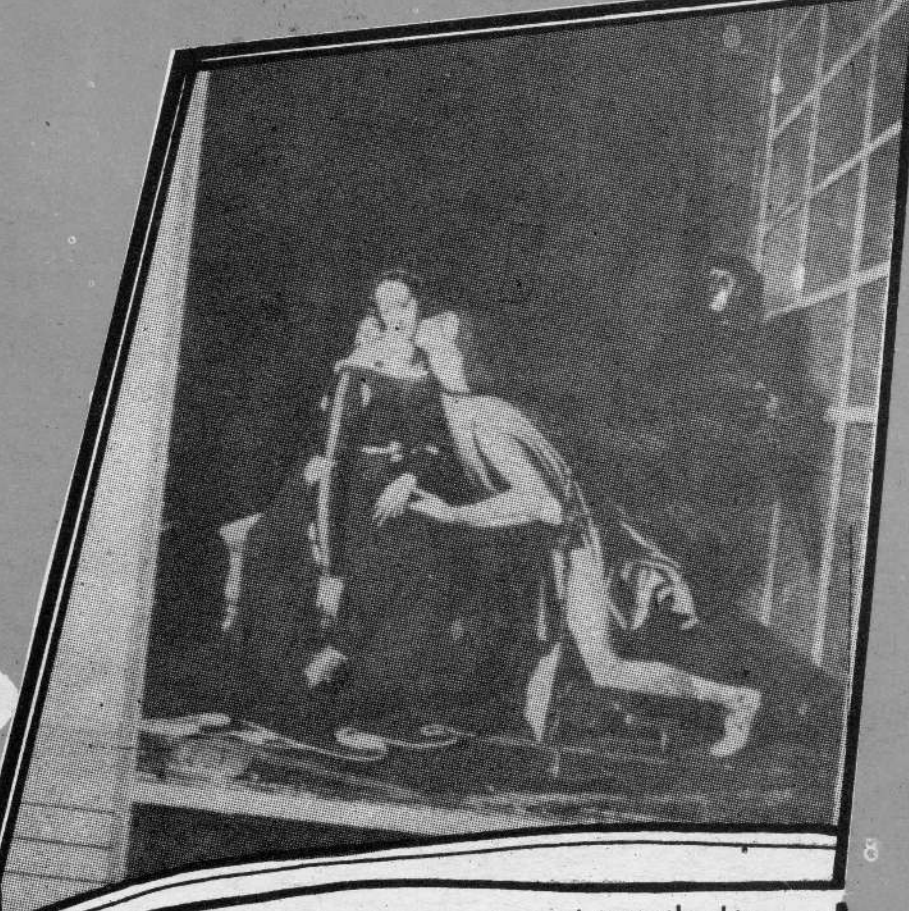
— در باره موسیقی هر قدر

آموخته شود باز هم کم است. من زیاد گوشیدم که بیاموزم و فرهاد





ترجمه واحد نظري



شان دادن بوسه در هنرهای زیبای اروپای غربی معمولاً به کنجی ارتباط میگرد که نمایانگر پانگی معنوی و احساس فیزیکی میباشد. کلمات یونانی *agape*, *Philia* و *eros* و کلمات لاتینی *Amor* و *Caritas* تفاوت دارند. سه نوع عشق است که شکل ذیل باید ترجمه گردد: عشق فیزیکی، محبت دوستانه و عشق خدایی. هر کدام این عشق ها توسط بوسه سمبولیزه میشود بوسه معمولاً نشاندهنده عشق میباشد که به هیچ صورت یک بعدی نمیباشد. به قول منتقد ادبی، نیوکولس ج. پهلای در اجتماع - اروپا بوسه بمنزله یک کار مادی قبول شده است. بوسه هم مقدس (آسمانی) است و هم زمینی ولی برای مردم قریب اولی و هم چنان برای اکثر کلتورهای آسیایی ناآشنا بود که توسط اروپایی ها به آنجاها انتقال یافت. در سال ۱۸۹۷ انتریولیک

فرانسوای پول د. انتوانیشت: چنانچه ما از بوسه اروپایی که دهان یکدیگر را میبوسند و دست زده بودند و آنرا یک نوع میل شیطانی می پنداشتند. ولی در اروپا بوسه تاریخ درازی دارد. به گفته پهلای - یونانی های قدیم توسط بوسه نفس روح و روان را با هم یکسان میکردند. به نظر او شاید بوسه از جای آغاز یافته که نکر میشود توسط آن چشم را نیروی بخشیدند و ارواح باروان ها را با هم تبادل و مرتبط می ساختند. بهر صورت اگر بخاطر قدیم بودن و معمول بودن نهاد بوسه آنرا صفت آنها دهنده روح و معمول آتش دو وجود مدانیم باید گفته شود که بوسه یکی از مشهورترین اصطلاحات در ادبیات است. ارزش سمبولیک بوسه در آن نهفته است که نیروی پیوند دهنی روانها را دارد. به نظر پهلای بوسه نمایانگر معنای معنوی و احساسی است. بوسه معنوی حق مراسم

عشق همیشه بوسه تمایل میشود

نکاح، نمایانگر ارتباط روح میباشد. همین ارزش سمبولیک دیک قانون روزگاران امپراطوری نیز آمده که بوسه بی کمرد به نامزدش میداد. حقوق قانونی زن را واضح میازد و هم چنان تادیبه جرمه در صورتیکه مریض صورت نمیگرفت. بوسه با وجود سمبولیک بودن آن، در هنر اوایل محبت قریب وسطی کم تر تصویر گردیده

است. در مقابل نقاشان رنسانس یک سیکر ویمی از اشکال آنرا مدتها با الهام از اسطوره ها (میتولوژی) و قصه های انجیل به وجود آورده اند. با احساسات روتیک (عاشقانه) را بوجود آورده باشند و در همین زمان تا آنرا از تجربه مادی انسان ها مجزا سازد. با آنهم بوسه سخت در

مقدوده اسطوره و افسانه محبت است ولی او به آسانی میتواند از آتش احساس سبشار باشد. بوسه های و نهره (زهره) و کیهدون از دوره دوم باروک و مانیزم اگس نشاندهنده روابطی است که نه مادرانه است و نه پسرانه. در سده های هفده و هجده بوسه عاشق و معشوق در آثار آنتیپش گران بزرگ دیده میشود و تم صده آثار آنها را تشکیل می دهد. ولی در قرن نوزدهم بوسه های مشهور عشاق بگونه مثال لانسپلوت و کهنوا را، تهمستان و اینزولدا و یاولیو فرانچسکه از ادبیات اروپایی سوره های بسیار دلخواهی برای نقاشان میباشد. بوسه های آنها روانهای شان و زندگی شان را تا دم مرگ میازان هم در پیوند نگه میدارد. اینزولدا به تهمستان میگوید: «ملیک وجود یک زننده کی هستیم، تو و من هر دو برای همیشه یک آنتیپش جدایی ناپذیر استیم» و وقتیکه قصه لانسپلوت و کهنوا

یاولیو فرانچسکه را میخوانیم، بوسه های آنها راحتی در جنت وصال میدهد. در جللیک برای همیش باید بماند. در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته، جای جفت های شاق ادبی و خیالی را انسانهای کمره خاکی گرفتند. آثاریک آرزوها و خواب و خیال آنتیپش گران خود را منعکس میساخت. توجه نقاشان، مجسمه سازان و سینماگران به سوی عشق های جلب گردید که مخلوط از تمایل فیزیکی، هیجانات روانی، حسادت، لذت جویی و آرزوهای ناجایز بود. در نقاشی و مجسمه سازی شاق چنان شان داده شد که توسط بوسه با هم پیوند یافتند. بالاخره باید گفت که تصاویر بدبینانه با هم نا جایز بوسه در آخرین تحلیل نمایانگر این اندیشه است که بوسه بعد روانی دارد بعدی که در کلمات اینزولدا انعکاس یافته ((یک جسم و یک زننده کی استیم))

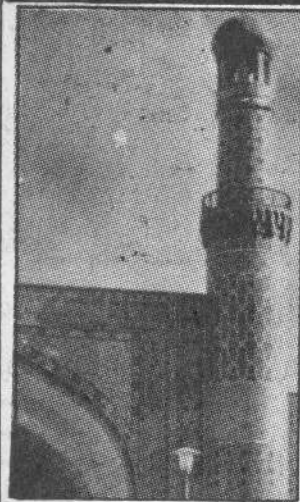


دغونې خاوري ليکنه

پس یو ننگو او یوه ننگاره . د کلی د یوونکو په
تورو نیکوکی محانونه تاوکړي وو او ناوې نجونې
خوښوونکونه اچولې وو او په گونگوس گونگوس مخامخ
کلاته روانې وې . خدای شته چې سوداګر شوه .
تسبه مې نیکوکره او د دغو بنغو غاړې کاوه چې
چاکره روانې دي . بمان سره مې ویل نن خواخوږ
چارشبه هم نه ده چې زړې او ناوې نجونې په
دله چل کړي یا پاته لارې شي . په همدې صبح کې دم
چې بنسې د لونگین ماماد کلاتمونه وړزدي شوې او
په کرار کرار یوه په بله پس دغه کورته ننوتلې .
لونگین ماماد وې میاشتی وړاندې ژوندې تسه
غنم وړې وو او هلته یې څه خبره د گل بازخان کا کا
سره لاندې باندې کړه او شخړه یې وکړه . ستاسې
نه به یې څه پتم لونگین گل باز کا کاته پخو وړکړي
و چې په ماڅه ته د دومره بره بره کړې که د دوسره
نواوښتون یې څه د زوی هلوکې دې راوره . چې
چرته خدای خبر په کومه کنده کې یو لوانوار
سپوڅول . پښتون خوځېل مړ ږه پرد یو وطن کې
نه پریږدي .
د گل باز کا کا یو او نازولی زوی سره خوله
اوسپن فا بنونه چې مازي به یې شونډه توره شوې
قد رې وه . چرته کې نامعکم بخای کې عسکروشی و .
اوچې عسکروشی و له هماغې ورځې یې بیا دم په د
ژوندې څه پته نه وه . گل بازخان کا کا پتی گروکړ
قلبه یې څرخه کړه او پس یې تولا کړې . چرته به
چې چارونه کومه پته وکړه هلته به پس لار . پته
همدې زوی د کاګاس د کونډۍ جارشاو د پولې پر
ته کیناست خوځېل عسکروشی یې ونه موند څه موده
وروسته خبر شو چې تنګې زوی یې په ماره کې په سوپ
الوتې اوچای ورته خاد راوخیل چې د جگر په
رخت کې یې خپله په خاد رکې تاوې کړې ویدرول
د گل بازخوار دده په یوازې خاد راوخیل کله زړه
شل کیده . بیا یې چرته قرص وړام وکړ او هماغه
ته لار ه چې ګینې کم موتی غوښه یا هندوکی به یې
پاشي وې او خپل کلی ته به یې راورې . خو هلته یې
خپل زوی هېڅ ښه ونه موند او تنی تابوت یې بیرته
راوړ .

دغونې

دهرات جامع جومات



دهرات جامع جومات زمور
دگران عباد افغانستان له
هغوسپيڅلوا ماكو خڅه دي چي
اوز د تاريخ لري اود معماري د
فن له بلوه پوستر شكار لسل
كيزي د ديرو پير پورا هيسي د
هرات سلمان خلك به دغه
سپيڅلي معبد كي دلوي خداي
به عبادت او لمانځني بوخت
دي .
كله چي دعربو به خاوره كي د
اسلام بخلنده لمر راوخوت او د
جهاكت اړناپوهي شرك او كفر
توري تيار يي له منځه وړي
اوتياره زړونه يي د ايمان او
وحدانيت په بلوشو روښانه كړل
نه موده زروسته زمور به سيمه
كي هم د اسلام او اسلاميت رڼا
خوره شوه . اورتونونه (ايستگاهها)
يوه بل يسي به مسجدونو او
عبادتخاينونو اوښتل او په
شماغه وخت كي د جومات دهرات
جومات اسلامي مبادتخا به
حيث ويژندل شوه او دادر
ويشم جوري كال و
پاتي به ٦١ مخ كي

نولومړي به يي ورته په كركه وكتل اود زيس لاندې به
بي ويل : پلار خونري يي غټ پټ مړي وكړ . په
سپين زير او جركيې حان له مرغه وژغوره اود خونري
لوړ لا واري هم . كېرچني په تانوجاڅه كړي دي چي
خلك دي په حان راټول كړي اوته ورته سلگي وهي .
خلك شرموي . قام شرموي ، چوپ شه گيني خوله به
د رياندي ماته كړو .

نجلي به دغه خبري په خپلو غوږونو اوږد لي خبرو
مجبوره وه چي حان غلي ونيسي او كه نه نو بيا ...
كله به چي د پيره تنگه شوه نو په زړه كي به يي تيرشو
چي خدايه ته ولي د هغه جرم سزا چي مانغي كړي
ماته راكوي . زه دا خپل تور وښتان دلته د چا په نامه
سپين كړم . د چا به طمع خپله ښكلي لخوايي خاورې
كړم خدايه ...

د لونگين كونه به دغه ورځ ميلمنوته توده توده
خوږيده . خو كله به يي چي سپرغې ته وكتل كله به
بي په سترگو كي د يوې ترخي موسكا خرك وشو او كله
به يي هم د غومي اوغ اوښكي په سترگو كي د ولس
د لوله شوې .

ماسره نولا اوس هم سوال و اود كلي د ماشومانو
خبرو چي : ((بچو د لونگين كونه دي ناوې راوستي
نساوي)) مي په غوږونو كي انگازي كولي . كله به مس
يوه ته كتل او كله بل ته . او كله هم سپرغې ته چي
لاپيكي يي پرمخ و او بېچه يي نه وه بيله . كالي يي
هم ښودي و او د ناوښتوب ښي پكي هډونقليد ل
كيدې . د لونگين ماماد ښاغلي نه خوزه خبره وم چي
هنداسي ناوې كونه شوې وه او هېڅ كوم اولاد يي
لانه وزيږولي . د دي سوچونسره مي سودانوره هم
د پريده . مالا به هندې چرتونو كي زنگل چي ناخايه
خوته سپين زيري او مخور د حجرې نه راغلل اوتعبو
ته د ريدل ويي ويل : د بازگل كاكا زنانه ورته ووايي
چي راووي . موزمور او سپرغې ته هم ووايي چي
بچي د استا خپل كور دي . ته مه خپه كيزه ستا حيا
د دوي حيا ده . ته به د دوي پت ساتي . د لونگين
كونه ستا لكه مور داسي ده . . . هو ، دوي نو هغه
جرگه ماران و چي سپرغې يي دلته راوستې وه او اوس
نو بيرته تلل .

زما زړه نور به جاوړيد وشود ومړه لويه خبره مي
هډوپه زړه كي جرته ايسارولي شوه . نو يوې زړي -
ښاغلي ته مي سرورنيز دي كړ : ادي : د لونگين ماما
كونه دي دغه پيڅله چاته راوستي د هغې خوكوم
زوي . . . ادي زما په خبره پوه شوه به داسي حال
كي چي سترگو يي شاوخوا خاړا كاره نوبه د پيره عبادي
لهجه يي راته وويل . بچي د اد پښتو خبري دي . د
غيرت خبري دي . سپرغې خواره يي به بد وكي راوستي
اود يوې ښاغلي د لوړو پيښي يي هم د لونگين ماما
كونه دي ته وركړي دي .

نومابيا خوله راجوړه كړه او ورته مي وويل نو -
چاته يي . . . هغې بيا خبره زماله خولي واخسته
او ويي ويل : د لونگين ماما كونه شكر اوميږ واړه ده
خداي خولوې دي بچي ، كه د زوي مور شي نو بيا به
ورته سپرغې به نكاح كسري .

هو . نو د گل باز كاكا په غيرت د لونگين دغه
پيغور داسي ولگيد لكه د فرانسې توك پز د صبر
كاسه يي نسكوره شوه . په ویرجنو سترگو كي پسې د
اور بخري تاو را تاوشول . د جرندي اړم ته يي لاس
كړ او لونگين ته يي په ككړي داسي گدا وركړ چي د
يوه گدار سره يي حاي به حاي كړ . په جرنده كس
ناستوكسانو گل باز كلك پلك ونيو . چونه ته يي خيبر
وركي . كوتواليان له چونه نه راکته شول . گل باز كاكا
ته يي اټكړي به په پښو اولاسونو كي واچولي اوسيده يي
چونه ته جگه كړي .

ماته خود لونگين ماماد مړني كيسه ټوله مالومه
وه . خاوس د هغه دم يي نه غوټې ورځي تيرې وې .
خلو پښتي يي هم تيره شوې وه . عذر او دوا يي
خلاصه وه . اختر هم نه و راغلي چي خلك به يي
لومړي اختر ته په دوا وافتا تلل . او كال يي هم نه و
پوره . نو لكه زما سودا لاسي د پيره شوه چي ولس
لونگين ماما كړه د ومړه ښاغلي ورواني دي . محمد يي
سوچ كي دم اوله خانه مي پوښتي پيل كړي وې چي
كلي د غوټكيو او وړو ماشومانو خبري مي تر غوږه شوې
چي : بچو د لونگين ماما كونه دي ناوې راوستي . يو -
هينزي ناوې . چي كوم وړ وكي به نوي دلي ته راغي بيا
به د دلي كوم هلك ورته هماغه خبره تكرار كړه . بچو
پوهنيزي چي د لونگين ماما كونه دي ناوې راوستي ناوې
پيرته به ماشومان په لوبو سرشو . بل به بيا غز كس
راحي هلكو چي ناوې وگوز او د دي خبرې سره
جوخت به ښاغلي ماشومان د لونگين ماما په انگس
نوتل . هكه يكه پاتي دم . د ماشومانو خبري راتخوش
مستخري ښكاريدې . خو سودا مي لاسي د پريده . زه
هم يي واکه شم . غوږل مي په نيمايي كي پريښوده . د
سرو سوتونه مي لاسونه وښغل خلكي مي له سره
ايسته كړ . د كوټي تاپ ته مي لاس كړ و . خپل ښاغلي
گري د خاصي ټيكرې مي تري راكش كړ . خنډ مي
وا هه اړه سري كړ . خداي شته چي لكه تېر ورك
مي واچاره چي خوك مي هډو و نه پيژني چي د شيرخان
نور پرونه ناوې وه . لاسونه او پښي يي لاسره وو
او بيا يي له واړه سترمات كړ و او د كلي نه بهر پرده
كلاته لاړه . خوزما زړه تردې زيات بارنه شو
اخستلاي او تلوښه يي وه نو لكه مي شاوخوا وكتل
حان مي په تور ټيكرې كي تاو را تاو كړ او نېغ به نيغه
د لونگين ماما كلاته ننوت .

د لونگين ماما كونه دي په چوتره تفرغونو ولي و اود
تفرغه منځ كي يي يوه بر ستن خلوږ غبرگه اچولي وه
او يوه نجلي پري ناسته وه . د نجلي په مخ پيكي و
او بېچه يي نه وه بيله . كله به يي خپلي معصومي -
سترگي هاخوا د بخرا واړولي او كله به يي بيا د ومړه
اوښكي تويي كړي لكه د پسرلي باران . گرد چا پير
تري ښاغلي ناستي وې . هينو ښاخو به ورته په دلا -
سا يي ويل بچي ! لوري مه ژاړه . به دي حال هم
شكر وياسه . دا خود پښتو خبري دي . كه داسي
نه واپي شوي نو خداي خبر نه چي اوس په دي د
پلار په خاوره بوټي شته شوي واپي . او هينو نو ورو
ښاخو به ورته په غوصه غوصه كتل . سپرغې ستنې به يي
ورته ويلي . هينې ښاغلي به چي هر لويه تيريدې

مردی فروخورده می‌گذرد

ده سال از مرگ روزا و آوازخوان بی بدیل احمد ظاهر

معروف

اولین کسرتش گفتم . احمد ظاهر باید برای رفتن به روی ستیو آماده میشد . گوینده برنامه با زیاترین و بالاترین کلمات احمد ظاهر را به روی ستیو فرا خواند و او آهنگش را سرود . سپس در کابل ننداری فضا و شور همه گرفت . معمولاً در کسرت های او از همان روز اول گروه علاقمند و گروه مخالف حضور میداشتند شفته گان آوازها را پیش کف میزدند ، فریاد می کشیدند تا مشر را فریاد می کردند و سخا لفان اشد ریمان آهنگش میدادند و گار را تاجاهای می کشیدند .

که احمد ظاهر تحمل را از دست میداد .

از احمد ظاهر قصه میکند که پس از کسرت های با اعتقاد خاص به کلام مقدس که همیشه در گردنش آویزان بود به آن کلام که قرآن کوچک بود مراجعه می کرد و بار بار آنرا می بوسید و مثل اینکه در دلش از آن کلام مدد میخواست تا موفق باشد . و این کارش همیشه تکرار میشد زیرا همیشه او تشویش داشت و همیشه دلهره پیش از کسرت هایش برجسته بود .

احمد ظاهر از آن گاه که در دبلیو موسیقی غرق شد چنان عاشقانه و صادقانه سرود و خواند که گاهی در آهنگ هایش غرق میشد و آن گاه برای کمی زودتر شروع می کرد . میخواند و میخواند و چی بساکه کلمات را فراموش میکرد . گاهی یکی از نوازنده گان در گوشش مبرع شعر را به یادش میآورد و گاهی هم آن را غلط اد می کرد و همین هم است که در چند آهنگش اشعار بقیه در صفحه (۸۱)

را درست نخواند و در آهنگهای کسرتی اش صراخ های از شمر باقی مانده است . بیشتر از دیوان رهی ، فروغ فرخزاد و مولانا شعر را بر میگزید .

نه دل مفتون لبندی ، نه جان مد هوشد لخواهی (رهی)

— میروم خسته و افسرده و زار . — (فروغ)

— ای قوم به حج رفته کجایی کجایی (مولانا)

روزی احمد ظاهر برای بیایسی کسی آهنگ میخواند . نینوا از آهنگساز نامبردار آنوقت در پی خودی برای گفت : احمد ظاهر هنرت را بلند تر نگاه کن ، ضعف تو عشق هایت است این عشق هاترا بر باد میدهد . و دقیقاً همینطور شد . احمد ظاهر به خاطر عشق هایش به زندان رفت و سرانجام جانفشرا از دست داد .

احمد ظاهر زنده می بسیار پیچیده و در هم و برهم داشت با آنکه دلش میخواست فضای خانه واده اش آرامش داشته باشد و هنرش هنر همه پسند و آرام باشد اما زنده می برای او این اجازه را نداد . همواره در جدال ها بود و در جنجال ها ، گاهی زندان میرفت و همینکه از زندان می برآمد آهنگ های میخواند که در آن بوی آزادی و وارستگی جاد داشت . حتی میگویند وقتی آهنگ لیلی لیلی جان را برای تلویزیون ثبت میکرد همانروز او را از زندان به تلویزیون بردند و شاید تصادفی نباشد که در پس منظر این آهنگ سهیل آزادی بر میزند و برنده های دیروز است .



عکسهای احمد ظاهر هنرمند نقید را تاتسرو صافی در اختیار از ایشان اظهار سپاس مینمایم



به هر سوزی که می شناسد رجستجوی ولی از تو سراسی نیست نه درینجانه در انجا ! بیادم بازی اید که میگفتی : من ازین استان غم سفر دارم ولی باور نمیکردم بیادم بازی اید که میگفتی : برای ناله ام تنگ است این دنیا چرا بر ما سرود (بگذرد) اموختی رفتی و ما را از فروغ داغ حسرت سوختی رفتی

سرورت با هزاران نغمه هستی جهان را برد درمستی شکوهت آسان بود ولی ایندم ز تو جز نغمه و آوازی باقی نیست

بیادم بازی اید که میگفتی : «مراجون قطره اشک ز چشم انداختی رفتی»

ولی ای ناجوان این را برای خودی پشیمت ساختی رفتی شبنم در خواب خواهد دید اگر گویی جواب مرا که تن تیار امدم باز اسدم

ولی جای تو اینجا در میان مردم خالی است و یاد تا باید باقی است و بازی ای هرگز نمی آید

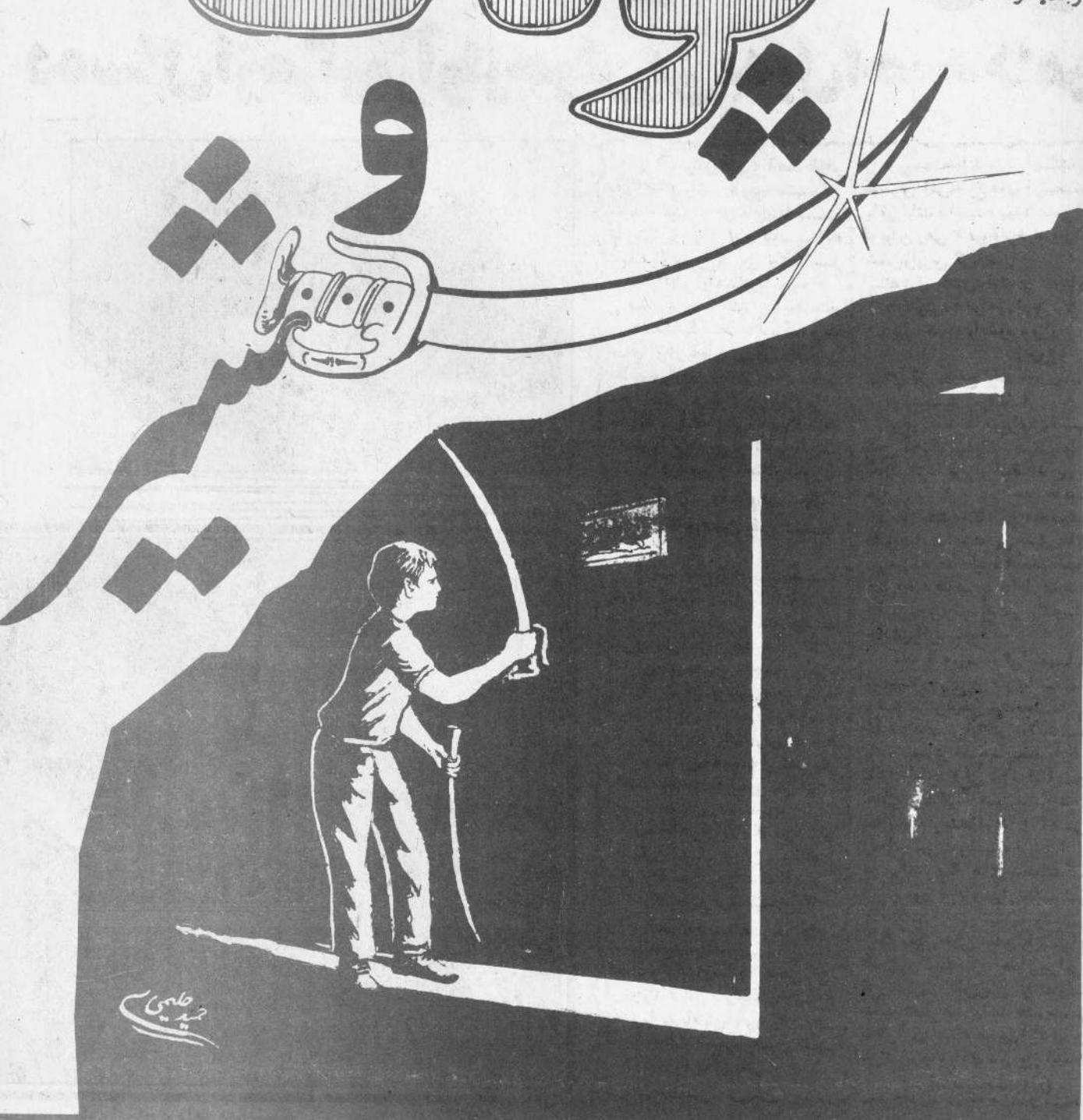
... این مرثیه را یکی از نزدیکترین دوستان یکی از موسیقی مادر کار فعالیت هنری احمد ظاهر بعد از مرگش تهیه نموده بود . هر چند خود او نیز گویا بیاد داشت و او نیز از است قصه ها و خاطره های در مورد احمد ظاهر هنرمند همیشه جاوید ان موسیقی ماد ریافتیم این قصه هارا یکی از دوستان نزدیک او به ما حکایه کرد

احمد ظاهر آن مرد پراگنده و خوش صدا که در منطقه از شهرت هنری بلند ی برخوردار بود وقتی اولین کسرتش را اجرا می نمود پشت پرده ستیو کابل نشداری دلش به سختی می لرزید . بار بار از گوینده پروگرام تقاضای کرد تا او را در روی ستیو همراهی کند و تنهایش نگارد چرا که احمد ظاهر حجب معصومانه دل داشت آنچنانکه میخواند و هزاران تن را به شورش میآورد به همان پیمانه کمروبرد لهره بود . همیشه مخصوصاً در کسرت اولش اضطراب عجیب داشت که مبادا کسی استقبالش نکند ، مبادا کسی برای کف نزنه مبادا کسی تسخرش نکند چرا که احمد ظاهر با تمام نام و شهرت از کوتاهی قد خروارنج می برد و بسیار توجه داشت که کسی بر آن خرد نگذرد

داستان کوتاه

کودک و

نویسنده: روزه دینی
ترجمه: رضا سید حسینی



سید علی

است. قدرت کار کردن نداشته
اما ناچار بود در کارگاه همکارانش
به او گفتند:

تو گذار برو.
و سر کارگر که پیرو مردی بود،
گفت:

وقتی که آدم نصف دلش
در خانه باشد، دیگر حال کار
کردن ندارد.
به این ترتیب، اکنون با چهره
فشوده از رنج و عذاب، در خانه
است. مادر در آشپزخانه منتظر
است. روی پای پاک پله ها،
همسایه ها با صدای آهسته حرف
میزنند و دو بچه کوچکتر را خاموش
میکنند.

فقط ((بی بی)) بچه
بزرگتر، با بطون کوتاهش، با پیشانی
پهن، موهای کمرنگ و قیافه
کودک جدی، همراه داکتر،
بی آن که دیده شود، روی اتاق
خزیده است. هر چند که از این
کار به شدت منعش کرده بودند!
هیچ سرو صدایی نکرده بود.
پس خانه بی میان جالی های
ماهیکری و سایبان های پنهان
شده است. میترسد، زیرا از لای
در، پدرش را میبیند که با چهره
گرفته خاموشی حرکت کرده
میکند. دو قطره اشک آهسته روی
گونه هایش میغلزد. بعد دو قطره
دیگر بعد دو قطره دیگر...

صدای بم و مهربان داکتر
رامیشنود که میگوید:
شمارد هستید! زن تانرا
آماده کنید. چون امشب می آیند
بچه اش را ببرند.

خانه کارگری روی تپه،
امشب کودکی را در بردارد که
میبرد. پیرده رنگ و آرام، مانند
آدمک چینی بازیچه ها، در
بسترش دراز کشیده است. دیگر
به اسباب بازی هایش دست
نمیزند. برادرهای سخت
مشاق آن ها هستند. پسر،
خشمگین است. ((این ها خیلی
گران تمام شده، اسباب بازی
های بیمار است!)) همه آن را
به آرزوی سلامت و نشاط بچه روی
لحاف چیده اند. یک اسب
چرخدار یک دلقک سخ و زرد،
یک همون مخمل پوش، یک دست
اسلحه روی پایک کلا هفت خود
واقعی، گل کمری با خورشید و -
زین و یک شمشیر کوچک.

تتاهای بازی هنوز سرگرمش
میکند. گاهی وقتی که مادر، پاتن
لرزان به طرف او خم میشود
کودک بازاری میگوید: بدوز،
مامان، بدوز!

زن بیچاره با بر روی رکاب
میگذارد و چرخ خیاطی را آهسته
به کار میاندازد و چرخ خیاطی
برای سرگرم کردن کودک او مانند
حیوان وفاداری خرخر میکند.
پدر پشت سر داکتر وارد شده.

((بی بی)) به آشپزخانه
رفت. مثل این که مادر همه چیز را
شنیده بود. او بر روی فرش سیاه
خشتی، در میان تکه های هیزم
پراکنده، زانو زده و بی اراده یک
قاشق چوبی را در ظرفی میچرخاند.
بچه بزرگ خانوانه که قدش
از مادر زانو زده هم کوتاهتر بود،
دستها را دور گردن او حلقه
کرد و آهسته گفت:

مامان، چی کسی قرار است
بیاورد؟
آن گاه مادر قدری گریه کرد
تا تسکین یافت. و پسرش مانند
مرد بزرگی او را به طور جدی
پرسید: مادر گفت:

باید هر سه تان قدری عاقل
باشید و زود بخواهید. قرار
است یک آدم بد، خیلی بد،
بیاورد ((مهی)) کوچولو را ببرد.

((بی بی)) به اتاق دیگری
رفت. پدر، همان جاکار بنجره
نشسته است. آفتاب دم غروب
بر روی شیشه پنجره میخیزد.
از شکاف پرده که به طوزه گوش
بالا کشیده اند، تکه و سیمی
از شهر آبی رنگ، بر از خانه های
متعدد دیده میشود.

پدر، مانند کسانی که عادت
ندارند در جریان هفته، بیکار
باشند، نمیداند چی کار کند،
و انگشتان خشن و سیاهش
باز بچه هارا روی لحاف زیر
ونو که گل های قرمز دارد میچیند.
((بی بی)) نزد یک میشود، مدتی
منتظر میماند و سپس میگوید:

- پدر اجازه میدی که شمشیر
کوچک را بردارم؟ آنرا خودش
به من داده بود.

مرد که از چنین درخواستی
تکان خورده است، نگاه خشم
آلودی به پسرش میاندازد، -
چنان که گویی بچه کفر گفته است
غرض می کند.
برو کم شو، دیگر چشم به
رویت نیفتد.

بعد، چون غذای شب هنوز
حاضر نیست، ساعتی است که
معمولاً کارگاه ها تعطیل میشوند،
مدتی کوتاه به میخانه بایسن
می رود تا در باره بدبختی
باد و ستانش صحبت کند.

و بعد، شب فرار رسیده است.
خانه در خواب است و محله
تاریک کنار شهر نیز در آن به
خواب رفته است. اما پدر
و مادر، در دو سوی رختخواب
شب زنده داری میکنند، گویی
میخواهند کوچولویشان
را از دستبرد آن دزد نامرئی
که قرار است بیاورد، حفظ کنند.

و بیچاره ها که غم و اندوه خروشان
کرده است با چهره بی به رنگ
خاک با گوشه های آویزان دهن
مانند کسانی که گریه میکنند، بر -
روی چوکی ها خوابشان میبرد.

در همان لحظه است
که ((بی بی)) کوچولو، با پیراهنی
خواب بلندش و باهای پرنه
به طرف تخت خواب میخیزد. شعله
چراغ کم نوری می لرزد. هیچ کس
از جای خود تکان نمیخورد.
آنگاه کوچولویی بی چاره دست

به مجموعه اسلحه میرسد، شمشیر
مورد نظرها از غلافش میکشد و بی
برن ((بی بی)) با شمشیر فرار میکند
و شمشیر وقتی که از بر جراح می
گذرد، برق می زند. به سرعت
روی صدای طرف و سایل خودش
میرود و مشغول لباس پوشیدن
میشود. اکنون با پیش بند و کلاه
برو و کفش های بنده بی صد
آماده است.

تلفک چوبی دروازه اتاق
بسته است. روی چهار پایه یی
میرود... روی پنجه های پابلند
میشود و خودش فشار می آورد و
شمشیر کوچک روی دستگیردروازه
میخیزد و صدای میکند.

آن گاه، معلم نیست مادر زیر
تاثیر چی احساس از خواب میبرد
و فریاد میزند:

- برو نگاه کن بینم بچه ها
رویشان را باز نکرده باشند! و ما -
تند دیوانه هابر میگرد و میپرسد:
- زان! ((بی بی)) کجاست؟
در رختخوابش نیست!

و در مثل این که ضربه بی به
صورتش خورده باشد، از جا میپرد
و میگوید: بقیه در صفحه (۸۳)



بقیه صفحه (۸۰)

+ والدین باید آن قدرو قیمتی که
+ به پسران قایل اند به دختران
+ نیز قایل شوند و غیره.
+ توقع هزده ساله گان از اطرا-
+ فیان به صورت عموئی با تفاوت -
+ های کوچکی که ناشی از محل
+ سکونت شان بوده، همان است.

سلام

نه رفته گان و نه آینده گان، نمیدانید
که تیرن پیر هنر ما چه سخت و سنگین
است. امید های نوین با عذاب های
کهن به هر طرف تگسری، گسری جنگی
خونین است اگر که هانسک دیمروز
آرزو میکرد به ماه چهره معشوقه یک نگاه
کند، جوان هانسک امروز آرزو مند است
برای ماه غسل یک سفر به ماه کسل.

تست های روزنی به مثابه
آیینیه تمام نمای اوضاع مسلط
روانی یک اجتماع بوده و همد
ساله در ممالک متمدنی جهان -
نتایج این تست ها به مثابه
شواهد تاریخی، درج روزگار
میکردند که با کمال تا سغد و وطن
ما این زمینه، شاهد کثیر کارهای
بوده که خواست با امکانات محدود
دست داشته، روان جوانان وطن
خود را به معرض نتیجه گیری بگرم
تا سر آگاهی به همچون تست ها بوبه
و هم بتواند بحثی بر روان جوانان
اجتماع ما باشد.
پایزه پرستی همگون از یکصد و
ده جوان بین سن هفده و نوزده

از متعلم، محصل، دکاندار
کارگر اهل کسبه و مشوب عسکری
نمودم و آن چه برای ادامه کار
بیشتر نوقظه ام مینمود، صرا-
حت پاسخ های جوانان بود، چه
آنان راه را سی از رویه رو شدن
با یک ژورنالیست پیچیده بود، بل
که فکر میکردند با آیینیه شان رویه
رو حرف میزنند، به جز اقلیت
محدود و آن هم در برابر چندی
پرستی محدود که بعداً یاد آور -
خواهم شد، سولان میدانم از مسوول.

لین مکاتب و فابریک ها که در سه
وجود آوردن تضای کاملاً راحت
روانی بامن همکاری نمودند
سپاسگذاری تمام. اینک نتیجه
گیری تست را میخوانیم:
در برابر پرستی ((توقع از
والدین)) جز چند تن استثنایی
که از والدین به خاطر عدم ممانعت
شان در همه امور، سپاسگزار بودند
(مانند تیمور از لیس حبیبیه که
والد پیش هیچگاه از اعمال او
باز پرسش نکرد و در مسایل شخصی
او مداخله نمی کند (۱۰۰۰) دیگر -
ان یا ساده بگویم نود و هفت در

از هر کجا

صبح به خیر! خوب هستید؟

واقعات ترافیک در آلمان غرب، فرانسه و انگلستان سال گذشته به مراتب بهتر بوده به این معنی که در کشورهای یاد شده، شمار کشته شده گان در اثر تصادمات روی جاده جارمتر به کم شده است. در اتحاد شوروی در سالهای اخیر حوادث ترافیکی رو به افزایش نهاده و در اکثر موارد، راننده گان مقصر این رویدادها بوده اند.

در قبال همین حوادث شوروی عالی اتحاد شوروی دستور داد در قوانین آن کشور در رابطه با مسئولیت تخطی از مقررات ترافیک جاده تغییراتی بیاید و مواد زیر ایضاً شود.

طبق این دستور تعداد تخطی هایی که شامل جریمه میشود به طور قابل ملاحظه محدود ساخته شده است. قابل یاد آور است که در یک سال، پنج میلیون راننده در اتحاد شوروی جریمه شده بودند.

زیاده از سی و پنج میلیون نفر هر سال در شوروی به خاطر تخطی از مقررات ترافیک سرنشمن شدند در حالیکه زیاد از نیم آنها مرتکب اشتباهات اندک شده بودند.

بسیاری از اشخاص مسن و سالخورده در ایالات متحد که نتوانند رانندگی میکنند صبحانه این جملات قبلاً ثبت شده تیلیفونی را، از کمپیوتر میخوانند.

پول این مکالمات تیلیفونی را شعبه پولیس در هر ایالت آمریکا میپردازد. کمپیوتر طور خود کار به هر مرد پازین مسن که به تنهایی رانندگی میکند، زنگ میزند و میگوید:

صبح بخیر! خوب هستید؟ اگر پاسخ مثبت شنید، نمره منزل دیگری بگیرد و اگر آواز بلند نشد، کمپیوتر به پولیس خبر میدهد.

این سیستم که توسط بیروس جانسن یک علاقه مند کمپیوتر اختراع شده است، یک مرد ۷۳ ساله را که در حالت کوما می ناشی از بیماری شکر رفته بود، از مرگ رها ساخت و نیز بیرون دایری را که در ستانشر آوریده بود کد کرد.

در حدود ۴۷۰۰۰ نفر کشته می شوند در تصادمات ترافیکی طی سال گذشته در اتحاد شوروی زخمی شده اند. این آمار رسمی با ارقام واعداد نشر شده در ایالات متحد آمریکا شباهت دارد اما

ند حیوانات را هم میدزدند

هشت میلیون حیوان قربانی این کاوشهای علمی می شود. به نظر می باید در قانون فرانسه تغییراتی وارد شود که اجزای تجارب بالای حیوانات زنده را با روش های تحقیقی دیگری تعویض نمایند.

در حدود شصت دانشمند به شمول علمای کانادایی و آمریکایی روی این حیوانات دزدی شده به خاطر یافتن علل بیماری های مانند (ایدز) و حملات قلبی کار میکنند. سازماندهان این امور تحقیقاتی عمل دزدی را - ترویزم در برابر تحقیقات طبی - میدانند و میگویند:

((این عملی برای حیوانات هم زیان آور است. زیرا آنها به مراقبت خاص نیاز دارند)) سازماندهان یاد شده میگویند: حیوانات شامل نادیه ها، سگ ها، پشک و موشها شاید در کدام موترلاری انتقال داده شده باشند.

در لیون فرانسه در حدود یکصد حیوانیکه به منظور تجارب تحقیقاتی و تشخیص بیماری ها به شمول بیماری (ایدز) مورد استفاده بودند، توسط گروه طرفداران حقوق حیوانات از یک لابراتوار آن شهر دزدی شدند. این حمله بر انستیتوت تحقیقاتی از سوی گروهی که بیشتر ناشناخته بودند، صورت گرفته است.

کارمندان لابراتوار میگویند: عجلتاً خطر پخش بیماری از این ناحیه وجود ندارد اما بعضی حیوانات مانند موش و شاد به بالقوه خطرناکند.

خانمی که تیلیفونی مسئولیت دزدی این حیوانات را فاش ساخته، گفت: این گروه نتوانستند از راه قانونی مانع سوء استفاده های شوند که به نام تحقیقات در عرصه دانش علیه حیوانات صورت میگیرد. او میگوید، هر سال در حدود



حساسیت به پوست مادر یک

ایجاد میکند.

بسیاری وقتی در برابر وجود و حرکت مادر یک در خانه شان نوعی واکنش روانی نشان میدهند چون عوامل حساسیت زاد پوست و مویهای دیگر جسد آنها را از بدن حشره قرار دارد. تنها کشتن آن کافی نیست بلکه تمام بقایای آن باید کاملاً از خانه بیرون انداخته شود. همچنین در باره ای از موارد تزریق پادکن ممکن است در کاوش واکنش حساسیت مؤثر باشد.

تحقیقات جدید در انگلستان - کنگ از متخصصان مرکز طبی پوهنتون کنتی به این نتیجه رسیده است که ۲۵ درصد افراد مادی و ۱۰ تا ۶۰ درصد مبتلایان به آسم و مویهای از این ایالت به پوست سخت مادر یک خانگی حساسیت دارند. بدن مواد دفعی حشره پس از مرگ تلاشی و در هوا شناور میشود. تنفس این ذرات انگیزه حساسیت را

کارگر جوانی خود را آتش زد

یک کارگر صنایع کشتی سازی
که فریاد میزد: ((زندۀ پساد
کارگران)) خود را در جنس سره
کوحی در جنوب کوی آتش زد.
پیارک جین سک ۲۲ ساله پس

از آنکه تیل خاک برون خود با -
شید و و دراد رصحن شرکت
کشتی سازی صنایع تپله آتش
زد باوضع وخیم شامل بسترس
شفاخانه شد.

همکاران او گفتند پارک کس
شعار پیدا زندۀ باد کارگران
پیش از آن که به جان خود آتش
زند خواستار ختم ((سرکوسی و
اختناق کارگران)) گردید.

گفته میشود از خواسته شده
بود به دسته ((نجات کمپنی))
پیوندند. این دسته به خاطر
جلوگیری از اعتصاب کارگران که
میخواهند دستزد شان در -
مد افزایش یابد تشکیل شده
است.

تکنولوژی خنثی سازی

در آن اختلاف نظر دارد. هنگامیکه
این دو موج با یکدیگر ترکیب میشوند
یکدیگر را خنثی میکنند.

نخستین جزء یک سیستم
ضد سروصدا در یک ماشین
احساسگری است که چرخه (سیکل)
کار موتور و نتیجه سروصدای آنروز
را تحت کنترل دارد. متناسب با
سروصدای آنروز احساسگری -
علامت (سیگنال) همزمان شده
(سنکرونیزه) به پردازنده میسی
فرستد. پردازنده به سبب میشود
که بلندگوی سیستم "ضد سروصدا"
سروصدای تولید شده را میگیرد
و کنترل میکند پردازنده علامت
ارسالی بلندگوها را تصحیح میکند
تا اینکه سروصدای ماشین به
حد اقل کاهش یابد.

فرستنده: احساس بیانی

یک شرکت کوچک امریکایی
موسوم به "تکنولوژیهای خنثی
سازی سروصدا" برای نخستین
بار به یک پردازنده علامت "ضد
سروصدا" ساخته است. شرکت
مذکور از یک اصل قدیمی فیزیک
برای کنترل سروصدا و ارتعاش
استفاده کرده است. کارشناسان
این شرکت از یک سیستم رهبر
کامپیوتری استفاده کرده اند که از
راه تزریق "ضد سروصدا" به -
دستگاههایی مانند ماشین های -
دیوژل و ماشین آلات کارخانه ای
سروصدا را کاهش میدهد. "ضد
سروصدا" یک موج صوتی است که
قدرتش به اندازه قدرت موج
سروصدا است اما ۱۸۰ درجه با



از مردم سال پیش

باستان شناسان امریکایی و
ویتنامی ثابت ساخته اند در
مناطقیکه امروز متعلق به شمال
ویتنام است ۴۰۰۰۰ سال پیش
حیوانات زیست داشته اند
در جریان حفیات در ۱۵۰ -
کیلومتری جنوب هانوی آنها به
طبقه ضخیم گارین برخوردند که
در آن دندان دوانسان مختلف
که فکر میشود کوچک و بسیار جوان
بودند حفظ شده است.
دانشمندان به این یافته ها
ارزش فراوان قایل اند زیرا
موجودیت انسانهای را ثابت
میسازد که بقایای آنان تا انسان
امروزی در ویتنام و تمامی منطقه
جنوب شرق آسیا میرسد.



برنامه ضد اعتیاد

اتحاد شوروی در پی آن بر سر
آمده که یک برنامه ضد اعتیاد به
مگرت راهی سازد. این تصمیم
در ارتباط با ریف فارغ از درد -
تتباکو که به تاریخ دوم جوزا
مطابق نیمه سازمان صحت
جهان برگزار شد، اتخاذ گردید.
این برنامه شامل تحقیقات
اساسی، پروگرام معالجه طبی و
وقایع آموزشی میباشد که گویا بین
تربیت و آموزش و معالجه نودن
افکار عمومی را نیز همراه خواهد
بود. در برنامه مذکور اطباء
دانشمندان سهم میگیرند. یکی
از پیشنهادها این است که
بزرگان در مقام نخست حضور
مگرت را ترک گویند.

توجه بیشتر به پرارام زنیان
مگرت کش معطوف خواهد شد.
طبق آمار سازمان صحت جهان،
مگرت سبب مرگ بیش از نود
هزار میلیون انسان در هر سال
میشود که مخصوصاً برای زنان
و اطفال شان خیلی هائیان آور
است. مواردی وجود دارد که
اطفال هنگامیکه والدین شان
مگرت میکشد اند، دچار بیماری
سرطان شده اند.
در اتحاد شوروی تعداد زنان
مگرت کش روزافزون است به
ویژه دختران مکتب این مادت
خراب را اختیار میکنند. بانسزد
در مرد زنان در سن سالیکی برای به
وجود آوردن اطفال مساعدترین وقت
است، مگرت میکشد.

تعبیه کننده: حسن نهر



مباحثه از حساب حافظ

پسران محمد علم شکسته بند کارید در ادامه هند مید

درد نیای طبابت معاصرو
طبابت قدیم مسایلی است که
بعضایکی برد یگر از لحاظ روش
رجحان پیدا می کند مثلاً شکسته
بند یکی از مواردی است که
بعضای طب معاصر به شیوه های
شکسته بندی محلی نیز معتقد
است و اکثر امورت کار شکسته بند
ها به تراز کار تخنیک طب مدرن
میباشد اما سبیل را در مورد ارتو-
پدی و شکسته بندی و معنویت
استخوانها اینها و اینها خوانند پس
روش های تازه ای که در ارتوپدی و
طبابت معاصر است پیوند
دادن معنویت استخوانها
طول ساختن و ضخیم ساختن آن
و سرانجام نموی استخوان تجارب
جدیدی را به دست آورده است
و اکثر موسی و وک از افغانستان
و اکثر موسی و وک از افغانستان
درین زمینه ها تجارب جدید را
معرضه داشته اند و به روشنه فعلی
اشکسته بندی معمول در کشور حرف
های دارم با معده شقیم پسر
محمد علم شکسته بند معروف کشور
به محل کارش رفت در کار
مینما به زاده درد کانی که بیشتر
به یک عطاری مشابه است برخورد
در انواع ادویه های یونانی در
قطعی ها چیده شده و میفانی
زیادی انتظار میکشند درد اخل
دکان دود و دود برای میفان
اختصاص یافته و شکسته بند لیا من
مخصوص به نیند ارد برایش میگویم

از سیارون آمده ام تا حرف و
سخن را برای مجله بنویسم بنا
صبیت مرا فرامیخواند و بعد از
ختم کارش به صحبت آغاز نموده و
میگوید:
پدرم محمد علم در شهر کابل
یکی از مشهورترین و معروفترین
شکسته بند ها بود اما فعلاً
خیلی ناتوان شده و از عهده
این کار بیرون آمده نمیتواند ولی
من و برادر محمد اسلم که فعلاً
ماور وزارت مخابرات است از ۳۰
سال بدینسو حرفه پدری را پیش
میبریم
من: میسر که شما چگونه تشخیص
مینماید که شکسته کی چگونه و
در کدام ناحیه است زیرا در طب
معاصر از روی عکس شکسته کی را
تشخیص مینمایند؟
ج: ما به طور معمولی در اکثر
لمر کردن ناحیه بندیده و یا در
شده را جستجو مینماییم که البته
نه تنها شکسته کی را بلکه حالات
برآمده کی استخوان را نیز در این
هرگاه ناحیه شکسته کی را تشخیص
نمی توانیم میسر را به گرفتن عکس
توصیه مینماییم مخصوصاً شکسته
کی قسمی سینه و لگن خاصه را و
از تدای استخوان طولی را ن
عاجز استم زیرا بالنظر تسلاوی
مینمایم
من: تدای تان معمولاً چی بوده
است آیا قناعت بخش است؟
ج: میفانیک زود تر در حالات

کسر استخوان مراجعه میکنند به
همان پناه تدای شان زود تر
و موثریت آن زیاد تر است و لکن
در حالاتیک از واقعیه مدتی
بگذرد استخوان جوش کرده هم
در کار ما و هم در طبابت معاصر
مشکلات پیش میشود
من: آیا جهت تدای آزاد و بسته
معاصر استفاده مینمایید یا از
ادویه یونانی؟
ج: ما مباحثه شکسته کی را با یک
نوع مواد که از تیل شترشود ادویه
یونانی ترکیب یافته است اما سبیل
میدهم بعداً همان ناحیه را
چی دست باشد یا با زهرش
بای راست خود جا بجا کرده بعداً
زردی تخم را در ناحیه مذکور
میگذاریم و تدای از بنیه ایکه
سوخانده شده بالای آن میگذاریم
زیر سبیل با کافه قطه بی محل
شکسته کی را استوار نگه داشته
با بند از می بندیم
من: این مدت تدای چند روز را
در بر میگیرد؟
ج: اگر من میفان پیشرفته نباشم
شد یعنی طفل باشد ۱۰ الی ۱۵
روز و برای بزرگسالان مدت ۲۰ روز
را در بر میگیرد
من: برای تدای چند افغانی
افغانی اجرت میگیرید؟
ج: به اساس توان مالی میفان
هر قدر که خودشان لازم ببینند
من: به نظر شما تدای طبی
معاصر موثر است یا از شما؟

ج: گاهی موثریت کار ما بیشتر
از طب معاصر است زیرا بعضی
میفانی دیده شده که بعد از
تدای طولانی نزد دکتران نتیجه
درست نگرفته نزد ما مراجعه
نموده و تدای ما موثر واقع گردیده
و میفان شفا یافته
من: آیا شفاخانه ها از شما تقاضای
همکاری را گاهی نمودند؟
ج: سالها قبل از بدیم چنین
تقاضا بعمل آمده بود و ما ش
خوبی برای تعیین شده بود اما
ازین چنین تقاضا تاکنون به عمل
نیامده
من: به نظر شما آیا ضرور است
که شکسته بندی معمولی را کمتر
دهیم و پیشنه ها را شاد رهن
زمینه چی است؟
ج: در شرایط کنونی چگون
واقعات شکسته کی زیاد است باید
روز تا روز این حرفه تقویت و گسترش
یافته و میفان با همکاری و کمک
طب معاصر رشد بیشتر را نصیب
گردد
من: میخواستم در مورد مشکلات
و کمبودی های که در کارتان درونما-
ست از زبان خودتان بشنوم
ج: مشکلات در کار ما کمتر بوده و
زمانی مشکل خلق میگردد که از وقوع
حادثه مدتی سبیل شده باشد
و گاهی اتفاق میافتد که میفان
بعد از اینکه استخوان سیاه شده
باشد نزد ما مراجعه مینماید که
بقیه در صفحه (۶۰)



نوشته کامله (حبیب)

قسمه ازین ۲

مرکز می میری زنی منحرف می شود

هاله بی از در و پنج چهره
معنایی دختر را در بر کشید
بود زیرا در آرزو بهاران زندگی
بزرگ سپه کاری در زمین دست
ناخورد و تشنه گناه گشت
کرده و گیاهان هرزه آب خورد
از هوس در وجب و جب کشتار تشنه
ریشه دوانید بود بهوشان
سپاه دل با اطفای آتش نفسی
آماره خود کشتار نورسته او را به
آتش کشید بودند آثار این آتش
سوزنده در سراپای وجود شرکاء
مشهود و بازتاب نفرت زنی در
دید گانش ملموس می نمود قمت
سوزان این ازگون بخت عبرت
انگیز تر از کشتار سوخته پارینه
است

هنوز هم چهره اش هتایی
وزیا بود و دید گانش جاد به
جاد و کند و داشت و خرمن زلفان
سمن سایش بر شانه های مریخی
می ریخت به گونه گل آفتاب سزده
باد به سوزانی بزمده می نمود
بیرون سربه بی گذار به تن
داشت و دستمال سبز کان به
پیشانی اش بسته بود که زیبای اش
را دوبال می ساخت

هنگام صحبت با سرانگشتان
موهای آبریشینی را بر پستان
میگرد و زیرا نمیدانست چگونه و از
کجا بیافازد زیاد کوشید مصروف
نگهدارد اما کجا رهایش میکردم
تشنه شنیدن حرف هایش بودم
بعد به ناگاه وی مقدمه گفت
توسیدانی وقتی همه امیدها
میسوزند وقتی آرزوها بر باد
میروند آدم چی میشود؟ یک زمین
شوره زاری حاصل و یک کشتار
صاعقه زده

وین همان کشتار صاعقه
زده و سوخته ام زیاد تلاش کردم
تا نجات بخشم ولی نگذاشتند که
به زنده می آبروندانه باز گردم
تا آنکه دود ستود و باد راجس
غرق بشدم

امروز میخواهم دیوار سکوت را
بشکم میخواهم برای کیسی
در دل کم میخواهم آقا یکتا
غمه مراد اند آخر مرا زنی بدنام و
زنی تن فروشی شناسند زنی که

به تن فروشی همه روزه وادارش
ساختند گناه دلم میخواهد
خودم بنویسم بزرگترین تلخترین
و تکاندهنده ترین داستان زنده گی
یک زن تن فروش را زنی که یکتو
اخت گناه هوس و شغوت را
تحمل میکرد

بگذار از شروع همه چیز را بگویم
از آغاز بگویم از آغاز بدنامی
بیخیز از شانزده ساله انداشتم
و در صنف ده هم یکی از لیسه
های شهر درس میخواندم از
زیبایی بهره کافی داشتم این
زیبایی با پای و معصومیت همراه
بود نگاه های ستایشگر همش
گرد و پها و نگاه های دنیالگر مابین
بازگو کننده این واقعیت بود و
البته دادگاه آینه بران معبر
تایید نمیزد من و مادرم پس از مرگ
یدرم هیچکس دیگری را در زند نیا
نداشتم با مرگ از تنهای تنها
ماندم هنوز دو سال پوره از مرگ
یدرم نمیگذشت که جوانی بیست
سین ۲۰ تا ۲۵ در خانه مارا هشی
را باز کرد نمیدانم چرا از دیدن
او اینجاریه من دست میداد هر
باری که پایه اندرون میگذشت
تفرق به سنگینی جهان بر قلبم
من نشستم مگر به عکس من مادرم
خیلی به سرو وضع خود میرسید و با
پوشیدن بیواهن یخن باز زیباترین
قسمت اندامش را در برابر دیدگان
دریده او قرار میداد

دیری از آشنایی او با ما
نمیگذشت که روزی مقدمات نامزدی
ام با الوجیده شد با وجود گریمه و
زاری من که در دل سنگ مادرم
هیچگونه اثری بر جانگذاشت
حلقه نامزدی به انگشتم انداخته
شد

از آن پس از او و از نگاه های
نگاه آلودش فرار میکردم تا آنکه
شهر آن حادثه اتفاق افتاد
نیمه های یک شب که عطش
واداشت تا غرض گرفتن آب از اتاق
بدر شوم وقتی از کار اتاق مادرم
میگذشتم صدای صحبت مردی را
با او شنیدم حسن کجکوی ام
سخت تحریر کرد بد خود را با
آهسته گی با سر بنجه با عقب

در آرزو رساننده چشم به سوراخ
کلید گذاشتم ایکاش اینکار هرگز
صورت نمی پذیرفت زیر نور
لوزان شمع دیدم که مردی با
مادر در دستر گناه آوریده و تن
لخت هوس انگیز مادر جوان و زیبای
را به آغوش خود میفشرد و لبان
گرسته اش را بر لبان مادر می
مایید متن گرم مادر چون
موس در قالب بدستان او شکل
میگرفت از تناشای این صحنه
مورانه دام راست شد و گویی در
دریای غوطه ام داده باشند
برخیزد ازیندم

اتاق از نفس گرم هوس و گناه
پر بود نور شمع چون رنگین کمان
بر تن برهنه مادر نشسته بود
چشمان هر دویشان آن در روشنائی
شمع میدرخشید و من به چشمانم
پاوردنداشتم و چنان میل کردم
که دندانهایم به هم میخوردند
صدای ضربان قلبم را میشنیدم
امواج بیهم اشکهایم را از کرانه
های دیده گام بایست دست
پاک میکردم

اگر شباهت های من بودید چس
میکردید؟ ایکاش من توانستید
یکبار خود را به جای من قرار
بدهید تا تلخی شرمگسی را که من
با کام جانم احساس میکردم اندازه
من توانستید چه آخواری مورد
نازدم و همخواه اش مادرم بود
آتش خوابم از دید گام پریده
بود حالت بدی داشتم و سر
از شدت درد میترکید جانم
در آتش تب میسوخت دهنم تلخ
بود مثل آن بود که همه زهر
دنیا را در دهانهای جانم ریخته
اند

و آنشب از مادر متفرق
شدم آنشب چیزی در من تولد
شد و آن چیز نفرت بود نفرت
از مادر

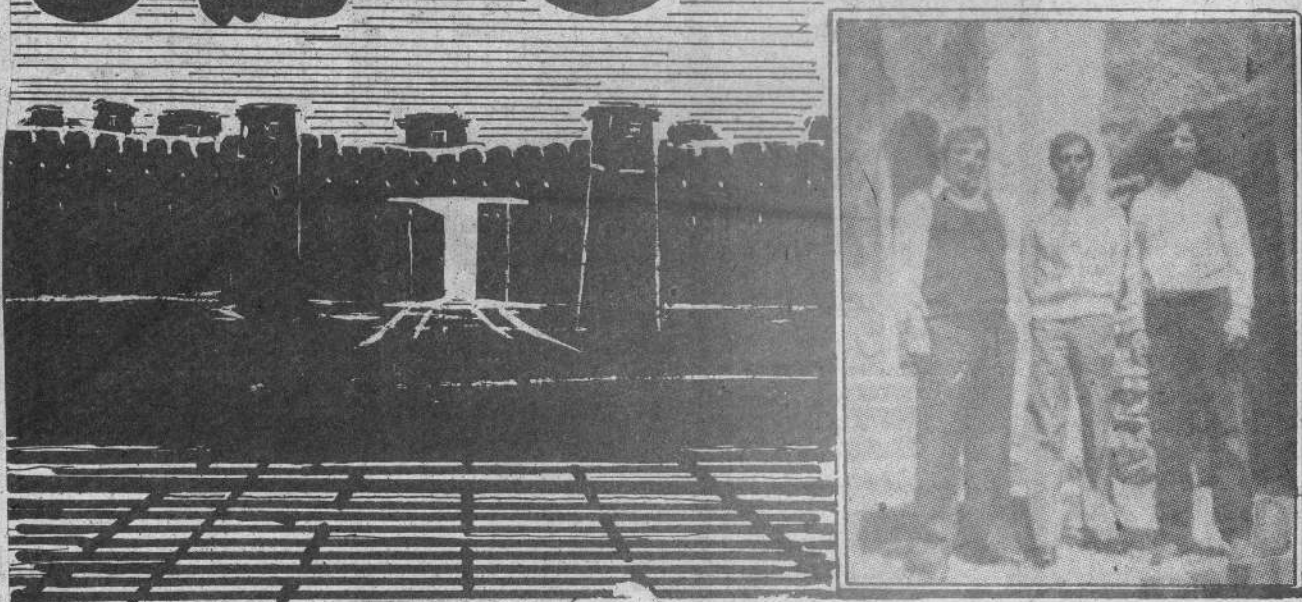
این صحنه به شایبها مگر
دور از نگاه های کجکویم تکرار
میکردید هر باری که نگاه من به
نگاه نامزدم گره میخورد چیزی شبیه
خار در قلبم فرو میزد چه خاطره
فراموش ناشدنی آنشب در دهنم
زنده میشد و کسی قلبم را در

شده هایش میفشرد

یک وقت تصمیم گرفتم تا از زندگیم
را از نامزدم جدا سازم من هم
به سان فرد خرد پیکر یافتن مورد
آرزوهایم را در سر میبردانیدم
مردی که مرا به خاطر خستودم
بخوادد آنوقت به یاری دوستی
که چون خواهری به من نزدیک
بود از راه یک روانه محکمه
گردیدم ساعتی بعد نامزدم
احضار گردید و در برابر قاضی
زیانم باواری آنرا ندانست که مادر
را در دزد خوش های معرزی گم
غیرت قربان نگذاشته بودم مادر
زن نمیدید بلکه به دست چه بزنم
من دختر یک مادر هرزه هم هرزه
تلفی میشد و با هم آن داشتم که
مبادا آن مرد و مادر دست بدست
هم داده و بار گناه شانو بیه
دو شهر من بیاندازند بنابراین آن
تنها همینقدر رگتم من قصد
عروسی با او ندارم و میخواهم
تحصیل را به پای دنیایم در آن
این وقت آن روانه بکار چهره
حق بجانب گرفته در هاله ای از
معصومیت رویه قاضی توده و گفت
اینکه گویی نیست هرگاه میل عروسی
نداشته باشد منم اصراری نخو
آهم نمود من هم از روندن با
کردن گرهی به دندان نیست که
میشود با انگشت باز گرد این
موضوعی است که باید بد و ن
اعمال زور از جانب من و طبیعتا
رضایت جانب مقابل در خانه
حل و فصل گردد

سخنان نامزدم قاضی را
مجد وید ساخته بود پس از مرگ
کوتاهی عریضه و کاغذ های با لای
میز خود را زیر و رو نموده جانب
من نگاه افکند و گفت باور دست
پیگوید به تواسن یکبار دیگر با هم
بنشینید و قسم قاضی اتخاذ کنید
هرگاه تصمیمتان به فسخ نامزدی
قرار گرفت در آرزو محکمه به روی
تان باز است من از سادگی دلی
پاورد کرده بودم که نامزدم واقعا
آماده جستجوی راه حلی است
از محکمه با او یکبار بیرون رستم
اضرار او سوار بر ترس گردیدم تا
راسا به خانه مارنه برای جلسه
بقیه در صفحه (۷۶)

قلعہ افغانی در سوئس



در این قلعہ همچنان مدلهایی از ((خارخانه)) برای ایام تابستان و ((تابه خانه)) و ((صندلی)) برای ایام زمستان موجود است، در صحن حویلی ((حوضچه)) ذخیره گاه هم وجود دارد و در قسطنق از آن چاه آب و چرخ چاه به شکل طبیعی معلوم میشود، مودلهای واقع در تورخانه برای پخت و پز و ((دیگ انهای گلی)) موجود است.

فاسیل این دو افغان میگزین در این قلعہ زنده گسی دارند و همه روزه عده زیادی از سیاحان بایرداخت بول به دیدن این قلعہ میروند و در حالیکه آهنگهای ((دوتا رو دایره)) را میشنوند از نقاط مختلف آن بازدید میکنند.

بوده عقید روزه ((تمبه)) چوبی به نظر میرسد، ((صند)) بزگی در قسمت دهلیز رودی به چشم میخورد که ((گلد انهای تیکری)) اطراف آنرا پر نموده، در داخل قلعہ دهلیز کوچکی است که چند اتاق ((قوشخانه)) و ((پس خانه)) از آن بدرآمده و راه زینسه که باروزه ها و نوراند از کورچک روشن شده و چند ((اریکین)) در آن آویخته شده به منزل دوم که اتاقهای کلان مسطح با چوب های دستک است، و به درو دیوار، کلمات مذهبی، شعیرها و خشک های ((جفتی)) و ((دهن پر)) و ((چره)) و ((با کمر بند)) و کارتوسها آویخته شده است. اتاقها با کلمه های قدیمی و ((دو شکها)) فرش گردیده.

استهزا گرفت.

امایه اثر یافتاری انهارتو- جه اهالی آنیو اجازه اعمار يك قلعہ افغانی از دولت سوئس اخذ گردید. افغانها با راه اندازی کار گروهی به کار اعمار يك قلعہ افغانی در قطعه زمین خریدگی آغاز نمودند. کار ساختمان قلعہ بصورت ((پخشه)) و ((دستک بندی)) آغاز شد، در ورودی - قلعہ از چوبهای جنگلی بسیار کلان ساخته شد در زاویه های دیوارهای بلند قلعہ، برج های بلند با تیرکشی ها اعمار شده و قتی انسان از درواز مگم داخل بگذارد، کرد های گل و ترکاری آنطرفتر ((طوبله)) و ((اخور)) گاو و بز و خر جلب توجه میکند. صحن حویلی همه خامه کاری

زنده گی فلکور افغانی از سالیان متبادی مورد توجه و دلچسپی اروپاییان بوده است. سالهای قبل سوئی از سیاحان به خاطر بازدید از کلتور، عتقا و مناسبات ویژه افغانها، به کشور میآمدند و با قبول هزار رحمت راه نقاط باستانی کشور ماراد - پیش میگزفتند.

ابراهیم واسمعیل دو افغانی که متوجه این علاقه مندی ((خارجه)) ها شدند در سال ۱۳۵۵ بعد از مسافرت تیان به شهر آنیو سوئس تصمیم گرفتند تا مودل واقعی يك قلعہ افغانی را با تمام ویژه گی های آن طرح ریزی کنند، در اول شهر آری آنیو به این اقدام شان نه تنها اجازه نداد بلکه انرا بیاد

پسر ششی کیور در کابل



• پسر ششی کیور در کابل • پسر دیگرش در هند •

یک قصه واقعی

خواننده مان گرامی که با نغمه‌های هنری هندی اشنایی دارند میدانند که بیشتر آن‌ها بیانگر تصادفات غیر قابل باور و گریز بر انگیزنده می‌باشند. چنان چه کم شدن کودکان و باز پیدایی آن‌ها در فاصله‌های یکی دو دهه از تصادفات حتی آن‌ها پیدا شده‌اند. البته آن چه را که در فیلم‌های تماشایی نشینند، نه رویدادهای واقعی بلکه معضلات اجتماعی قالب شده در تیپ‌های پروریده تخیل نویسنده می‌باشد. برای این که این گونه رویدادها را کاملاً ذهنی تلقی نمایند یک رویداد عینی آن، که ماجرای واقعی زنده گی یکی از ستاره‌های مشهور سینمای هندی وجود واقعی فرآورده این ماجرا در افغانستان می‌باشد، باز بیان خامه مورد حکایت قرار می‌گیرد.

هند و پسر، کرکتر مرکزی این نبشته، سرگذشت زنده گی‌اش را این گونه باز گویند:

من در کدز، در خانواده‌ای سی که از اندیشه رنج بی پسر، مورد شکنجه روحی قرار داشت به گونه فرزند پروریده شدم. بنایه علاقه و خواست پدر و مادر خانواده، مکتب را تا صنف پنجم رسانیدم. در همین آوان بود که پدر و مادر، صاحب پسر اصلی خودشان گردیدند. این رویداد در زنده گی من اثر ژرفی از خود به جا گذاشت. گرمی و صمیمیت فضای خانواده به سردی گرایید یعنی پدر، مادر و خواهرام روز به روز در برابر من بی تفاوت شده رفتند. سرانجام کار به جایی رسید که یک روز وقتی با یکی از

خواهرام برخاستی نمودم، مرا از خانه بیرون راندند و اداای کلمه ((تو حرامی استی، تو هند واستی برو پیش جگنداس، دیگر در این جا برای توجایی نیست)) سلسله تعلق خانه واده گی را از من کسب کردند. وجودم و زنده گی‌م دیگر برایم شکل معنایی پیدا نکرد و برای حل این معما تصمیم گرفتم تا به خانه کاکا جگنداس بروم.

سوار گادی گردیده راه خان بابا را در پیش گرفتم. هنگامی که با چهره عبوس و حواسی پرت وارد منزل کاکا جگنداس گردیدم، او یکسره خورده، جوپای حقیقت ماجرا گردید. وقتی گفته‌های مادر و خواهرام را به او تکرار کردم، در حیرانته فرو رفت و پس از اندک درنگی نگاه محبت آمیزی به من انگذد، به دل‌ان‌هم پرداخت. من که از یاد آوری آن کلمات نبشدار چون مار زخمی بر خود می‌پیچیدم و در آتش دل‌هره می‌سوختم از او خواستار گردیدم که به من حال سازد که چرا

بقیه در صفحه (۸۱)





وینا کلاس

تصویر کنند

بگیریم: در فیلم ((آرزو)) از آغاز تا پایان مرد می بروان بینند. تاثیر میگذارد، حتی از آغاز تا ((آرزو)) و این همان بدیده بست که هنرمند خلاق میخواهد آن چه را که باید باشد تصویر دهد. آرزو برای نقش زن در کار خیره و اجتماعی و باز صحنه های ازبو-دن در این آرزو نهفته است، این که وضع ترانسپورت شهری وقت آور است، در این جا مروت آنچه را که هست و آنچه را که باید باشد، بهیچ هم گذاشته و از پیش جوانه (بودن) میزند. منطقی که در فیلم ((خواب طلایی)) اثر نیز است باین تفاوت که کارگردان زیر تاء نیرو منطقی سوزه اثر زیاد تر غالباً برای آن چه است و آن چه در گذشته بوده تکیه زده است.

مروت میگوید:

من همیشه از این موضوع در خارج کشور رنج میبرم که وقتی قرار باشد تصویری از من به من بدهند، تصاویری از برادری، کثافت و بیروانی را به من بدهند. کشور ما با همه کمبودهایش سرانجام یک کشور است، و مردم ما بدیده اند که دوستی داشته باشند، مظلومی از مدنیست هم در آن است. بقیه در صفحه (۹۲)

خواهد بود اگر این مرد واصل را در نظر گرفته و در یک برنامه ملی تحویل جامعه بدهیم. این جا حرف بر سر دادن و ندیدن نیست، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است، بگذاریم باقیش بودن و این امر که بدیده های زشت مثل بدیده های خوب در محیط ما موجود است، آن چه را میبینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نمائیم.

سنگی میگوید:

چی خوب بود اگر بر من دیدن و ندیدن را عوض میکردیم و به (هست) را باید باشد (مترجم) میشدیم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بدهد و برابر مردم به نمایش گذارند. نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند، دم این که آن چه را که باید باشد، آشکار سازند.

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد. صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونیت کار ظاهر میشود، میتوانیم امید و ابراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فیلم های آرزو و ((خواب طلایی)) اثر را در نظر

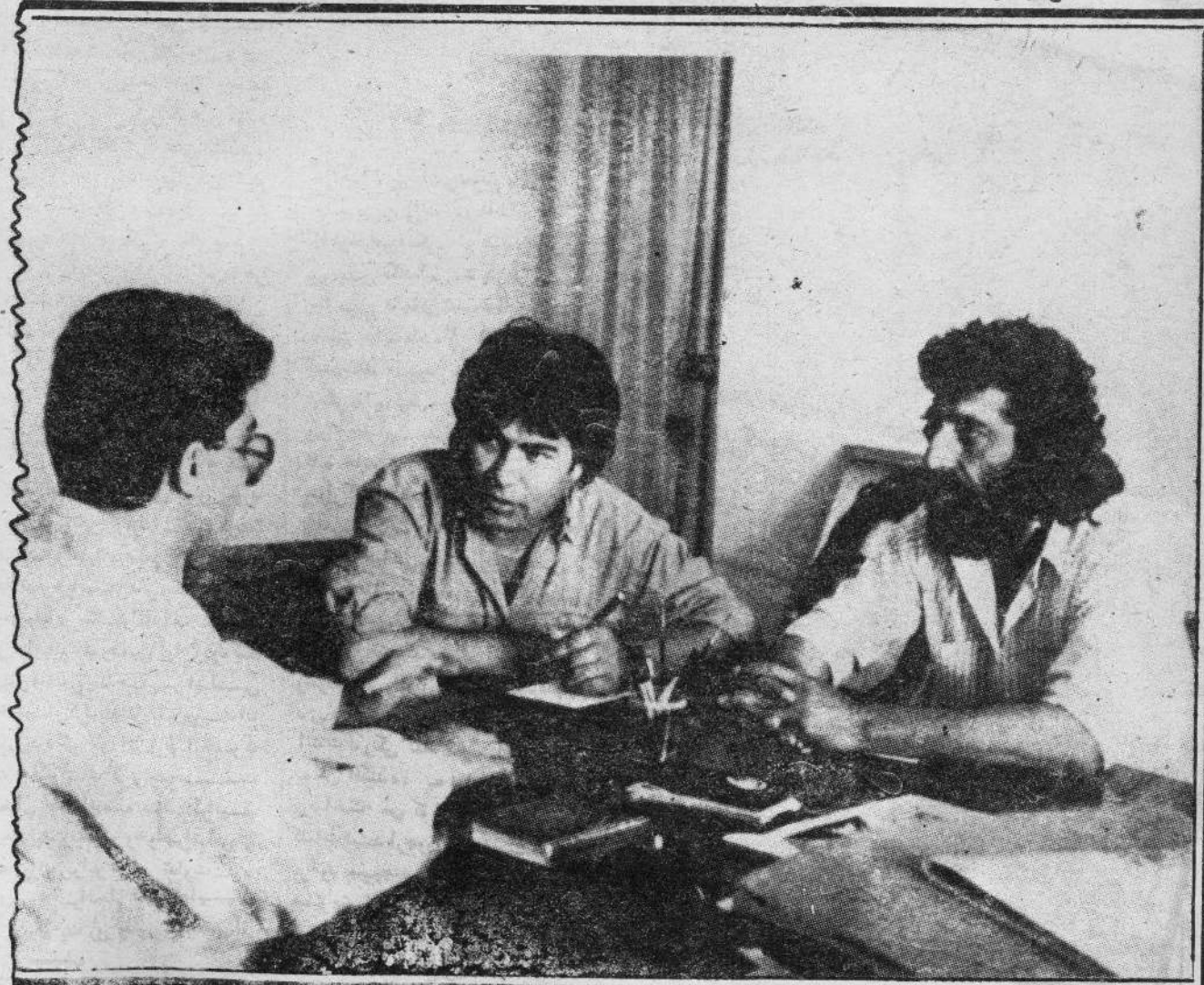
و این باز هم برای سینما مینویسیم، وقتی از ما میگویند، باید از آب بگیریم، حالا سخنانی از سینما گوی داریم و نقش آفرینی که هر دو جای شان در عرصه کار سینما والا و درخور ستایش است، سلام سنگی بابا بازی پیش در فلما هنرمندانه نقش بازی کردند و همان مروت در نخستین خط های کارش در عرصه کارگردانی به مثابه یک کارگردان و فلانامه نویس مستعد از کار بدآمده است.

مروت برای آموزش کارهای سینمایی همین اکنون بدست آوردن دکورادری خارج مصروف تحصیل است و آرزو میبرد که با ختم تحصیلاتش یک سینماگر جوان و سرور نقش در صف دیگر سینماگران افزود گردد و اما اوضاعی هم دستاوردهای دارد. فلماهای ((آرزو)) پورتریت و خواب طلایی)) از کارهای نخستین اوست و در یکی از کارهای بعدی - پیش فکلی دارد به نام ((مردی از شرق)) گفت و گوی مادر خانه سلام سنگی صورت میگیرد.

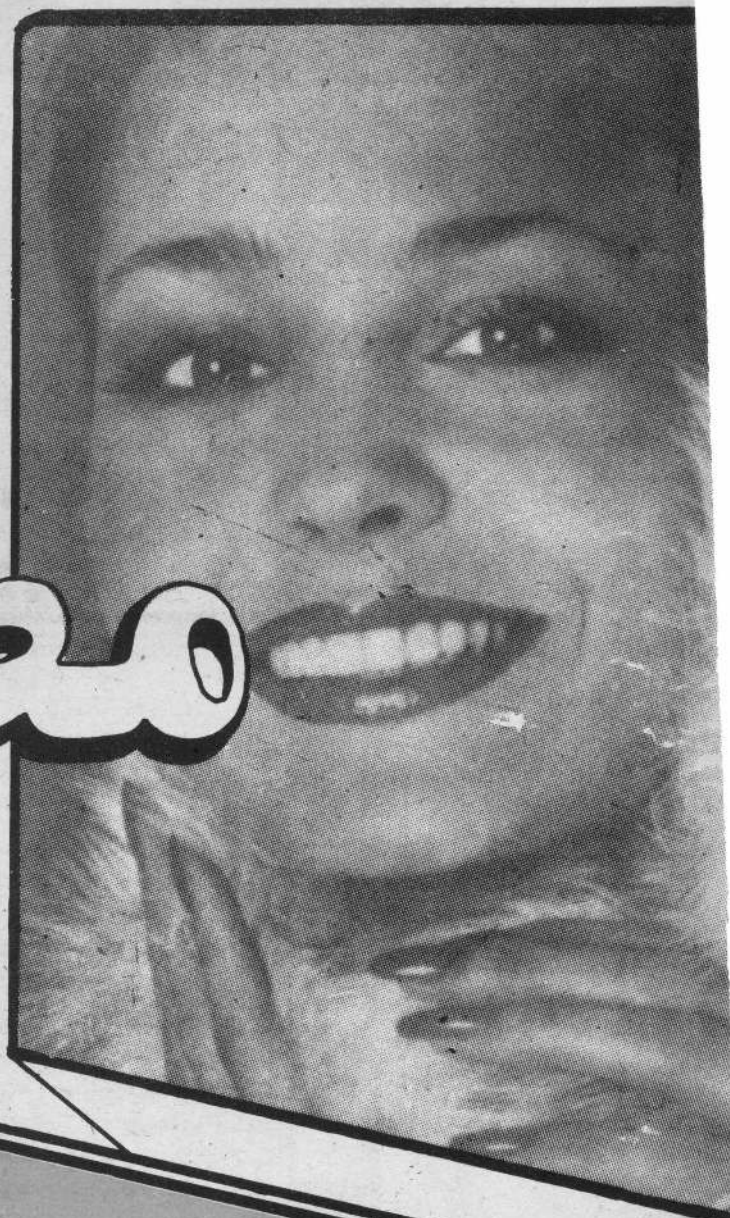
از همان مروت میرسم: شما وقتی میخواهید به آفرینش دست بزنید، ترجیح میدهید آن چه را میبینید تصویر آورید یا آن چه را نمی بینید و تصور میکنید؟ پاسخ میگوید: چی قدر عالی

سینما باید آتش را کجاست

مصاحبه از صباح رهش



بوی بدن را مطبوع سازید



ترجمه ستانک

یکی از پرابلم‌هاییکه خیلی زیاد ایجاد مزاحمت میکند واکثر مردان وزنان باآن روبه روانند عبارتست از بوی بدن. روزی یکدانه سبب داکتررا از شما دور نگه میدارد ولی بوی بدن در هر موقع روز میتواند هرکسی را از شما دور سازد. درباره بوی بدن مانند بوی بدن کسکی آزادانه صحبت نمیشود. دوستان همکاران وعاشقان از آنانی کس خیلی زیاد عرق میکنند وبوی بدن دارند. باشرمندگی دوری می گردیند. این مسأله غالباً واکنش زنجیری دارد چون در فردی دارای بوی بدن عقد و حقارت ایجاد میشود واززندگی اجتماعی خارج میگردد. بوی بدن را میتوان تا حدود قابل ملاحظه بااستفاده درست مواد ضد عفونی وسپری های ضد عرق وسامراعات حفظ المبحه فردی کاهش داد.

اگر بتوان "مطبوع" بود، این
دوستان، همکاران وعاشقان
شما اند که باشرمندگی از شما
دوری می گزینند

صابون‌ها و سپرهای ضد عرق باید بدرستی مورد استفاده قرار گیرند

در این جا آن چه برای دانستن مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق لازمست خدمت شما تقدیم میشود تا بوی بدن تا در فصل تابستان و در واقعیت امور در طول دوران زندگی از بین برود.

چگونه بوی بدن میشود

پوست بزرگترین عضو بدن انسان است و در یک مقطع پوستی تعداد زیاد غدوات عرق به مشاهده میشود. هر غده عرقی از لوله های مارپیچ حجرات قسمت خارجی جلد تشکیل شده است. این لوله به مجرای عرق منتهی شده و از آن طریق روی جلد ظاهر میشود. از هر انسان بالغ بین سه تا چهار لیتر تا یک لیتر عرق روزانه خارج میشود و این به ذات خود رطوبت زیاد است. شکر خدا که همه این عرق تبخیر میشود.

در حدود (۹۰) درصد تمام عرق بدن از غدوات اکرایین Eccrine که هر قشر پوست وجود دارد ترشح می شود و شنا نباید درباره آن تشویشی به خود راه دهید. این عرق خویست و به مشابه سیستم سرد کننده بدن فعالیت میکند و بوی نمی دهد. در صد متبانی عرق از غدوات ابوکرایین Apocrine ترشح میشود و این عرقیست که باید در باره آن اندیشید. بیشتر غدوات ابوکرایین در زیر بغل و ماهیچه ها یا کشاله رانها موقعیت دارند. عرق غدوات ابوکرایین حاوی ماده عضویست که در نتیجه یکجاشدن با باکتریای جلد موجب تولید بوی بدن میگردد.

بوی بدن بیشترین دفعه در فصل تابستان مشهود است. البته

روزانه دو بار استحمام در فصل تابستان در مناطق گرمسیر مطلقاً ضروریست

صابون ضد میکروب ها استفاده کرد.

مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق

بر علاوه استحمام، مواد ضد عفونی یا سپری های ضد عرق در راه مبارزه با بوی بدن شما کمک زیادی خواهد کرد. برای این کار، در راه وجود دارد: میتوانست با استعمال مواد ضد عفونی، بوی بدن را به ساده می بینانید و یا این که قدمی فراتر میگذارید و واقعاً جریان عرق را با استعمال سپری ضد عرق متوقف میسازید. زیرا این گونه سپری موجب انقباض منفذ های عرق میگردد. برخلاف عقیده معمول این کار خطری به دنبال ندارد (این قصه پیرو زمان است که میگویند نباید مانع عرق شد). عرق باید بگذرد و مسدود رکام جای دیگری در بدن وارد غدوات اکرایین میگردد. انتخاب روش ضد عفونی اساساً وابسته به مقدار عرق است. هرگاه صرف کمی عرق میکنید، ضد عفونی ساده کافیست. ولی اگر عرق بیشتری داشته باشید، در آن صورت به سپری های ضد عرق نیاز دارید.

یک فایده ماده ضد عفونی آنست که انا کار می دهد و میتوانست بعد از گرفتن حمام یا دوش در هنگام صبح یا شب از آن استفاده کنید. اکثر مردم از ماده ضد عفونی تنها روزی یکبار استفاده میکنند. هر چند در صورتیکه خواسته باشید میتوانست روزی چند بار از آن استفاده کنید، سپری ضد عرق برای آن که مؤثر تر، پیت اعظمی داشته باشد، استفاده از آن، روز جزا بار لازم است، ولی آن را نباید درست پس از گرفتن شاور به کار برد. بعد از گرفتن شاور منفذ های که به مجاری عرق

دلیل آن عرق زیاد است. این عرق که ساعتها با باکتریای جلد یکجا شود، بوی خیلی ناگواری را تولید میکند. عوامل دیگری نیز در امر دخیل اند و عبارتند از پوشیدن لباس های نپلونی یا پلیستر که از پروسه تبخیر عرق جلوگیری می نماید درجه حرارت نه بلکه فشار روحی مانع عرق اضافی ابوکرایین میگردد. برای این کار فشار روحی آنست که کافیست. به همین ترتیب، بوی بدن در این نیز بیشتر در افرادی که تحت فشار روحی باشند، مشهود است.

جلوگیری از بوی بدن

حمام و شست و شو

بوی بدن در صورتیکه اساسات حفظ الصحة فردی مراعات گردد، تا حدود قابل ملاحظه می کاهش مییابد و استفاده از مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق برای پوشاندن بوی بدن ناشسته مانند آنست که بوی کیک باسی و به هر مانده پوششی از شکر و سفید تخم گذاشت. پیش در زمان طق گرمسیر استحمام یا شاور

روزی دو بار در تابستان مطلقاً، ضروری پنداشته میشود. باکتر - یای جلدی ظرف ۶-۱۲ ساعت روی سطح جلد نمومیکند. پس در مناطق گرمسیر روزی یکبار استحمام نا کافیست. اکثر افراد در این مناطق با استحمام سریع صبحانه قبل از رفتن بکار قانع اند. ترکیب از عرق، چربک الوده می و او شرایط ترانسپورتی غالباً منتج به بوی نهایی بدن میگردد. بهترین راه مبارزه با آن اینست تا هنگام شب دوش یا حمام گرفت و از مواد ضد عفونی یا

منتهی میگردد بسته میشوند و بدین ترتیب مواد کیمیاوی ضد عرق نمیتواند به داخل راه یابد و کاری را از پیش ببرد. پس از گرفتن شاور رطوبت نیز مواد ضد عرق را - مشبوع میسازد. ضروریست از مواد ضد عرق هر روز استفاده کرد مگر این که نیازمندی های خود را در سنت تشخیص دهید، بهتر است بیشتر استفاده کنید، نه کمتر.

لباسها

نپلون، ابریشم و تنگ های ساخته شده از مواد ترکیبی، بدترین لباس فصل تابستان است زیرا اینها از تبخیر عرق جلوگیری میکنند و نمیگذارند جلوتان (تنفس) کند و در نتیجه موجب بوی بدن میگردد. کتان، بهترین لباس فصل تابستان میباشد. کتان سرد، سبک و منفذ دار است. لباس های تنگ را نباید پوشید. لباس های آزاد و راحت کتان تبخیر عرق روی جلد را سریع میسازد. لباس ها باید رنگ سرد و یا مشابیه آبی کرم داشته باشند. پوشیدن لباس های تاریک، تنگ و سفید اشتباه محض خواهد بود. لباس ها را باید در فصل تابستان زود زود تبديل کرد.

صابون

انتخاب صابون مناسب کار است. نهایت مهم در رخت و توجه صابون های ضد جراثیم ضد عفونی راسی توان در بازار یافت. برای شستن آن قسمت های بدن که قابل دسترس نیستند از سر سمن حمام استفاده کنید. به ناحیه های عرق مانند زیر بغل، ماهیچه های ران پشت و پاها باید توجه بیشتری کرد.

بقیه در صفحه ۸۷

در ارتباط به شعر و موسیقی -
نام شما در نظر همدگر جدا نیست
شعر عاصی را آهنگ دریا اغلباً یکجا
بوده و در طول زمان از شما شنا-
خت مشترکی بوجود آمده است -
من نگرانی کم که سوال اول خود را
از کارهای مشترک فرهاد عاصی
شروع بکنم - به عنوان دود و ستو
د و همکار و کسانی که در عرصه فرهنگ
و هنر شهرت میابند -
در کارهای مشترک تا چه نوع
رابطه وجود دارد ؟
عاصی : تشکر و ست محترم -
گرچه بارها توسط خود دریا این
مسئله را روشن گردیده است ، باز
هم قابل یادآوری میدانم که
رابطه من و فرهاد دریا بالاتر از
مسائل شخصی بوده است - این
مسئله طوری است که فرهاد
همیشه اولین شنونده شعر بوده
با شعرهای از او به خانه میبرد -
ای کرد و ام و شعرهای بیگانه یل
ارتباط دوستی و رفاهت من و ایشان
میشد - روی آن عده از اشعارم
که زیاد ترغزلواره ها و ترانه هایم را
بر بر میگردد آهنگ ساخته اند و
انرا خوانده اند - گرچه آهنگهای
را که روی شعرهای بلند ساخته
اند کمتر به شنونده ها میپرسید
و کمتر به علاقمندان شعر رسید
مثلاً باد هامی آیند و بگذرند
تا شاکش - به همین گونه من
اولین شنونده آهنگهای آقای
دریا می باشم چه بر روی اشعار
خودم و چه بر روی اشعار دیگران
و به بعضی آهنگهای که طرف توجه
و ذوق و سلیقه خود واقع شده
تصنیفهای هم ساخته ام مانند
آهنگ ((خلوتی کوک خیاالات تو
آنجا بزم)) و یا ((یارا اگر سرب و
انه مازند)) و یا آهنگ خود شما
بنام ((دریا)) را تصنیف کرده ام -
یعنی که در قالب آهنگ مفاهیم و
عبارات و جملات را گنجانده ام -
علاوتاً فرهاد ام جسوری است
در عرصه هنر و عرصه کارش ، از
شما تشکر از یاری که در کارش
دارد - از آوازش از عشقش از
دوست داشتنش خوش می آید
و به نظم فرهنگی اصلی است
و هنرمند با حوصله و پرکار است
در عرصه آهنگسازی و طوریکه به
ما و شما معلوم است که علاوه از



گفتگوی با فرهاد دریا و قهار عاصی



آواز دریا شعر عاصی

خودش شهرت بسیاری از آواز -
خوانان ما از روی سفره آهنگهای
او برداشته شده است - تا کیست
می گم که دریا بیشتر از لحاظ یک
آهنگساز خیلی هنرمند تر برایم
مطرح است تا آوازخوان و هر دوی
ما از یک منبع از یک آفتاب از یک نور
بهره میگیریم چیزی که من میگیرم
شعر می سرای چیزیکه ایشان
میگویند آهنگ می سازند - من -
برای شعر نامی گرفته نمیتوانم
اما او آهنگساز ترشته میخواند
من به شعر نامی گذارده نمی
توانم ایشان آهنگساز لیلی
می خوانند و همچنان او آهنگساز
را چیز دیگر خواهد خواند - را -
بطه من و دریا ازین قرار می باشد -
سپاوون : و شما فرهاد جان
چی گفتی دارید -
دریا : چیزی را که من باید
افسانه کم در همین مجله در شمار
های گذشته گفته ام و آنچه را که
ایجاب می کرد عاصی محسوس و
شیرین گفتند -
سپاوون : بچه های عاصی را
اینچنین هم میتوانم تعبیر کنیم
که وقتی ((یک آفتاب مشترک)) به
هر دویشان می تابد - یعنی یک
فکر مشترک هر دوی تا نزدیکی
می کشد - و شاید هم اصول این
((فکر)) را عاصی در گنجهای خود
نور میبندد کرده باشد -
عاصی : اینجا اصولی مطرح
نمیشود ، منتها منبع الهامی برای
هنرمند طایفه یکی است -
دریا : بالاخره اشتراک اند -
پشه داریم ، و این بیوند را نباید
دست کم گرفت -
سپاوون : این اندیشه را تعریف
میکند ، در یک جمله ؟
عاصی : بالنده شدن فرهنگ و
هنر و راجتماع مان -
سپاوون : بسیار خوب ! قبول
می کنیم -
سپاوون : خواننده ما میخواهد
بفهمد که شما چند ساله استید
از دواج کرده اید نکرده اید -
که ام فاکولته را خوانده اید و در
کجا زاده شده اید -
فرهاد : من یک شخصی
مجرد الاصل استم -
لطفاً فوق برگردانید



سباوون : ويك كسې بېشتر دربارۀ خودتان ...
دربا : ۲۹ ساله استم ، از پوهنځي زبان و ادبيات در رشته
زبان انگليسي فارغ شده ام ، در كابل تولد شده ام ولي ۱۸ سال رادر
كند زنده مكي كړه ام .

سباوون : وشا آقا ي عاصي ؟
عاصي : اېدجانب ۲۲ سال بېشتر درقبه مليه حصه دم پنجشېر
زاده شدم ام وليسانې خود را از فاكولتۀ زراعت در رشته علم نباتي
در سال ۱۳۶۲ اخذ نموده ام .

سباوون : شروع صحبت ما بېسار خوب بود خواننده هاي ما از شخصيت
شما احتما شناخت دارند و معلومات فعلی هم كك بېشتر خواهد كرد تا شما
را بېشتر بشناسم ، وارد بحث ميشوم .

سباوون : اگر فرهاد دريا موافق باشد بحث خود را از يك انرزياسي
موسيقي دهه اخير در افغانستان آغازمي كنم .

دربا : با اجازه در آغاز ميخواهم بگويم كه زنده مكي ماورنده مكي ملت
ما رنگ سياسي را به خود گرفته واز هر دوي كه صحبت كنم نمیتوانيم
از گريبان سياست بپرون نشويم واگر صحبت آتش كن تند باشد فكر
نكريم كه ناگرم وشايد راه ديگري وجود نداشته باشد .

سباوون : مهم اينست كه آتش صحبتتان ما را گرم كند ، نه اينكه
بموزانند .

دربا : موسيقي ده سال اخير را به عقیده خود ميخواهم به
دو كته گوري صريح تقسيم كنم ؛ يكي موسيقي كه همنوا با تلهفانت و خواسته
هاي سيمت حاكم برجامعه ماست دم موسيقي صرفا تفنني و سد و ن
داستن اين پاآن در نوايه اند پيروي .

آغاز اين دهه با يك تحول سياسي همراه بود ، و تشيير سيمت
جامعه را در سبي داشت وسيمت جد يد حاكم خود غمقرا ت وميز هاي
معيلى رادر تمام شويانۀ زند مكي ملت وارد ساخت و د زنده مكي
مجموعي معيار هاي را وضع كرد كه فرهنگ هم بالاخره در همان چوكا ت
قرار گرفت و در نتيجه فقط براي دو تيب هنرمند در جامعه ميدان كار
مهيانند ، يكي آنكه مثل خود سيمت مي اند پيشد دم آنكه

نيتوانست يا نيمخواست با سيمت باشد و طبق معمول شروع كرد به سبي
باد وي بخار خواني ويا اگر درست بگويم به ياره سرايي - بد و نداشتن
بار اند پيروي در كارش اما هنرمندان خارج از ين دو كته گوري نيمز
دارم كه تا سبلند كردند بنا بر موجوديت يك باليسي نضراتي معين
نتوانستند يا نخواستند با سيمت سازگاري داشته باشند و درست از پنجا
قرار هنرمند آغاز گشت ، ومن مقدم بر همه عوامل علت اساسي قرار
هنرمند را از كشور تضاد اند پيروي فكري كم بود ردم دم مساله نا

امنې جنگ ، توهين شدن ها ، پاسكري وغيره مسايل مابديده -
ديگري هم در موسيقي خود دارم كه بنام موسيقي غربت ياد ميمكنم يعني
غربت تحمیل شده بالاي مردم ونميخواهم سر اصطلاح تحمیل شده -
پنجسم يعني موسيقي در خارج از مرز و همه مي فهمم كه تعفه غربت
بموا دي - بي ريشه شدن و دور ماندن يك نسل از اصلي مياشد .

بنام موسيقي غربت ماجيزي بېشتر از تكرار مكرر نيست گرچه براي شان
زمينه هاي استفاده از تخنيك بهتر بېشتره تر ميميراست وهمچنان
در زمينه آموزش امكانات وجود داشته ولي كس به آن نپرداخته
است .

ولي درد اخل كشور كسانى نيز بودند و تا هنوز استند كه براي رسيدن
به طرح يا راه سوي مبارزه مي كنند كه خاك فرهاد دريا از ان جمله
است .



آواز دريا نسلی که فد بلند



شعر عاصی نسلی که فد بلند



مي باشد در آخري ن تحليل برداشت خاص خودم رادارم ... كه شايد بامن
موافق نباشيد ، من موسيقي ده سال را به نام ((موسيقي)) پيا
ميكم .

سباوون : بطور كامل ؟ ومنظورتان اينست كه دهه آخر هيچگونه
دست آوري نداشته ؟

فرهاد : قضايا رادر مجموع سير د هماله مطالعه ميكنيم ، سوال من
بېشتر دوي رشد مجموعي جامعه فرهنگي است تا بالنده مكي هاي
فرد ي .

سباوون : ولي من با اعتقادات شما اينطور هم مواجه شده ام كه
در دهه آخر ميدان فراخي براي كار وجود آمده است ...
فرهاد : چنانكه تا حال آدم فكر نمي كنم چنين صراحتي در گفته
هايم سراغ شود دست آورد هاي ده سال متذ كره گريان تمام مردم ما را
گرفته و تمام جوانب زنده مكي ما را احتوا كرده است .

سباوون : در ده سال اخير بزرگترين مصيبت براي ما جنگ است و
بسيار طبيعي است كه هيچ عرصه نيتواند از تاثيرات جنگ فارغ باشد .
من موافق كه علاوه بر اينكه سكن است در طرح سياست هاي هنري
اشتباهاتي هم رخ داده باشد كه موجب محدوديت شده ويا شايد
تطبيق اين سياست هم در موارد زيادي با تعصبات و كليشه گرايي ها و
بر خورده هاي غير عملي توأم بوده باشد ، اما همزيان فراموشي نبايد
كرد كه دهه آخر دستاوردهاي بزرگ دارد ، مثلا شما كه خود محصول
دهه آخر استيد .

فرهاد : در سطح نشرات رسمي كه براي ملت كارهايم مي برآيد ،
هنوز بانيه ديگري نآشنا نيتند و فرهاد درياي واقعي هنوز تمام قامت
عرض وجود نكرده است .

وجوه اصلي فرهاد دريا در نيمه پست كه هنوز ظهور نكرده است .
هنوز من آغاز نشده ام و طبيعي هرقطعي خاص زماني ابتداء و تعالسي
خود تيرا در عرصه هنر ميداشته باشد .

سباوون : اميد وارم مردم بانيه ديگرتان نيز آشنا شوند و اما موسيقي
را شاصرف در چوكا ت سياست توضيح ندهيد ...
فرهاد : من همه جوانبش را گفتم چه درد اخل وجه در خارج كشور
وآنانيكه تازه جوانه زده اند و نظر به عوامل سياسي ميدان وسيع ممكن
براي شان ميميرنيمت .

سباوون : به نظر شما كدام نقاط سياست فرهنگي غلط بوده است
در حالي واقعيست كه رسايت فرهنگي ما طی دهه اخير كمتر ا د
عناصر مهم به مشاهده مي رسد ، مانند توجه به رشد موسيقي هاي

فولكلوري و يا موسيقي مليت هاي مختلف ، دروازه هاي موسيقي به روي
هنرمندان بسته نبوده و دولت از قنای استعداد ها و جهره هاي هنر
موسيقي پشتيباني نموده و زمينه را مساعد ساخته است ...

فرهاد : بسيار صريح عرضي كنم : در پنجا دو كته گوري يكي همنوا
با سياست فرهنگي سيمت حاكم و ديگري يا وسرا ها كه بار اند پيروي در كار
هايشان سراز نمي شود وجود دارند ومن نيمخواهم كه ياره سرايي كم و
نيمخواهم كه يك مبلغ سياسي و يك فرهنگي چوكا ت شده باشم و بر عكس
آرزو دارم فراتر از اينها چيز ديگري باشم ، ميدان بېشتر براي خود
داشته باشم و تمام آنچه را كه منحيت يك هنرمند احساس ميكنم و به من
الهام ميشود با در نظر گرفتن امانت لازم به مردم برسانم .

سباوون : شما نيمخواهيد كه آزادانه به هنر بپردازيد ؟
فرهاد : مطلقا بلي !
سباوون : بحيث يك هنرمند در چنين موقعيت به چه چيز هاي خود را
متعهد مي دانيد ؟

فرهاد : باز هم ميخواهم كلي تر بگويم شايد مساله راحل كشيده
مساله حزبيت به صورت خاص در ارتباط با تعلق به يك حزب سياسي
 مطرح ميشود و مساله حزبيت به صورت عامش در مساله هنر فرهنگ
نيز مطرح است .

حزبيت در ارتباط با سياست كاملا روشن است ، با خطوط و ميز هاي
جد ا كنده از ديگر اند يشه ها اما بر عكس حزبيت در هنر تعلق
داشتن به جوهر هنر را ميرساند كه من دوسم را بېشتر مي پذيرم .

سباوون : يعني يك تعهد اجتماعي ؟
فرهاد : در نهايتش بلي !
سباوون : از نظر شما تعهد اجتماعي براي هنرمند امروز چگونه
ميتواند مطرح گردد ؟

فرهاد : شايد شايد بگويد سوال هاي وطن ، صلح ، آرامش ، رفاه
هنگامي وشار ديگر ، ولي شايد همراي موافق باشيد كه هر كدام از اين
سوالها براي هر كدام ما انتباه جد ا كانه دارد ، شماره حل رفاه و
آرامش را از يك طريق پيشهاد مي كنيد ، من از طريق ديگري ، شايد
اصلا با هم موافق نباشم شايد هم موافق باشم .

سباوون : در اصل قضيه تشيير وارد نمي كند ، اختلاف در شيوه هاي
دستيابي به هدف نبايد اهداف مشترك را ضربه بزند ، من فكر ميكنم
هر افغان هرجايي كه است امروز ميتواند در مورد منافع وطن در مورد
صلح و قطع جنگ و در مورد بېشتر اهداف مشترك داشته باشد ولي وقتي كه

شعر عاصی نسلی که فد بلند



از تعهد در هنر كم بزنم در پنجا نيز اهداف مشترك بلي مطرح
خواهد شد .

فرهاد : فقط يك جانب را من بېشتر و بهتر ارج ميگذارم ، ملت
افغانستان با تمام ارزش هاي كه به آن تعلق دارد .
سباوون : بهر حال ارزايي شما از موسيقي دهه اخير چي است ؟
لطف نموده بگويد كه موسيقي ما طی دهه اخير چگونه انرزياسي
شده ميتواند ؟

فرهاد : در سطح رسمي قبالا عرض كردم و تا مشرا ((موسيقي)) -
گذا شتم ، روي سياهي روي سبيدي اثر مربوط به حزب دموكراتيكيك
خلق افغانستان يا مجاهد نمي گردد ، در مجموع موسيقي رسمي را
موسيقي ميدانم ، ولي جنبش هاي ديگري هم ايجاد شده است كه
سير بالنده دارند و تا هنوز مجالي براي نقس كشيدن نيافته اند .

سباوون : به صورت مشخص كه ام رگه ها ؟
فرهاد : استند آزاد اند يشاني كه ميتوانند آغاز گر جنبش باشنند .
در اينجا پهلوهاي تخنيكي كار مطرح نيست بلكه وزنه هاي اند پيروي ان
مسور د نظر منست .

سباوون : منظور شما از نسلي شايد باشد كه همراه با جهره هاي مانند
فرهاد دريا قد بلند خواهد كرد ؟
فرهاد : بلي .

سباوون : وشا بېشتر متوجه موسيقي اما تورا ستيد ؟
فرهاد : نه ! منظور من موسيقي پست كه رنگ تمام انواع موسيقي
كشور را راداشته باشد ، تقريبا موسيقي آبيخته از تمام انواع و اشكال موسيقي
ما .

سباوون : در ده سال اخير نقطه نظر تاثيرات رومور سياست گذا ري
هنري بگويد كه كدام ابعاد ي را از نظر شما داشته است ؟
فرهاد : سياست فرهنگي هميشه فقط روي كافذ مانده است و اين
به آن معني نيست كه چون كافذ هادرست اند پس آنچه كه انجا
يافته هم مطلوب است ولي از فيصله هاي كافذ ين تا جاييكه عملي شده
بسيار تفاوت داشته است .

سباوون : يعني ياي عمل لنگيده ؟
فرهاد : بلي - ويا زهم اند يشه يك حزب يا نظار حاكم نيتوانند
كامل و جامع باشند ، ميخواهم به اند يشه دست بيايم كه چوكا ت شده و
محدود نباشد و به اين توفيق بېشتر در يك يديده هنري ميتوان ناييل
آيد .

سباوون : روي سوالا تا كيون به طرف قهار عاصيت و ايشان لطف
كند و بگويند كه شعر و شاعر امروز چه شرايطي احاطه كرده است ؟
عاصي : شرايط حاكم بر اوضاع يعني شرايط جنگ ، جرسنگي ، قحطس -
مرگ ، آواره مكي - برادر كشي - جامعه گرسنه مثل جامعه من و فقر
اقتصادي جامعه من فقر معنوي را بار آورده است ، انسان جامعه
امروزي من يا آواره است يا شهيد يا هم در جنگ است ، در چنين جامعه
كه هيچ يك از اعضاي بېكش در جاي معينش موقعيت ندارد و زمان ظا -
لانه ترين شلاقها را برگرده هايش فرود آورده ، معيارها و ارزشها و
خابطه هاي شعري هنر جنگزده اند ، در جريان جنگ اند ، اينكه شعر
را چگونه بايد ارزايي كرد و هنر را با چه ضوابطي اعتبار بخشيد ، دقت
خاص و بيم در كاراست شاعر در چنين جامعه هرجيز را جنگزده خوش -
نت بارو مظلوم درمي يابد و به خاطر هويت بخشيدن دقيق شعر
نيو شاعرانه در كاراست تا شعرا ين جامعه تدوين شود و سروده شود -
نوقها - سليقه ها - زمياني شناسي مردم ، نقد و هنگانه است در د -
آور است ، نم است ، پرممانده گيت ، فقر و نيسواد پست و ست
رسا در كار است تا جريان معنويت سوكوار را كه برجامعه مصلط است

انقلاب
در علم

انقلاب در مکتب نوآوری

چندی پیش متن مصاحبه گوی مارجوک رئیس اکادمی علوم شو روی
را از مطبوعات انگلوسره دست آوردیم که با د نظر داشت
سایل دلچسپ مطرحه دران به نگران اقتصاد میگویم

چند ماه است که فرهنگستان (آکادمی) علوم شریعت دستخوش
اصلاحاتی عمیق شده است و به تعبیری پانویس یازماری می بیند.
انگیزه های این اصلاحات کدام است؟

علم همیشه در شوروی به منزله نیروی محرک اصلی پیشرفت اقتصادی تلقی شده است. پس از ۱۹۸۰، میخائیل گورباچف یارما بر نیروی با القوه علمی عظیم شوروی تأکید کرده است و مصرأ از مداخله است این نیرو را هرچه کارآمدتر سازمان می ناتیوانی، کندي و خلاصه در جاذبه سیستمی که هر روز ناکارآمدتر می شد دیگر برایمان تحمل پذیر نبود. یکی از هدفهای بازسازی، بسط زاستین علم و تکنولوژی است در خدمت به پیشرفت جامعه شوروی. همچنان که می دانید ترکمنستان علوم تقریباً مسوول کل پژوهشهای بنیادی اتحاد شوروی است. فرهنگستان علم نفوذ بسیار دارد و سازماندهی دوباره آن، باید در تلاش گسترده استقرار موقراسی در سرتاسر کشور، الگوبرگیرد، البته این را نیز نباید هرگز از یاد برد که روند استقرار موقراسی نمیتواند در سطح اندکان و انکار محدود بماند، بلکه باید به دستاوردهای مشخص منجامد.

معتمدین تدبیرهای سازماندهی پژوهش از چه قرار است ؟

تصمیم گرفته ایم در همه سطوح و در هر کجا که لازم تغییر
ستفاد ضرورت انتصاب های جدید ملحق است، نظام رای گیری
را مستقر کنیم. بدین سان بود که چند نفر تازه به عضویت فرهنگستان
انتخاب شدند. در این مورد گفتی است که گاه برای یک سمت
تا چهار نفر نامزد بودند. وسط سن اعضای جدید، بیست
سال پایین تر از سابق است. بسیاری از این اعضا، کمتر از ۶۰ سال
دارند. از این جمله اند: گونچار ۶۱ ساله که به جایی برگزیده
۷۸ ساله انتخاب شد، یا اسکرینسکی ۵۲ ساله و میرزا ییگوب ۵۰ ساله
که به ترتیب جانشین مارکوف ۸۰ ساله و یاف ۸۴ ساله شدند.
هدفت دیگر ما کاهش اختیارات مدیران انستیتوت های پژوهشی
است، چه از جنبه اداری و چه نسبت به مسئولان بخش های علمی.
در نظام پیشین، چه بسا افرادی استخدام می شدند که به دور
صلاحیت علمی آنان جایی حرف بود. از این رو آزمون های در همه
سطوح برگزار گردید، تا از صلاحیت علمی کارکنان مطمئن شویم. از
کارکنان مان ۸ درصد امتحان نداده استعفا دادند و ۲ درصد
پس از امتحان برکنار شدند. گذشته از این تصمیم که ۸ درصد
مدیران، بی خود مد پر شده بودند چون فاقد عنوان دکتر ادو ملیم

این اقدامات طبعاً باید موجب کاهش اعصابی هیستئوپاتی علمی
شده باشند. این کاهش به چه میزان بود ؟
درست است، و بوی نمونه بگویم که تعداد رانستیتوهای فرهنگستان

علم در مسکو، ۱۵۰۰ نفر را کنار رفتند و بزرگوار شدند. این امر
طبیعی است به سود تمام انستیتوها است زیرا انستیتوها
دیگر کارکنان ناصالح گذشته را ندارند، اما هنوز همان بودجه
گذشته شان را دریافت می کنند.

- آیا اکادمیسین هایی که جاننشین بزرگوارند، به میں خود
کنار رفتند ؟

همه‌شانی سن پیشتر از ۲۰ سال داشتند . ما نسیم و به زبان خیلی واضح و روشن به آنها توضیح دادیم که هدفهای بازسازی پیست و آنها هم موافقت کردند که کنار بروند . حالا آنها مشاور و - اعضای انتخابی فرهنگستان شده اند . حقوقشان را هم تا آخر عمر خواهند گرفت . از این پس هیچ کس نمی تواند برای مدت بیست و یک سال سمت مسئولیت اداری را اشغال کند (۲ دوره ۱۰ ساله) . در اخیر ماه اکتبر ، پیست نفر جدیدی به عضویت هیئت رئیس فرهنگستان برگزیده شدند . سه نفر از آنان نایب رئیس فرهنگستان شدند . هنگام این انتخابات جدید بحثهای فراوانی در گرفت . زیرا برخلاف گذشته ، حاضران در جلسه های فرهنگستان ، از میان دیدگاهها و احساساتشان هیچ ابائی و رزیدند ، دموکراسی به سرعت در حال پیشرفت است تا جائی که گاه برای حفظ تعادل چاره ای جز مداخله نیست .

آیا در راه استقرار دموکراسی با مشکلی روبرو نیستید ؟
چرا، خیلی هم زیاد ! زیرا دموکراسی که از غیب نمی آید :
باید دموکراسی را آموخت. اما آنچه روشن است این است که دیگر
نباید همه تصمیمات از بالا گرفته شود. دیگر نباید هیئت رئیسه

دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار

راجع به مدبران انستیتوت تصمیم بگیرد و مدرآن راجع به رؤسای
واحد و همین رورتا آخره البته همیشه توانی حکومت نمی کند، و اگر
نشود بر شالوده عایی علیی به توانی رسید، هنوز هیئت رئیسه
داخلت می کند. اما عجلانما که ومع زیاد هم خراب نیست برای
نوعه ۱۱۴ نفر جدید به مدیریت انستیتوتها انتخاب شده اند
و فقط در مورد ۶ نفرشان درگیرین بصر آمده است. ما، در این در-
گیریها مداخله کردیم تا دانشمندان بهترین راه ممکن را برای
رسیدن به توانی انتخاب کنند. اما نکته ی که وجود ندارد این است
که در صورت ادامه عدم توانی، ما برای تصمیم گیری هر چه سریعتر،
همی فشار می آوریم.

البته کارآمدن به این سانگیهانیت، اما همه تلاش ما
این است که بزرگ درگیرها، به تدریج امر را بهبود بخشیم.
برای نمونه مسئولان علمی را تشویق کنیم عرگاه که ۶۰ سالشان
شد، باز نشسته بشوند. آنان نیز باز نشستی می توانند به
عنوان مشاورانستیتوهای پژوهشی در آن گامیکنند فعالیت
خود را ادامه دهند و حقوقشان را به طور کامل بگیرند. بدین
سان بعضی از صد اکادمیسین که بین ۷۰ سال داشتند، از مد-
یریت انستیتو عا کار رفته اند.

سابقاً سفر به خان برای بسیاری از دانشمندان دشوار بود. حالا وضع چگونه است؟

گذشته گذشته است. امروزه اعیان فرنگستان به سفر به گوشه های مختلف جهان تشویق می شوند. البته هنوز د و مرد استثنای هستند که امید داریم به زودی رفع شود. ساختن راه تازه کمی

با اکثریت وسیع آراء به عضویت هیئت عالی ترسیمه فرنگستان انتخاب
شده و اجازه سفر به خارج گرفته است. اولین سفر هم به ایالات
متحده بود.

وضع آزاد بی بیان ارجہ فرار است ؟

مافرازگذاشته ایم در هر يك از نشریه های تخصصی فرهنگستان
یعنی در حدود ۲۰۰ نشریه ای که فرهنگستان منتشر می کند -
چند صفحه رایج است آزاد اختصار مدعی و مباحثه های بدون هیبت
سازش و منتشر شود و آنکمی حتی سمت مدیونیت مسؤول و نیز تأیید
تقریر کرده ایم که قبلاً گذشت: همین کسی تواند بیش از ۱۰ سال
مدیر مسؤول يك نشریه باقی بماند

یکی دیگر از هدفهای ما، ازین بردن اسلحه محرمه (یا (ناستوپا) است. امروزه فقط چند درصد قلیل از اسلحه‌هایی که در اتحاد شوروی منتشر می‌شود در دسترس عمم گذاشته نمی‌شود. درهای ازشیف‌ها را باز کرده ایم و دسترسی به اسلحه‌های تسلیل می‌کنیم، برای کاهش مدت انتشار بسیج شده ایم و تنها مسأله‌ای که از این نظر برایمان مانده است، مسأله فوتوکپی است زیرا خط تولید دستگاه‌های فوتوکپی هنوز آن چنان که باید و شاید سازمان نگرفته است.

آیا اثر حرفهای زیبای میخائیل گورباچف چنان بوده است
که بودجه، فرهنگستان انرژین یابد ؟

یقیناً البته اقوام که اکنون به شما خواهیم گفت هنوز مورد بحث
نیست و بنابراین نباید آنها را قطعی فرض کنید. اما به هر حال
شما می‌توانید موضوع موجود را به شما نشان خواهند داد. بودجه
تاریخ فرهنگستان در سال ۱۹۸۹، حدود ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال
خواهند بود (هر ریال، ۱۰۰۰ ریال ایران رزم، یک میلیارد ریال
هم فرهنگستان اتحاد شوروی در مسکو است و بقیه میان سه شعبه
منطقه‌ای تقسیم خواهد شد).

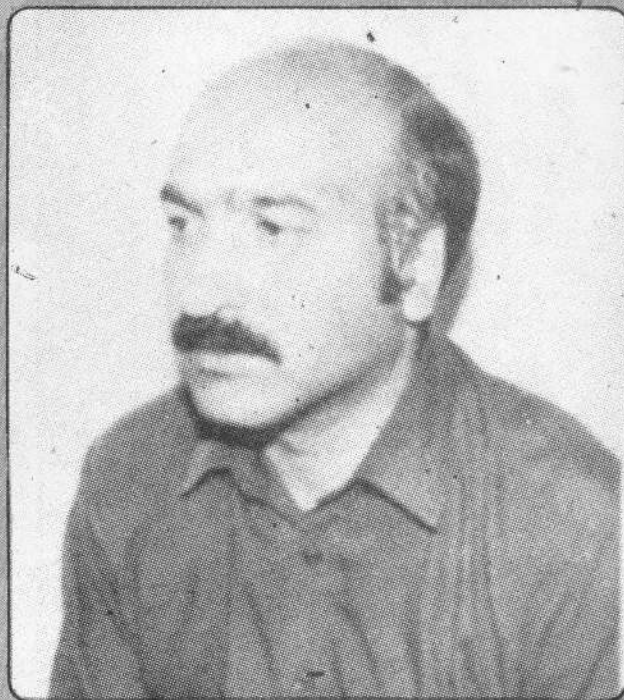
گذشته از این مبلغ قرار است ۶۰ میلیون ریول اضافی نیز برای برنامه های ارایه جیست بیشتر به مابعد فند این اعتبار اضافی معمولاً از حدود ۵۰ میلیون ریول تجاوز نمی کرد. حالاً خودتان صوابت کنید!

از اینها گذشته قواست ۲۰۰ میلیون ریال دیگر هم برای ساختمان
آزاد بگیریم. این رقم به اعتقاد ما کافی است. ما طرحهای متعددی
داریم. چندین قرارداد هم برای ساختن خانه های دانشمندان
برای معلمان با شرکت های خارجی بسته ایم. قواست این شرکت
مالک هزینه ها را بپردازند و درآمد حاصل را با فرهنگستان
تقسیم کنند. همچنین قرار شده است یک مرکز برای این از خارجیان
بیطبقی مستند در های بین المللی ساخته شود که ظرفیت
۱۰۰۰ نفر را خواهد داشت. امیدوارم کارهای ساختمانی ما
در ۱۹۹۵ به آخر برسد.

مشهور است که دستمزد دانشمندان شوروی بسیار پایین است. این جبران این وضع چه کرده اید، البته این وضع خاص شوروی است و دانشمندان در سراسر جهان از پایین بودن دستمزد آن شکایت دارند.

۴۰ - بدترین بود که برای دانشمندان سابق باین، دو حقوقی بیشتر وجود نداشت. امروز می خواهیم رده های حقوقی را به پنج برسانیم و حقوقها حداقل ۱۴۰ رویل واحد اکثر ۴۰ رویل در ماه بشود.

بقیه در صفحه (۷۸)



چند شعرازه از قافیه‌های کوه‌دانش

ضربه و زخم تبر

درومن ان شوری که می دیدی نماسد
چهره‌ای عکین، لبی بی‌خنده‌ام
گورگردان است اری بیکم
مرده‌ام، دیری است اما زنده‌ام

شام‌ها تاریک تر از صبح گسود
روزها افسرده تر از شام‌ها
دیگم درد دل نباشد اروز
نوشخندی از فروغ با‌ها

خوشه‌ی پروین و ساغ ماهتاب
در نگاهم تیره گشت و زرد شد
کوره‌ی داغی که عشقش که نام بود
درد لم خاموش گشت و سرد شد

اختران در دیده‌ام چون سرب داغ
کلهکشان چون رشته‌ی منجوس دار
آسمان مُرداب خالی از نفس
افتاب محبدم، دود و غبار

نصی کل شعری بروید بر لبم
نی طنین ناله را بانشد انبر
من درخت خشک تنه‌ها مانده‌ام
اشنا با ضربه و زخم تبر

قامت سبز جوانه‌ها

ظلمت زند به شانه‌ی ما تازیانه‌ها
بیداد هر دقیقه کشتن نوبخانه‌ها
سرمایه به شیشه و دیوار و پنجره
رکبان مشت خویش بگوید به خانه‌ها
هر صبح دیو مرگ دهن واگسود در پیخ
از آسمان گلوله بریزد شبانه‌ها
دیگر بهار بساو گسودم نفس شود
در خاک خفته قامت سبز جوانه‌ها
پروانه و پرنده ازین دست هر چه است
دیگر به شاخ و شاخه نبندند لانه‌ها
ای باد! ای سم، ای اضطراب شوم -
یکز وحشت است در تو اثرها، نشانه‌ها -
آواره تاک‌ها بنمایی پرانده‌ها
بر باد تابه چند کسی آشیانه‌ها؟

تنگه

دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ
کند هر لحظه غم بر جانم آهنگ
نمیدانم که تا کی تا کجا همان
زند این اسبان بر شیشه ام سنگ
مدام خسته و خونین و خمی
به دار شب مرا کردند آونگ
شب تاریک من در بند ظلمت
سراید عمر من همچون شبها تنگ
نباشم آشنا با خنجر و هرگز
نمی خیزد سرودن ازین جنگ
بشیرم از سیاهسی از سبیدی
به هر رنگی بود صد گونه نیرونگ
کند موه راست بزاندام هر دم
اگر از آشتی گویند یا جنگ

تنگه تمینه

به هنگامی که می آید بهاران
به هنگامی که گل روید به بستان
بمید ابر در مرگ سیاهوش
بنالد باد همچون سوکواران
بسان قصه ی سحراب تلخ است
سرود مرغان بر شاخساران
به مرگ آن عزیز و قسه از دست
فروشد وند همچون پوردستان
نمود سوگ رستم ایستاده
نشان اشک تمینه است بهاران
سراید داستان کین ایمن
هزار آوا اگر گردد غزلخوان
ز خون رابعه روید گل سخن
بفشده سوزند زان زلف افشان

کابوس

دیشب درون بستر خواب شبانه ام
تا صبحگاه ، وحشت و کابوس دیده ام
از لایم ها فتاده و گردیده لال و گنگ
بسی خواب های ناخوش و نحوس دیده ام

خورشید همچو اسپ سیاهی گسته یال
بر مرقع کبود فلک راه می سپرد
نقش عشق نوری دیننده سال را
از ذهن هر ستاره ی تا بنده می ستود

هر چشمه ، چشم گرگ ، هر جوی ازدها
هر شاخه ، چوب دار ، هر باغ چاهار
کهار زبر و ، هر راه پر تگاه
هر لاله ، کوه آتش ، هر سبزه سوکوار

باران ، تگرگ مرگ ، خونین زبان برگ
صحرا ، سواد وحشت ، دریا نهنگ پیر
جنگل ، سپاه زخمی ، مغلوب نا امید
مهتاب ، باره باره ، هر باره سنگ قبر

گاهی ز دورها وز اعناق ابرها
می شد یکی سوار سپه پوش آشکار
با چهره ی سیاه تر از زلفهای گور
با قامتی دراز تر از دود انفجار

گاهی ستاره همچو یکی دیو می نمود
می خست با دونه ی خود سپینه ی مرا
من خواب های ناخوش و نحوس دیده ام
تمبیر چیست و حشت و شیشه ی مرا؟



راه رفتن با بوتها کُری بلند برایم مشکل بود

همانشب به اثر حمله ایند یسیت در راه شفاخانه چشم از زنده گسی پوشید و فاجعه یک عشق نامراد در قلبم ثبت شد. و از همان روز همیشه از شروع اول صبح یک شاخه گل (گلبرگ) را روی یخن خود سنباق میکنم.

— بیا یید اندکی بیرومن هنر شما صحبت کنم. از راهیایی نخستین تان به هنر چه خاطره ای دارید؟ به صنف ۴ مکتب بودم که از بالایی ستنژ مکتب بام به سوی پوهنی ننداری باز شدم و بعد از ترانه خوانی به قالبب نقش ها و اکت ها کشانیدم. شدم.

— یعنی که از همان خورد سالس به هنر تمثیل علاقمند بودید؟

— علاقمند بودم ولی انگیزه رفتنم به تیاتر چیز دیگر بود. یکروز نزد مادر رفتم به خاطر دوختن توپ فوتبال از پول خواستم. مادر در جواب گفت: «لایچم مرد شدی حالا از خود پیدا کن، برو گلکاری کن هیچ عیب نیست.» مثل آن بود که چکشی بر فرقم خورده باشد. نزد برادر رفتم گفتم مراد رصفه تمثیل شامل کن. بعد ها هم درس خواندم و هم پول پیدا کردم.



— هنر تمثیل را چگونه یافتید یعنی که آسان؟
— نه، مشکل. اگر هنر تمثیل آنقدر آسان میبود در هند همه دلیپ کار میشدند. من در یک نمایشنامه در بار یک جمله را تکرار و تمثیل کردم که باریازد هم ضعف کردم و نقش زمین شدم. ده بار گفتم: «(صاحب برای چاشت چی فرمایش مید هیسد)» بقیه در صفحه ۸۴

خلیل احمد قاری زاده از جمله مستلین خوب و موافق تیاتر تلویزیون است وی در اجرای نکته ها و اسبابات هانقش خود را چنان با مهارت اجرا میکند که (بد را سیاتها) لقب یافته است.

اوید قمر جمله آمد. تا برای خود و همکارانش جمله ببرد، نگذاشتیم بدون مصاحبه برود. بهخصوص از دید وقت راجع به گل تازه بی که همیشه به یخن کرتی او سنباق است، سوالی در دلم می جوشید و آنروز هم که دعوتم را به مصاحبه پذیرفت اولین پرسشم راجع به گل سرخ تازه بی بود که بروی یخن کرتی اش سنباق شده بود.

— این قصه ۲۷ سال قبل است او عشق من بود یک عشق بی آرایش هرد و همبازی دوران کودکی بودیم و یکجا با هم بزرگ شدیم. قد افراشتیم و مهروریدیم. آنروز یعنی ۲۷ سال قبل در راسخ چهلستون باد وستان و اقارب میله داشتیم عصر که بخانه بی آمدیم از جلدان یک شاخه گل کوچک (گلبرگ) را کندیم به یخن کرتی ام سنباق کرد و گفت بعد از مرگم هم این گل را پژمرده نکنی. قصار!

پاره ها

و



نقش ها

دعوا بر سر سری دیوی

فلم خواست تا آن صحنه را بردانند و به کارگردان فلم هم تلکسی تقاضایش را ابلاغ نموده گفت در غیر آن مجبور خواهد شد اقدام لازم کند. کارگردان تقاضای سری دیوی را نادیده گرفت زیرا قانوناً تهیه کننده مکان فلم در صورت اقامه دعوی سری دیوی مسؤول می شدند. محکمه حکم کرد که آن صحنه را بردارند و تهیه بقیه در صفحه ۸۲

هند سرزمین تعدد فرهنگهاست با وجود آنهم دختران فلم های هندی حاضر نیستند در فلم ها بوسیده شوند. ولی به قول «رومیش مھرا» کارگردان فلم «(مرو)» در یک صحنه این فلم متن جکروتی سری دیوی را بوسید. قبل از به نمایش گذاشتن فلم سری دیوی موضوع را عادی تلقی میکرد ولی وقتی آوازه آن بلند شد سری دیوی از تهیه کننده مکان



د مرحوم استاد يعقوب قاسم
له د ولسم تلين په مناسبت

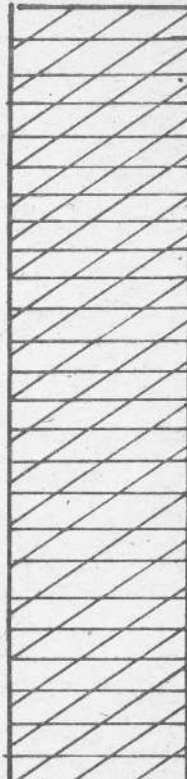
دهيواد د شنه بې بېل



هغه زموږ د هنراو هنرمند
روڼوڼکی هيواد پوټلی اوټولټی
گران سندرفار ي و هغه
زموږ د وطن د شنه بې بېل نارامه
او خوش الحانه بېلې و چې په
خپلو ترانو او سندرونو د پير
خوږ من زړونه خوشحالول او د
مېنې او محبت تخم ي په خېسل
استرازميزه آواز د انسانانو په
زړونو کې کاره د هغه خواږه
آواز کلونه کلونه د هيواد په فضا
کې انگازې خوري کړي او اوښتم
فېر د کلونو د گرد جنو غوښتې
له شاخه غوږ ونوته راځي اولکه
د پسرليو کلونو وزم اويا لکه
سهارنې برخه د زړه او ذوق
مر اوي شوي باني تازه کوي او
شني ي ساتي.

اوهغه د موسيقۍ د لوي استاد
قاسم افغان مشر زوي يعقوب
قاسم و چې د خپل سموزونډ
په اړوندو کې يې زموږ د موسيقۍ
محفلونه او مجلسونه تاود موساتل
په زړونو حاکم شواوږ و نو په
پراخه اوسپنځلی د نيا ي حکومت
وکړ.

استاد يعقوب قاسم په
۱۲۹۶ کال وزېږيد. پلار يې
هغه ته ځانگړي توجه درلوده
اوبه داسې حال کې چې د کابل
په رشد په ښوونځي کې په لوست
بوخت و د خپل استاد پلار
قاسم افغان شاگرد هم شواو د
بقیه در صفحه (۸۲)



سینا در مورد زنده گی اش حکایت می کند

چيزي راکه خورده نمیتوانم
شپړنې باب است.
من کتاب هاي رادوست د ارم که
کرکترها و داستانهاي واقعي
زنده هي را بيان کد. از عطريات
خيلي خوشم مي آيد بدین خاطر
يك کلکسيون عطريات د ارم.
استراحت را خيلي خوش د ارم.
من همیشه قبل از خواب در مورد
این فکر میکنم که من روي ستاره
باشم که در داخل و خارج کشور
د دوستاران هنر فلم ازمن همیشه
ياد کنند.

محب زاده

نام مشهور شدم. یکمقداد دو-
ستان نزد يك از روي نواز سر را
بنام ((دالی)) صدا میزنند.
من رنگ سفید را خوش دارم
میتواند سفید خالص باشد و یا
ترکیب سفید با دیگر رنگها. سفید
رنگ انتخابی فامیلی ما است. بعد
ازینکه در جهان فلم قدم گذاشتم
رنگ زرد را هم پسندیدم زیرا
لباس زرد در فلم ها هم جذابیت
دارد.

من وقتی از خانه خارج میشوم
لباس ساري میپوشم. هر غذا ي
قابل خوردن را می پسندم صرف

((منجاري د هوي)) که در
جهان فلم بنام ((سینا)) شهرت
دارد یکی از جهره هاي تازه.
سینما ي هند میباشد. این ستاره
در آرزوي اینکه روي مانند ها
مالینی ستاره سابقه دار در
داخل و خارج کشور از شهرت وافر
بهره دار باشد. به سینما رو آورد.
وي در مورد زنده گی اش چنین
حکایت میکند: نام اصلی ام
((منجاري د هوي)) است اما
بعد از بازی در فلم ((تلك)) که
دایرکتور فلم نام سینا را بالا برد
گذاشت در جهان سینما به این

د ریسور تیاتر

یشناه بنام ((وطن یا کهن)) نیز
نقش خواهم داشت.
این نمایشنامه که عنقریب تمرین
آن شروع خواهد شد. اثر سعید
غیاثی است و قادر فرخ آنرا د ایر-
کت خواهد کرد.

— وقتی بار اول نمایشنامه —

بقیه در صفحه (۸۳)

داشتیم. نمایشنامه (نامه نگار شدن
و سوگند) را با حمید جلیلاشتراک
د ایرکت کردم. و کار آخري من
د ایرکت نمایشنامه ((انگشتر الماس))
نوشته معدی د هاگوي است که
چندي قبل نمایش آن آقاز
یانت این يك نمایشنامه کميدي
و انتخابی بود که در آن مسایل
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میگردد.
همچنان د رزنی یکی هاد رنما.

من در رشته تیاتر د ر خان
از کشور تحصیل نموده ام. د رسال
۱۲ بعد از ختم دوره سربازي
همکاری ام را با کابل تیاتر افراز
کردم. که کار نخست من د رکابل تیاتر
د ایرکت نمایشنامه ((تحدیق))
نوشته بشیر سالم بود. بعداً
د ر نمایشنامه هاي اتونویستی کام
به سوي نور د ر نمایشنامه خام
جان نقش هائي را به عهد

فکرشایعه را کرده‌ام

کوکه: سلك اولی من خدمت به
بیماران است کم حرف است. زود
انترنیکیم رقابت‌های ناسالم
سینما را خیره میزند.



ازدواج ژینوس واقعیت دارد

نزدیکش روشن سازی شایعه
به حجله گاه رفتن و یا آواز خواندن
و ادعاهای گشتش. در این دعایه
را بدید آورد تا با وی مستقیماً تماس
حاصل کنم.

چند روز پیش، پس از تلاش
خسته‌گی ناپذیری، با وی توفیق
صحبت دست داد. به نمایندگی
از دوستان آواز خوانش بر سرش
های را با وی مطرح ساختم که در
ذیل پاسخ‌های آن یکجا
میخوانید.

من: محترم شمس‌الدین مسرور
علت دل‌سردی و دوری‌گیری‌تان
از تلویزیون را، در بهلوی موانع
فاسیلی، بی تفاوتی منسوب
بقیه در صفحه (۸۸)

کناره‌گیری آواز هنرهای
خالی هنرمندان می‌انزاید

ژینوس، هنرمند اماتوری که
چهره‌پناشش برده تلویزیون
را زحمت و آواز شور انگیز و شادش
دل‌ها را فرحت می‌بخشد. از
عرصه چند ماه است اهنگ جدیدی
را در رادیو یا تلویزیون ثبت و
به هواداران هنرش پیشکش
نکرده است. این امر موجب است
نشر مضمونی در اخبار هفته را فرد
اهم ساخت.

کمی توضیحات پیرامون گفته
های محترم شمس‌الدین مسرور
رهبر ارکستر جامی و همکار هنری

چهره‌ها و



گویند: من هنرپیشه بودم

برسن: حقه ای تو نیست. پاسخ: من صوری دیگر فکر میکنم. زمانی من تنها و کورکورانه غرق کارهای خود بودم. ولسی اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف مردم بسازم. زیرا آنها معتقدند استند که لمسازان کارهای طاقت فرسایی را متحمل میشوند. (مهش بات) ویرانم بالای آنچه کار نه میکنند. رنج میکنند. از آیه دقت زیاد معتقد نیستند. من کار کردن با ((شیبوسیترا)) را دوست دارم. او آنچه را که تو میخواهی انجام میدهد. خود را اینکه بالای تو امر کند تو را لایزال امر کن. به همین ترتیب (ویشوانا) را کار میکنی. در عالون بد برای موحی از فعالیتها جریان دارد. آدم یوسران باید آدم عضلاتی رفت و آمد دارد و من با استفاده از مرست در این گیرودار ایوانی چنین آغاز کردم.

بقیه در صفحه (۸۲)

کسی از من خواهرش کرد که در فلم (غیرت) نقش را که نزد یک به وظیفه ام است. بازی کنم. یعنی که من توسط ضد انقلاب اسیر میشوم. بعد او را که زخمیست در زمان میثم.

بسن نقش شما. جالب است. ولی این طور نبود. فقط خاندن وی در صحن شفاخانه از من تحقیق میکند. این بود نقش من. که من سخت از آن ناراضی هستم. بسن حالانستما قطع رابطه کرده است.

بقیه در صفحه (۸۲)

کوکبه صرف در یک فلم نقش بازی کرد. و انانی که هنگام شوتنگ صحنه های ازین فلم حاضر بوده اند. او را موفق میدانند.

کوکبه در شفاخانه در صدد بستر بخارند وی تا مرگ است. اما در شفاخانه به دیدن شرتیم رفتی. از او پرسیدم: چی گونه از لایه لایه دریا و در زمان بیماری به سوی سینما راهش را باز کرد. ای بالبخندی با شتم داد. تحقیق میکنی.

بقیه در صفحه (۸۲)

در فلم شمال و جنوب ۵۳۳ هنرپیشه نقش دارند

نوشتن این فلم را چهار سال ریست بد و نرسد. که در آن یکبار دیگر خنده بزرگ شمال و جنوب آمریکا به شکل بسیار آشکوه به روی پرده می آید. ساختن این نوع فلمهای پر مصرف و عظیم (موسر) پرود کشن در تاریخ سینما به ندرت است. میشود. جندی پیش یک قسمت از فلم در تلویزیون نماشده. پس داده شد. و پس از نظریات تماشاچیان فلم بازیگران جدید و حوادث تازه که بیانگر جنگ شمال و جنوب بود تدفنی ترگشت.

الیزابت تایلر هنرپیشه محبوب سینمای هالیوود در همین تازهگی ها بازی در فلم جدید شرابنا شمال و جنوب به پایان رسانید. فلمبرداری این فلم عظیم آمریکایی به کارگردانی ریچارد (ت) هافمن دو سال پیش شروع شد. که یکی از پرمهرترین فلم هامیباشد که تنها بازیگران مرکزی آن به ۳۰ نفر میرسد و نقش های دیگران ۲۰۰ هنرپیشه نقش آفرینی میکنند.

نقش ها

سینا وون
نسخه

۱/۲

۵۱

Govinda
Kimi Kathar

گویندا هنرپیشه معروف سینمای هند است.
مصابحه بسیار جالب او را در صفحه ۵۱
این شماره به نشر رسانید، ایم که در آن
پیرامون خود و کارهای هنری اش به
تفصیل صحبت نموده است. در قسمت از -
مصابحه خود گفته: من بعد از عروسی
مکمل شدم. در زندگی دوبار عاشق شده ام.

گویندا
کیمی کتار

چراغ خاطرات

آر، دی، ماته

کارگردان و فلمبردار معروف

سینمای هند از خاطرات خود قصه

کار است. راجکمار بسیار چانه

شهامت است. پرتیو راج

را شانس یاری نکرد

میکند: دلپ کمار عاشق

میزند. امیتا به بچن با

باهمت بود. مدهو بالا

مترجم: مهدی دعاگو

روزگاری ((بمبئی تا کیز)) یگانه
منبع تولید فلم هاد رهند بود که
در آن ((دینکارانی)) و ((هما -
نسواری)) دو جوان تحصیل کرده
در رصد کارها قرار داشتند.
در این استودیو هنرمندان،
تکیه بر هار سائز همکاران همه به
صورت یک سان استخدام شده
بودند. اداره جیان ایستاد
استودیو، کلیه حواج و ضروریات
زیورستان را در نظر گرفته و تدابیر
عادلانه بیسی گرفته بودند.
در این یگانه استودیو یو فلمبر
داری، مغازه هار فروشگاه های

در خدمت بودند که کارمندان مواد
مورد ضرورت خود را در برابر یک
درست خط در کتاب فروشات آنان
تا مین میکردند و سپرد را خیر ماه
وقتی معاش می گرفتند، به تصفیه
حساب میبرد اختصار.
شعبه، بیمه، یکی از فعال ترین
بخش استودیو بود که برای رفیع
تکالیف صحنی هنرمندان و کارمندان
آماد. خدمت بود و هرگونه معالجه
و تدابیر را، رایگان انجام میداد.
گلوب سبورتی استودیو بود را اختیار
علاقه مند آن ورزش بود که گروهی
بقیه در صفحه (۷۰)

دلپ کمار و سایر بان

شطرنج بیاموزیم

چند مشوره میتودیک

تعیه کننده: همایون محتاط



۲- بهای (پوتانسئل) های جنگی در شطرنج

در شطرنج قبل از درگیر شدن نبرد هر دو جناح متحارب، دارای (پوتانسئل) ویا منابع ذخیره ای مساوی جنگی میباشند ۱۰۰ -

نستن بها و کاربرد معقول اقتصادی این منابع در تطبیق نقشه های تعرض و تدافعی بازیکن، موثر واقع شده و او را در راه نبل به برتری های کمی و کیفی و دست یازیدن به پیروزی نهایی کمک مینماید.

پوتانسئل (Potentials) ویا تشکیل منابع جنگی یکی از طرفین در بازی شطرنج عبارت از یک شاه، یک وزیر، دو رخ، دو فیل و دو اسب و هشت پیاده است.

در ترمینولوژی شطرنج، رخ و وزیر رابه نام (مهره های سنگین) و فیل و اسب را به نام (مهره های سبک) یاد میکنند. وزیر، قویترین مهره در شطرنج است. بهای آن در حدودی معادل با دو رخ و یا یک رخ بایکی از مهره های سبک و دو پیاده است. ولی یک رخ و دو مهره سبک، نسبت به یک وزیر، نیرومندتراند. رخ، از نگاه نیرومندی، در صف دوم قرار میگیرد. رخ، نسبت به اسب و فیل، برهاتر است. یک مهره سبک با دو پیاده در حدودی معادل یک رخ است. البته این امر منوط به آرایش مهره ها در لحظه معینه آن هادر می باشد. بحاط است گاه یک پیاده میتواند حتی زبان از دست دادن یک رخ را تلاقی کند.

رخ، در برابر دو مهره سبک، ناتوانتر است. اسب و فیل دارای مین ارزش اند. یک مهره سبک (اسب یا فیل) معادل به

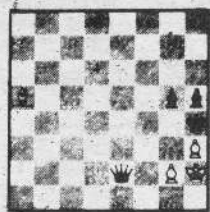
سه پیاده است. پیاده، ضعیف ترین مغز در تیرو های شطرنج است. ولی نباید آن را همواره محقر و ناتوان شمرد، زیرا بهای پیاده در انجمل بازی یعنی زمانیکه قوا ی کافی در روی بحاط جهت مالت کردن یکی از جوانب موجود نباشد، افزایش مییابد. در چنین حالت، طرفی میتواند به پیروزی نایل آید که پیاده، خود را تعرض اخیر به جلو برده و مرستند وزارت تکیه زند.

شاه، پر بهاترین مهره در شطرنج است. زیرا نتیجه نهایی نبرد به سرنوشت او بسته گسی دارد. تعرض مالت کردن یعنی گرفتن شاه مخالف قربانی همه پوتانسئل ها در خور ارزش است. همچنان شاه، از مهره های دیگر تفاوت دارد، چونکه وجه تمیز آن در عدم توازن میان بها و نیرومندی آن نهفته است. در شروع بازی، یعنی در گشایش بازی و در وسط بازی شاه، مهره یست ناتوان و یا یستی با همه امکاناته از آن دفاع شود، ولی در انجمل بازی، هنگامی که هراس مالت شدن آن به وسیله شمار مهره های اندکی که باقی مانده اند، نیرومند، نیرومندی شاه به میزان بر شگرفی افزایش مییابد یعنی بهای آن میان رخ و یک مهره سبک سیر میکند.

باید خاطر نشان ساخت که چنین ارزیابی ها و قیاسات گذاری ها محصول تجارب و اندوخته های نسل های استادان

شطرنج است که نباید به آنان به مثابه قواعد مطلق که همواره تحت همه شرایط، قابل تطبیق اند برخورد نمود. نه تنها در بازی شطرنج، بل در مطالعه کلیه پدیده های علمی هنری، قوانین، استثنای خود را دارند. به گونه مثال اگر کسی نمایی (۱) نظر اندازید، خواهید پنداشت که سیاه دارای برتری است و موفقیت حتما نصیب او خواهد شد. ولی هم محاسبات

چنین ساده نیست. در نمایی (۵) سفید با دانستن این که او دارای برتری یوز میسونل Positionnel یا برتری وضعیتی است، در فرسوداشتن تسلیحات خود به زمین از شتابزده گی، کارنگرفته و عملیات خرد کننده می میرد آید.



حرکت 1- Fe7 !
2- Fg3++

تدارک می بینید

1- ... Wf2

2- Fd6 !

معطل چال ۱ به حرکتی گفته میشود که حرف با حفظ زمان حرکت رابه طرف مقابل واگذار میشود. حالا در نمایی (۱) سیاه به روش سوگ سوینگ (Zugzwang) در افتاد است. سوگ سوینگ در ادبیات شطرنج به حالتی

گفته میشود که اجرای هرگونه حرکت به زبان طرفیکه آن حرکت را اجرا میکند، تلم میشود. در مین جاوز پیسفید نمیتواند خانه f2 را ترک گوید، زیرا در آن حال با (Fg3+) ویا (g3++) مواجه خواهد شد، که در آن صورت نه پیاده سیاه در (g5) میتواند حرکت کند زیرا آن گاه نیز حرکت (Fe7++) تسلیم با مات واقع خواهد شد.

2-... Wf4+

سیاه وزیر را قربانی میکند

بیتواند حداقل بعد از 3- Fxf4

بازی را ساسی کند

ولی 3- g3+ ! Wxg3

3- g3+ ! Wxg3

4- Fxg3 ++ و مات

بدین ترتیب دیدید که موقعیت ناگوار شاه سیاه، بهای فیل را نسبت به وزیر بیشتر گردانید. لذا چنین نتیجه میگیریم که بهای هر مهره و سوار را در شطرنج باید با در نظر داشت آرایش سایر مهره ها، موقعیت ها و مواضع سنجش نمود و در صورتیکه در میدان نبرد توازن کیفی و یا یوز میسونل، برقرار باشد در آن حال است که میتوان به قیمت گذارن های کمی در فرسود انجمل داده شد، با جاسات انگا نمود

ادامه دارد

قربانعلی نقاشی

پیش از من است



الی ۲۰۰۰ از تابلو های داروین
امریکا - اتحاد شوروی در کشور
های مختلف فعلاً وجود دارد .

- اکنون چه تعداد تابلو های

آماده درد ستبرس دارید ؟

- فعلاً در حدود ۵۰۰ تابلو

روغنی خورد وکلان که برای سفر

به آلمان دموکراتیک آترامیه نموده

ام درد ستبرس دام .

- راجع به سفر های هنری

تان اگر پرس آگاهای سفری

به خارج از کشور برای نمایش

تابلو های تان داشته اید یا خیر ؟

- نخیر تاکنون به این منظور

سفر نداشته ام .

- اتحادیه هنرمندان باشما

در این زمینه یاری نرسانده ؟

- کاملاً نه زیرا تابه حال

هیچ اثر من به حیث یک هنر

مند در اتحادیه هنرمندان مو -

جود نیست و شاید هم به نظر

آنها من اصلاً هنرمند نباشم .

- به هر صورت پرسیده

می توانم بیرو کدام سیک استید ؟

- من بیرو سبک ماست -

مید العزیز خان می باشم .

- بهترین و والاترین اثر

آفریده شده شما نظر خود شما

کدام اثر تان است ؟

- بهترین اثر البته به نظر

بقید صفحه (۸۱)

های باشد چه تابلو های رنگ

روغنی میتواند تا ۱۰۰ سال

کیفیت و رنگ خود را حفظ نماید

در حالیکه تابلو های رنگ آبی

به ندرت میتواند تا زمان های

دیر بدون تغییر باقی بماند

مثلاً در اثر شعاع آفتاب تابلو

های رنگ آبی تغییر مینماید .

- منبع العالم برای شما در

قسمت نقش آفرینی تان چه بوده

طبیعت انسان یاچی ؟

- زیاد خوش دام از طبیعت

بیاموزم و طبیعت را نقش کم نهرا

طبیعت خود استاد است برای

آموختن رنگ های برای منعکس

ساختن زیبایی های طبیعی باید

به عرض برسانم که من از خیال

پردازی خیلی بیزارم و از آن هیچ

خوشم نمی آید آنچه را که نقش

میکم می خواهم بر مینای واقعیت

استوار باشد .

- به چه تعداد از تابلو های

شما در گالری ملی کشور و همچنان

در خارج و در کدام کشور ها آثار

هنری شما موجود است ؟

- در گالری ملی همین اکنون

به تعداد ۸ تابلو من موجود د

است همچنان در حدود ۱۰۰۰

- در زمان سلطنت امیر امان الله

خان در مکتب صنایع شاگرد بودم

بعد از سپری نمودن دوره تحصیل

از صف ۱۲ شعبه نقاشی همان

لیسه در سال ۱۳۱۰ شروع به کار

نمودم و از آن تاریخ به بعد تا سال

۱۳۵۰ در مکتب دارالمعلمین

هنگام و این مختلف من حیث استاد هنر

نقاشی ایفای وظیفه نمودم و سر

انجام یخدا از سال ۱۳۰۰ تاکنون

مشغول هنر نقاشی به صورت غیر

رسمی در خانه می باشم .

- هیوه کار تان در هنر نقاشی

چگونه است ؟

- شیوه کار به شکل روغنی

است یعنی تابلو های من رسم

نموده ام اکثر از رنگ روغنی

استفاده شده است .

- تفاوت های قابل ذکر تابلو

های روغنی و رنگ آبی در چیست ؟

- مهمترین تفاوتی که بین

رنگ روغنی موجود است همانا

به کار بردن رنگ ها در تابلو

قربانعلی هنری نقاشی چهره

دست کشور ۲۱ سال قبل در -

قره بنی چهار کابل متولد گردیده

است و از جمله نقاشان ماهر

کشور می باشد که تابلو های

آفریده شده او هواخواهان خود را

تا خارج از مرز های کشور در طول

سال های سال داشته است .

اینک برای آشنایی هر چه بهتر

و بیشتر با این هنرمند توانا

مباحثه می نای انجام داده ام

که با هم می خوانیم .

- محترم قربانعلی هنر -

پرسیده می توانم تحصیلات شما

در زمینه هنر نقاشی تا چه حدود

است از کدام سال بدین سو

روی کدام هدف به این هنر

علاقتمند شده و دست به کار

ندید ؟



Soraya Eslandiary

شهبانو تریا: اکنون سخن میگویم قصه های خصوصی من

مترجم: حسام الدین برومند

پیش از ازدواج با شاه ملکه ثریا ملبگارا زیاد داشت

شاه چگونه بعد از طلاق با خانم پیش از ارتباط برقرار می کند

میکوشید شورش را به شکل خونین آن فروینشانند. برای مادر این سالها، دوران هولناک و اندوه-باری بود. هنوز مصایب جنگ روسیه را فراموش نهموده بود که اینک شاهد جنگی در زادگاه شو-هرش گردید، دوری از وطن و اشتیاق رسیدن محکم به اروپا نیز تاحدی فکرش را مختل ساخته بود. بالاخره رضاشاه با ارسال تلگرامی با کاکام روابط بالانسبه گریه و میش برقرار کرد. هر باری که از -بختیارها نغری به تهران میرفت، هست های بلند دولتی برایش میدادند. مادر درست در ششمین سالروز عروسی اش در ۲۲ جون ۱۳۲۲ مراد را - ینگاهی، که انگلیس ها در افغان برای خا - نواده های خود ساخته بودند، به دنیا آورد. مادر در شفاخانه بادکوبه ((شافر)) که یگانگی زن اروپایی در شفاخانه بود، دوست شد و او را در اتاق پذیرایی معاننان آورد. نام را ثریا گذاشتند و آنهم به دلیل آنکه ثریا از ستاره گمان درخشان آسمان است و نزد شرقی های یک مفهوم مقدس.

مادر در روزهاییکه از شفاخانه مرخص شده بود، به پدر گفت: بقیه در صفحه (۹۵)

داشت جوانی قوی ویکل و چارشانه بود. آنسو در نگاه اول عاشق هم شدند. مادر در او انیکه هنوز مکش به پایان نرسیده بود، باید در خلیل - اسفند یاری نامزد شد. پانزده ماه بعد این جفت جدید در منزل پدر کلانم، طبق احکام محمدی و - عنعنه ایرانی نکاح شده و به خانه شوهر رفت. آن دوده سال دیگر در برلین ماندند، همینکه دوره تحصیلات پدر به پایان رسید روانه ایران گردیدند. در ایران رضاشاه بهلوی افسر سواره، سلسله سلاطین قاجاری را سقوط داد و خود در ۱۳ دسمبر ۱۹۲۵ اعلام سلطنت کرد. وی به شهزاده گمان قاجاری، قناعت داده بود که با ایران فقط از طریق یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند میتواند مدیریت شود. و به با بایستند. در ایالات گیلان و بلوچستان نیز شورش ها را درهم شکستند. بختیارها نیز کسی بر از برکت والد ینم علیه حکومت جدید شوریدند زیرا آنها دولت تازه به قدرت رسیده را مانع آزادی هایشان می دیدند. مگر پدر منحنیت یک فرد غیر سیاسی روانه دهکده گهواره شده و منتظر جواد نشست. مادر مدعی است که پیلوتان آلمان غریب بالای سرشان روانه به پرواز آمده و اسلحه و پول به زمین فرو می ریختند. رضاشاه

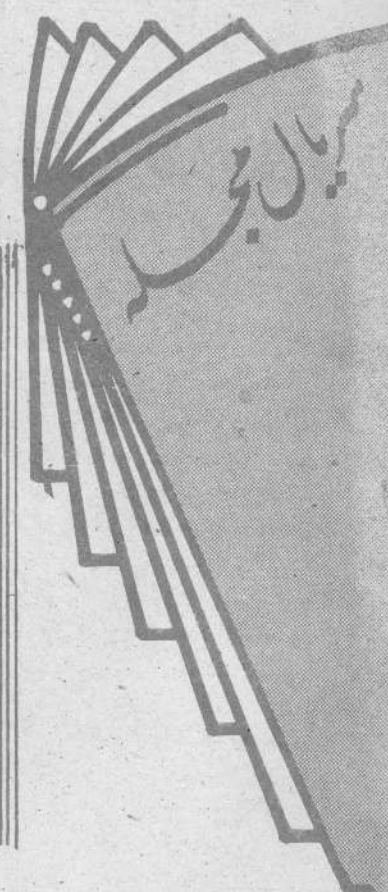
سال داشت، در مورد دولت جوان شوروی در - یادداشت های چنین نوشته بود: ((وقتی آنوقت و خوار و بار ما که آنرا به شک - بالش ها آماده و در لاک های بزرگ مخفی ساخته بودیم، به پایان رسید، بایک گادی کوچک که به وسیله اسپ کشیده میشد، در زیر رگبار باران و سرانیز شدن سیلاب، روسیه را عبور کردیم. چندین هفته را در قلعه و استحکامات نظامی و کشتی های جنگی مخفی شدیم تا اینکه به بالتیک رسیدیم. در این میان در (برست لیتوفسک) اتحاد شوروی - آتش برقرار گردید. یک کمیسیون نظامی آلمانی فامیل های فراری را دستگیر کرده و یکجایی - برلین فرستاد. آنجا در برلین در محلی بنام ((موا بیت)) والدین مرا تحت بازرسی و بازرسی قرار دادند. اما به زودی رها شدند. مادر کلانم سال بعد به اثر مرضی سرطان درگذشت. پدر - کلانم به خاطر سرپرستی فرزندانش، زن دومی از برلین گرفت.

نام یکروز، مادر در شرکتی موسوم به (هانسرت) بایدم آشنا گشت. مادر آنوقت شانزده سال داشت. با جلد قهوه ای روشن، اندام خوشترکیب و چشمان نافذ، پدرم که در آن هنگام ۲۳ سال

بود. انفلاسیون تقریباً سیری شده بود. این زمان مادر در برلین مکتب میرفت و هنوز شاگرد خورد - لی بیشتر نبود. وی ((ایوا کارل)) نام داشت. مادر آن زمان دختر جالب و شاشی بود. با مسو - های بور جلوه خاصی داشت. وی اصلاً در مسکو به دنیا آمده و اساساً از یک فامیل آلمانی نژاد بود. جد مادر من شغل تفنگ سازی داشت که در ۱۸۶۰ به وسیله امپراتور الکسندر دوم به روسیه آورده شد و آمریک فابریکه تفنگ سازی میفرستاد. پدرم مادر ((فرانسو کارل)) در شتراسبورگ آلمان غرب متولد شده بود، او که نماینده موسسه صنعتی آلمانی ((او. ای)) بود بایکی از دوشیزه گمان آلمانی بنام ((الما زلر)) که پیشه رقاصه گسی داشت، عروسی کرد. عروسی سه فرزند برایش به دنیا آورد.

در اثنای جنگ اول جهانی، والدین بزرگم برای جاسال به سایرین تبعید شدند و در (زارانسک) سایرین برای بیش از صد فامیل آلمانی بنا هگزین جای بود و پاش داده شده بود. پس از پیروزی انقلاب اکوبر، والدین بزرگم با چند فامیل دیگر به آلمان غرب فرار کردند. مادر که آن زمان نه

مادر ملکه
ثریا با چاکلونه
عاشق شد
و ازدواج کرد



از ادبیات کهن

* شامری معمل گوی، پیش از این (جامی) گفت که دروش خواجه خضر علیه السلام را بخوبی دیدم که آب دهان مبارک را در دهان من انداخت. ایشان گفتند فلط دیده ای خضر صی خواسته که بخد روی و پیش تو افتد. تو دهان باز داشته ای و در دهان تو افتاده.

* شامری پیش از این (جامی) فرزلی بخواند و گفت میخواهم که این نزل را بدروازه شهر آیین تا شهرت یابد. ایشان فرمودند: مردم چه دانند که آن شعر تست، مگر ترانه یزید بعلوی شعرت بیاویزند.

* روزی برف عظیم می آمد و باد سرد خفیف میجست. در چنین وقتی رشید و طوایر از ذوق صحبت ادیب صابر پیدا شد، چه بایک یگر رابطه محبت داشتند و میان ایشان مباحثاتی و مطالباتی میبود. ادیب صابر دانشمند متبحر بوده و در فنون شعر مباحث تمام داشته بود. زبان سلطان سحر نشو نمایافته و در اصل از بخارا است. امامد خراسان کسب کمال کرده و انوری و اوراد شمر می پسندید و خاقانی معتقد او بود و خلاف او رشید را منکر چون در آن برف و سرما رشید بدرخانه ادیب رسید، حلقه بردارد. کنیزکی پیس در آمد و گفت کیست؟ گفت رشید است و ادیب را میخواهد. گفت خواجه ام در خانه نیست. رشید این بیت بر بدیعه گفت: آنکس که برون رود درین روز فرزند تراز او کرد گر نیست ادیب شنید و سراز در پیج بالا خانه که پریشان دلان بساخه بود، بیرون کرد و در جوابش بر بدیعه گفت: من خود بحر صرایی خوشم پیدا است که در پیوند رکبت

قصه های خصوصی

بقیه از صفحه (۵۱)

خلیل، اینجا طور شاید و باید نمیتوانم طفل را با حفظ الصحة لازم مواظبت کنم. میترسم که به سان بسیاری کودکان ایرانی تکلیف جلدی و یاهم تکلیف چشم پیدا کند، باید به برلین بروم. پدرم متذکر شد: متأسفانه من نمیتوانم از اینجا بروم. هرگاه تو مایل باشی، با طلفت برو، من نیز به زودی دنیالت خواهم آمد. هشت ماهه بودم که همراهِ مادرم با عبور از بحیره کسبین به وسیله کشتی و بعداً با استفاده قطار، روسیه را به سوی برلین ترک گفتیم. شش ماه بعد از اقامت ما در آنجا نزد والدین بزرگم، پدرم نیز آمد.

در بهار سال ۱۹۳۲ رضاشاه یک قرار داد جدید با کمپنی نفت کش عقد کرد که بیش از ۱۶ فیصد سود خالص متوجه شاه میشد. این قرار داد موقعیت ایران را بهتر ساخت و شرکت های زیادی به خاطر استخراج نفت با ایران پروتوکول هایی عقد کردند. رضاشاه متذکر شد:

انکشاف سریع ایران می طلبد که من کنترل مجموع مناطق نفت خیز کشور را در دست بگیرم. لذا تصمیم اینست که زمین های متعلق به بختیارها را خریداری نامی. یکی از کاکاهام که آن زبان وزیر جنگ بود، متذکر شد: جناب عالی، با این خواست شما بختیارها جدا مخالفند. این عمل یک نوع سلب مالکیت است.

در نتیجه شاه تمام کاکاهام را به زندان افکند. مدتی بعد وزیر جنگ در زندان جان سپرد و برادر بزرگم پدرم محکم به مرگ شد. متعاقب آن فرستاده های رضاشاه به حجره کاکام سر رسید و گفتند: شاه از معامله یی که با بختیارها صورت گرفته، متأسفانه است، ولی چاره نیست. اوراق فروش زمین های آن آماده است. آیا حاضر به امضا کردن نشا هستید؟ کاکام هوشیاری را از دست داد با آنکه قهقش را که اکنون دریافت میکرد به مراتب کمتر از پیشنهاد اولی بود. ولی ناگزیر امضا کرد. موازی با این جریانات، من در برلین بزرگ و وزیر گتر میشدم. به من دختر عصائی مزاج و جنجالی میگفتند. از کودکی به حیوانات دلچسپی بیش از حد داشتم. پدر کلام هر یکشنبه مرا در باغ وحش میبرد. جاییک خوراک شادی ها و فیل ها را برای شان میدادم.

تایستان ها قاعدتا به سوی ((باترین)) قسمتی از بحیره شرق میروند. عکاسان مطبوعات و نشریات به عنوان تهیه کننده از من عکسبرداری میکردند. من از ریاضه های محصور و آب خوشم می آمد، آنجا آبپازی کم. زیرا از بحیره های بزرگ خوف داشتم.

در آغاز سال ۱۹۳۲ پدرم، مادرم را مخاطب ساخت: ما دیگر نمیتوانیم در برلین بمانیم. بهتر است دوباره به اصفهان برگردیم. کاکام از حق خود به نفع شاه گذشته و در میعاد حبسش تقلیل آمده بسیاری های دیگر نیز از حقوق شان گذشته بدینگونه رضاشاه کوشید قدرت نژاد ها و قبیایل

مختلف را بشکند. اما پدرم آرام نگرفت در خزان سال ۱۹۳۲ مادرباره به ایران رفتن و از طریق شوروی به اصفهان زادگاه پدرم رسیدیم. سرکها بسیار خراب بود و سفر ما روزها به طول کشید. عاقبت مجبور شدیم سبزی، و سنارها را در زیر شعاع آفتاب روی غروب شامگاهی بدیدار گشت. در برلین بد زخم قصه های هزار و یک شب را به من میخواند. از بدین ((میدان شاه)) سخت تعجب کردم. بزرگترین ساحه شهر که با موزاییک فرش شده بود، شکوه و درخشندگی عجیبی داشت. پسر کاکام مراد - بازار رهنمایی میکرد. قالین بافان و جواهر فروشانی که بانقره کار میکردند، گرم کار یافتیم.

آنشب من قصه های هزار و یک شب را که از پدرم شنیده بودم به گدی هام بازگفتم. آواز خوانی ها و شعر خوانی ها و فانتزی های فنی شرقی در ذهنم هنوز هم منعش بودند. بعد ها قصه های ایرانی دلچسپ را زیاد میخواندم. مادر کلانم یکی از خانه های شهری را در اختیار گذاشت. برادرم نیز آنجا توله شد. پدرم نقشه یک باغ کوچک و یک ویلا را ترتیب کرد. خانه کوچک ما با دیوارهای ضخیم پر از رویایی و دل انگیز میبود. چونکه مرکز گرمی هنوز در اصفهان وجود نداشت، زمستان ها اتاق ها با بخاری گرم میشد. اما چه اتاق های لوکسی که در هر اتاق آب گرم جریان داشت. بعد ها پدرم خانه بزرگی ساخت که تا زمان برگشتن ما به اروپا، مورد استفاده ما قرار داشت. پدرم رهبری یکی از مکاتب صنایع اصفهان را به عهده داشت. شرایط در سرودر سخنان در اصفهان مطلوب نبوده، فاقد حفظ الصحة لازم - محیطی بود. اما زینت خوش یک مکب برای اطفال آلمانی افتتاح شد و من دروس را تا سال ۱۹۴۱ در این مکب، که ((هلی منتل)) مدبر آن بود، فرا گرفتم. بعد ها مردان آلمانی به سوی استرالیا تبعید گردید و زنان و اطفال شان دوباره به آلمان فرستاده شدند. یگانه کسی که باقی ماند فقط (هلی منتل) بود. (هلی منتل) بر علاوه دروس در فراگیری بیانو نیز مرا فراوان کمک کرد. من نسبت علاقه منظم توانسته بودم موسیقی را عمیقاً بیاموزم. در روزگاری که من منحیت شعبانو به دربار بودم (هلی منتل) مرا روزی رسماً دعوت کرد و مرا یاد خاطرات دوره تحصیل راننده ساختم. هم پروگرام درسی مکاتب آلمانی را تعقیب و هم موسیقی یاد گرفته بودم و از طرفی پدرم یک معلم آلمانی استخدام نموده بود که بعد از ظهر ها به منزل ما می آمد و رشته های لازم را به من درس میداد. من معلم را زیاد آزار میدادم. بر شاخه های بلند درخت بالا میشدم و خود را در لای برگ ها پنهان میکردم و بعد به اصرار زیاد وی بایمن می آمدم. پلان های آموزشی هم دقیق بودند. بدینگونه من از دو جهان بهره گرفته بودم. جهان شرق و غرب. تعامل من هم به زبان پدرم و هم به زبان مادرم بود. یکی از عوامل مهم رشد شخصیت من طبیعت بود. هنگام تعطیلات و رخصتی ما به دهکده ((گهواره)) میروتم. آنجا بسیاری از بچه های کاکام نیز زندگی میکردند که هنگام بازی مرا از یاد نمیدادند. در

شکسته بندها

بقیه از صفحه (۲۹)

در آن صورت ما هیچگونه تد اوی
کرد نمیتوانیم اما کبودی
در کارما وجود ندارد زیرا تد اوی
ما به شکل عنعنوی بود و بواسطه
وسامان آلات ضرورت نداریم
هر: آیا به تربیه شاگردان ما -
درت ورزیده اید تا این شیوه
تد اوی حفظ شود.

ج: چون خودم این حرفه را نزد
پدرم آموخته ام بنا براین نیز
علاقه مند فراگیری آن اندوایم
حرفه به شکل فامیلی درآمده که
خوشبختانه از این طریق شیوه
تد اوی حفظ میگردد.



متد یوخلکواران ترسره کری
خوخلک جی ویش تیونوکیسی
جنگیز به دغه سیمه یوقل راویر او
دخیل وحشت اوربریت به نتیجه
کی بی دتین او فرهنگ برتینی
مانه له خاوروسه خاوری کری نو
د هرات تاریخی اوید هبی خایونه
هم له دغو وحشیانه او انسانی غد
برید ونوخه به امان کی باتی
نه شول: له هغی جملی نه یوهم
د هرات جامع مسجد دغه
د مسلمانانو ستروا سپیخلی عبادت
محای و جی د جنگیز خان د کثروزی
کجستک تولی او هغه دینیس -
تیونوکی لیکلخوا و جی اوس
لویه بی رحمی وسزول شو.

د مغولوله دغه وحشیانه او
انسان وژونکی یوقل نه وروسته
پنهلکس کاله د هرات بنار اود -
هغه تاریخی اوید هبی مقدس
مکانونه وړان اوو جی پاتی شول
ترخو جی ملک سلطان غیاث -
الدین کرت به ۷۰۲ کال هرات
ونیو او د وړان و جی بنار سه
جی ولوبوخت شو. د هرات جگ
مع مسجد هم دده له خوا بیرته
تروم او جی شو. له هغه وروسته
بیاهم خو خوخله دغه مسجد
تروم شوی دی جی له هغی
جملی نه د سلطان حسین
بایقرا د سلطنت به وخت کی د -
امیرعلی شیرنویس لخوا ترومید
یاد ولور دی.

د هرات جامع مسجد اوس هم به
خبل تزلزلت سره هماتس تیگ
ولا دی و زموږ د هرات مسلمانو
وړونو عبادت سپیخلی محای دی.

وای جی غه وخت جی د
هرات خلکو تسم رنیروسی
عبادت محای جی کری: لازمه بی
ورلله جی د دغه عبادت تنای د
جی ولولباره یو داس محایو پاک
جی له هره کبله مناسب اوسم
وی: نویه همدی مقصد بی د -
پسونوخلو سرونه به بیلا بیلو
خلو و جی نوکی به خاوروکی خن
کری او وروسته له تیه مودی بی
بیرته له خاورو ورا پستلی ویس
لیدل جی د پسونو د ری سرونه
وراسته شوی خو یواری یو سر
جی د اوسن مسجد به شاوخوا
کی خن شوی و ندی وروست
شوی: خلک دی نتیجی ته
ورسیدل جی د هرات به تمول
بنار کی د عبادت محای د خو ولسو
لپاره همدغه محل مناسب محای
دی.

د هرات جامع مسجد د -
جی ولوکار د سلطان بونفج
غیاث الدین محمد بن سام د
سلطنت به وروستو وختونو کی
شروع شو خو خرنه جی د مسجد
د جو و لوکار لانه و ترسره شوی
جی سلطان غیاث الدین مر شو
او دین جی سلطان شهاب -
الدین نومیده هم د مسجد باتی
کار دی کله جی خوارم شیا
ور سره مخالفت اود بنی د رلود
سرونه شورسولای نوزوی بی -
سلطان محمود دخیلی پاچاهی
به وخت کی د مسجد باتی برخه
جی و کره اویدی د ول بی هم
دخیلی کورن اوهم د هرات

د هرات د هرات

اطراف بیابان ها و صحرا ها ، هزاران خطر کمین
کرد بود . مارها ، کرم ها ، پلنگ ها آنجا زیاد
بود ، لاهمن با حضور زیاد وارد آن محیط میشدم .
من از کودکی عادت کرده بودم با تنگی به داخل
جنگلها تروم . من آنجا بیشتر برای شکار غزال -
میرفتم . در ابتدا وقتی کون بودم ، هنگام جان -
کندن یک حیوان ، پس از شکار زیاد میگریستم ، اما
با گذشت زمان عادت کردم تا اینکه روز روزگاری -
شکارچی شوهم ، این پیکانه مرد قدرتمند گشورم
بودم .

در سال ۱۹۴۴ والدینم مراد راضفهان به کتب
دیگری که فرزندان تبعه خارجی انگلیسی زبان
آنجا درس میخواندند شامل ساختند که توسط
(میریدین) تدریس میشد .

در این آوان جنگ جهانی دوم تازه پایان یافت
و ما در اشتیاق رفتن به اروپا راداشت . ده سال
اقامت در ایران سالهای زیادی به نظرمی آمدند .
گذشته از آن وی میگویند فرزندان را تربیه اروپایی
بدهد ، تا آنکه در آغاز سال ۱۹۴۷ (پدر و مادر موفق
شدند که روانه سوئیس شوند و در سرب (سیکل) -
منزلی را به کرا به بگیرند ، آنوقت زمینه راهپیا ساختند
تا فرانسوی بیاموزم ، آنجا تا خزان ۱۹۴۸ باقیاندم
و بعد آهم در انستیتوت (لیژورین اوکی) سوئیس
به تحصیل پرداختم ، هنگام تعطیلات والدینم مرابه
(ویتن) و (لوگانور) از مناظر دیدنی سوئیس
بردند ، در ((گستاد)) و هرنک سوریتس ، توانستم
مسابقات دگچسپ سکی را راه اندام و خود برنده
شوم ، در سوئیس خوشترین دوستان زنده می ام را
یافتم : ماریا انتونیا ریلوان ریگال ، ماریا گرایسا -
لیگوری از ایتالیا (اکنون مهندس در روم) ، گریشن
واندا (اکنون باشوهرش در نیویارک به سر میبرد) .
این دختران هفت سالی را که من در براب بودم ،
بدون اینکه موقعیت مراد نظر بگیرند ، مرا
تو خطاب کرد و صمیمانه مکاشفه داشتند .

در سوئیس بعد از ظهر یکشنبه ها ، اجازه داشتیم
برای رقص بوم من حجب و کمربند دوران مکتب را
نداشتیم ، اما سرنوشت و حوادث چه زود تغییر می یابد
منکه بحق دختر قشنگ و خوشگلی شده بودم ، خوا -
ستاران فراوانی داشتیم ، بعضاً ایرانی های
مقیم سوئیس به خواستاری من می آمدند ، اما
والدینم به خاطر تحصیلاتم همه را جواب می گفتند
که منم چنین میخواستم ، خواستارم از هر قمان
و هر طبقه ، از فامیل های پایین گرفته تا سبزان
سلاطین با چاری ، بودند .

من به ازدواج اصلاً نمی اندیشیدم ، بلکه میگویم
شیدم به تحصیل تاریخ هنر پرداختم و به لسان
های زنده دنیا تسلط بیام ، در تابستان ۱۹۵۰
به سوی لندن رفتم تا تحصیلاتم را در رشته انگلیسی
مطلقاً تکمیل کنم ، در همین زمان حوادثی در حال
آبستن بود ، آوای موزی در گوشم زمزمه میکرد که
با بیست تن به سرنوشت بدم .

من جرأت گفتن آنرا به هیچکس نداشتم ، از سر ط
تروم و وحشت زیاد بعضاً خنده ام میگرفت ، اما یک
احساس نامرئی در من نیرومند تر و زور ترمی شد ، که
گویا دست سرنوشت زنده می ام را در دلم درجید
قرار خواهد داد . ادامه دارد

از مطالب ارسالی شما

نکته

بد رهاي محترم ، هرگز
بیشروي بچه هاي که سن شان
کمتر از پانزده سال است سگرت
نکشيد ، زیرا ممکن است دود سگرت
شما که تنباکوي افغانی دارد ، با
مزاج آنعامه سگرت خارج شود
میکند سازگار نباشد .

احمد امید انتظار

سه چیز در وجود انسان به
ضرورت :

- ۱- نیروی
 - ۲- شستن
 - ۳- شکستن پیمان
- سه چیز نتیجه سه چیز است :
- ۱- بیوزی نتیجه شکیبایی
 - ۲- گشایش نتیجه رنج
 - ۳- آسایش نتیجه سخن

مار ناخوشه چیدن
از لبه خند پیمه جوجانی

خوش اشتها

دختری به رستوران گرانقیمتی
در هالیوود رفته بود . در آن جا
ناگهان متوجه شد که آلن دلون
هنریشه معروف فرانسوی پشت
میز مجاور نشسته است . دخترک
مدتی مدید به او نگاه میکرد تا
پیشخدمت برای گرفتن دستور
غذا سر میز شان آمد و پرسید :
چی میل دارید ؟
دخترک آهی کشید و به آلن دلون
اشاره کرد و گفت او را بچند دانه
تخم مرغ !

یاسمین صباح لطیفی

رازمه نقیبت

- باکیزه باشید تا مردم از شما
نگریند .
- مودب باشید تا همه شما را
احترام کند .
- خندان باشید تا بارغمی از دوش
دیگران بردارید .
- خوش قلب باشید تا کسی را
نرنجانید .
- راستگو باشید تا تمام مردم بالای
شما اطمینان داشته باشند .

مسلمه سعادت

چرا در جیبوتی زمین چاک میشود

مانند زخم بریده شده ، بزرگس
مینماید که زیر قشر نازکی از پوست
به آهسته کی شفا یابد .

چاکه مذکور بازده سال پیش
وجود آمده است . تاریخ ۱ جنوری
۱۹۷۸ وسایل تختیکی مرکز
زلزله سنج شهر جیبوتی ، که
معمولاً هر روز ۱۰ تا ۱۵ تکان
زلزله را ثبت میکرد ، بیشتر
از ۹۰ تکان زلزله را ثبت نمود .
جلو چشمان فزیدگان های
این مرکز که روی منطقه یاد شده
باهلیکوپتر پرواز کردند ، منظره
بی مانند ، قرار داشت . برای
نخستین بار دانشمندان شاهد

پدیده بی بودند که چی گونه
دوخته بی بزرگ از قشر خارجی زمین
از هم فاصله بگیرند و قشر خارجی
جدید بی بوجود می آید .
در اثر بر سه های حرکتی زمین ،
تخته های همجوار کنار هم لغزیده
و گاه گاهی شکسته گی هایی نیز
به میان می آرند .

کما یی که به سمت بالا راه
قی یابد ، هر یک از قطعات را به
جهتی می کشاند ، این حرکات
افقی تخته ها ، سبب میگردد
تا اوتیانوس ها سالانه چند یکن
سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم
ها از هم فاصله گیرند ، یکی از مراکز
این تحرك ، منطقه شاخ افریقا
به شمار می آید ، درین جا تخته پیدانوده و هلاک زیادی نشا
های افریقای وریس بایکدیگر ندهند ، آنست که افریقای شرقی
رویه رواند ، طوریکه کاره های شک در امتداد فرو رفته گی های افریقا
در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از متباقی بر اعظم جسد ا
ظرف مدت کوتاهی ، در حدود خواهد شد .
اما میزان زمین در رشتند .

ترجمه : رهتاب

" در زمانه های کهن ، روی
دامنه های جنوبی بحیره احمر
(بونی) دختر دریایی نمایان
گشت و در (سوگه) سرنوشت
حزین انگیز انسانها که با انگرس
خورشید و زمین بایر و بی حاصل
میزبستند ، شکوه سرداد . چنین
است روایت کهن در نواحی شمال
شرق افریقا که نام کشور جیبوتی
نیز از آن نشئت نموده است .
اگر این خان ، امروز باریک
پدیده آید ، مجزوی را تاشا
خواهد کرد .

در هر حال ، روزنامه
جیبوتی به نام لاری ویل ، ضمن
مقاله بی در مورد چاک شدن زمین
در جیبوتی که از چندین سال
بدینسو توجه پژوهشگران کشور
های زیادی را به خود معطوف
داشته است ، چنین حدس زده
است :

در واقعیت امروز بین فرو
رفته گی جنوب - غرب که مانند
ایندکس در کنار خلیج تاجورا
قرار گرفته و بحیره ازل که ۵۰ مایل
زودتر از سطح بحر و عمیقیت دارد
در حدود ۲۵ کیلو متر در زیری ایجا
گردیده است ، عرض این دوزد ر
بعضی جاها به هشت متر میرسد .
عق بین دیوارهای سنگی
باز است (سنگ های گمبایی)
بی انتهای نظر می خورد ، گمما
(ماده آتشین از هلاک زمین)
خود را به طرف بالا کشانیده و منجمد
گردیده است این منظره

محراق این تحرك عظیم
مثلت افار (هارا) است . مثلت
افار ، از جانب خشک توسط
سطح مرتفع ایتویا و تخته سومالیا
و از سوی شمال توسط بحیره
احمر و خلیج عدن محدود میگردد
یک محراق و دشت تلم است .

در وظیفه اصلیت مثلت افار
مدت زیادی ، تناقض و تضاد
تظیر وجود داشت ولی اکنون
روشن است که تخته عربی به سوی
شمال شرق نزد یکشد میروند و تقریباً
در مدت ده میلیون سال خلیج
فارس را به مثابه کار بحر ، طور کامل
در خواهد آورد ، در برابر بحیره
عرب به جانب اوتیانوس گسترش
به شمار می آید ، درین جا تخته پیدانوده و هلاک زیادی نشا
های افریقای وریس بایکدیگر ندهند ، آنست که افریقای شرقی
رویه رواند ، طوریکه کاره های شک در امتداد فرو رفته گی های افریقا
در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از متباقی بر اعظم جسد ا
ظرف مدت کوتاهی ، در حدود خواهد شد .
اما میزان زمین در رشتند .

روزگار

بقیه از صفحه (۶۷)

تان شوم، خیرات تان شوم اینبار از گنایم بگذرین، ده آیند متکرار نخواهد شد اما رئیس تهرالسود چیخ زد: بان گوشه کی کفایت به درد نخور، و ماور بیچاره کدید عذر وزاری هم جایی را نمیگیرد ناچار قلم و کاغذ برداشت تا مقرب بر طریقی اش را بنویسد.

ولی هنوز قلم کنونی نکرده بود که باز هم هوس زاری و التماس و سوس به اش کرد و یا خود اندیشید: بیچاره پادشاه خان یک دفعه ده یکم هم دل به دریا بزن و یک زاری گفته کو که خدا که دل سنگ رئیس به رحم بیاید، مامور

باز هم تلیفون کرد و وقتی بلی شنید عاجزانه نالید: از برای خدا - رئیس صاحب هفت سریال دارم - که بر طرفم کنی بیچاره میشم بریاد میشم اما رئیس اینبار نه چیخ زد: نه غرزدونه هم فریاد کشید بل صدای از گلویش کشید که بده انفجار یک بسبب من ماند و بیچاره مامور که صبح جای هم نخورد بود و از گرسنگی دلش مالش میرفت از شنیدن صدای این انفجار زانوهایش سستی کرد - دلش بیحال شد و چار یلاق نقش زمین گردید.

و اما لحظات چندی نگذشته بود که باز هم زنگ تلیفون رئیس به صدا درآمد و همزمان با این تلیفون باجه رئیس نیز بآلب و لوجیو کشال به دفتر رئیس رسید و رسماً شکایت کرد که چرا سرعت معین موترها را روان نکرده است رئیس

گوشی را برداشت پنداشت باز هم همان مامور غریب شاه خان است که عفو تقصیرات میخواهد و اینبار در حالیکه میخواست مجرم را در حضور شاکی بی آب کند حتی مهیب تر از صدای بمب فریاد کشید: احق فصول بی همه چیز بان گوشه که (اما اینبار رئیس به جای صدای جریگی مامور صدای شنید که بند دلش پاره شد بلی اینبار مامور نبود بل وزیر بود که با خشم و غضب میگفت: چه بد میکنی رئیس، توبه مه توهین میکنی به یک وزیر...

اما رئیس نشنید که وزیر عجزه گفت زیرا چشمانش سیاه بود کمر فشارش که همیشه بالا بود بالاتر رفت و دید رنگ با تمام طول و عرض وضاحتش از چوکی پایین افتاد و نقش زمین شد.

سنجاق

بقیه از صفحه (۶۷)

تا کنهک های محیلانه، بار فیکس بود، از همان آغاز مرز یاد تر ساند، و اما خود را تسکونی میدادم که کم از کم من هم چند بار چیز هایی گفتم.

آقای بار فیکس گرچه صرفاً، چهل سال عمر داشت، ولی موهایش کاملاً سفید شده بود که بابینی درازش چهره او را نمای میداد.

او توصیه نامه ام را خوانده پس از این که چند لحظه بادقت به سوپ خیره شد گفت: - باشد، من فکر خواهم کرد، اکنون جای خالی ندارم.

امپراتران احوال خواهم داد. تا دروازه مرا همراهی کرد، اما چون در اتاق انتظار، د پگسر کسی باقی نمانده بود، کسار پنجره ایستاد.

در حالی که به بعد نا - مشخص او فکر میکردم از زبانه - پایان شدم، در واقع این مساله برایم چند آن ارزشی نداشت. مهم این بود که ملاقات سهری شده بود، اما کاکاهم چسی خواهد گفت؟ حتماً باز مرا ((نازدانه)) تنبل)) خواهد نامید، در حالی که من هم میخواستم از آقای بار فیکس

جواب قاطع ترداشته باشم، در این لحظه قصه پس از آلفونس آلبه در مورد یک جوان بهکار که برای جلب نظر یک بانک دار سنجاقی را از زمین بلند کرده بود، در ذهنم خطور کرد، فکر کردم چرا من هم از این حقه، موثر استفاده نکنم. و هر صورت در این آزمایش چیزی را از دست نخواهم داد. خوشبختانه در بخت پالتو خود یک سنجاق داشتم، آنرا بیرون کردم و با دست راست محکم گرفتم به وسط حیات که به رسمید، متظاهر نمودم که سنجا را از روی زمین بر میدارم...

از این حقه، زیرکانه نتیجه فوری بدست آمد.

شنیدیم که کسی صدایم میزند:

- جوان!

- بفرمایید!

- آهالطف کرده، یک لحظه

بالاتر تشریف آورده میتوانید؟ این بار با قلب مالا مال از امید انزله ها بالا شدم، آقای پاریفیکس در آستانه، دروازه - اتاق کار خود قرار داشت، او پرسید:

- آه شما که ام سنجاق

را از زمین بلند کردید؟ با قاطعیت جواب دادم:

- بلی نه باید یک سنجاق

هم ببهوه، روی زمین بوفند.

آقای بار فیکس حرف را قاطع کرد

گفت: یک عادت خوب و در -

خور توصیف شمارا صد کردم که

برایتان پاسخ قاطع را بگویم

تا دیگر اینجاسرگردان نشوید.

روی من حساب نکنید - شمارا

به جهت سکرتر خود استخدا ام

نخواهم کرد، زیرا به نظر من

شما آئینده، چندان خویش در -

پیشرو ندارید.

- اما چرا؟

- زیرا همین لحظه د بدم

که شما آدم زباده قرائ کارسما

کم ادعا می نهامت سردرگم

و خجالتش هستید، با چنیوسن

خصوصیات کسی در تجارت -

نمیتواند پیشرفت سریع داشته

باشد.

بدبختی در فرجام

پاسخ نهایی امانتی از نزد

اورقم، و یا خود گفتم طبعاً

آنرا به عین شکل به کاکاهم بازگو

نخواهم کرد، فکر میکنم بهتر -

خواهد بود، اگر اود رمورد تصمیم

نهایی آقای بار فیکس، چیزی

نداند.

کهای جهان نما

عکسهای محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی تهیه مینماید، پورتیت های خوب را در همین جا عکاسی نمایید.

آدرس: شهرمزار شریف متصل شفاخانصلکی شمال روضه شریف



میراث

شخصی از دوست خود پرسید:
— از پدرت چی میراث ماند؟
دوست وی جواب میداد: هیچ
نقطه عقل او.
نفر اول می پرسد: پس اورو چی
کردی؟

ارسالی احمد امید انتظار

گفتگو

اولی: د پشپ خوابیدم
دومی: بعدش چی شد؟
اولی: صبح بیدار شدم.

تفریق المثلها

* دل که تنگ نباشه، سرویس
تنگ نیست.
* باماء نشینی ماه شوی، باقار
بازنشینی تباہ شوی.
* هرسخن جایی و هرواسطه دار
خانه، مکروربانی دارد.
* بزد رخم جان کندن، قصاب
در رخم راشوه، تفتیش.
* کابل بی برق باشد، بی آردنی
نطیه کنده، بلقیس بسل.

رسم و رواج

پسر کوچکی نزد پدرش رفته گفت:
پدر جان، چرا هتکام نکاح
عروس رو امان دست همد پیچرا
میگیرند و با هم دست میدهند؟
پدر آهی کشید و گفت:
پسر جان، این یک رسم و رواج
است، بوکسرها هم قبل از شروع
مسابقه با هم دست میدهند.
فرستنده: هوسی حمید



خنده

خنده

فداکاری

در محلی که سخن از فداکاری در راه عشق و عاشقی بود، (برنارد -
شاو) نیز حاضر بود.
هرکس به نوبه خود حکایتی گفت. مثلاً یکی گفت:
مردی معشوقه خود را بی حد دوست داشت. ناگهان معشوقه او
در اثر مرضی قلبی وفات یافت. عاشق مذکور به حدی ناله و فریاد کرد که
در همان ساعت جان سپرد.
شخصی دیگری گفت:
منهم حکایتی را شنیده‌ام که معشوقی وفات کرد و عاشق گفت به پاس
وفاداری در روز سم به تو خواهم پیوست و چنان هم شد. یعنی در روز
سم پس از ناله و فریاد زیاد جان به جان آفرین سپرد.
به همین ترتیب همه می حکایتی گفتند تا نوبت به (برنارد شاو) رسید.
او گفت:
عاشقی بی حد معشوقه خود را دوست داشت که یک لحظه بی او
به سربرد، نمیتوانست از قضا بد معشوقه روزی فوت کرد. عاشق
بیچاره بی حد بی سرویس باشد و بسیار ناله و فریاد کرد. بی حد وفاداری
ها از خود نشان داد. سروروی خود را با ناخن کد تا که از همین رنج
مرد.

مردم پرسیدند:
چند ساعت بعد از معشوقه خود مرد.
برنارد شاو گفت:
هفتاد سال بعد.

فرستنده: نفیسه آرزو صدیقی



مصاحبه با جای

— ببخشید شما خود معرفتی می کنید ؟

— بلی چرانی ! اسم من جای است و تخلص هیل دارم .
— معذرت می خواهم ، می خواستم از شما درباره سکونت و آدرس تان بپرسم .

— تشکر از پرسش تان ! سکونت فعلی ام که می بینید عبارت از موترهای ملی است و درین موترها خدمت در پیور و رفقای من می کنم و ...

— ببخشید گپ تانه گرفتن به گل آفتاب پرست بدل شود ، شما غیر از موترهای ملی بس در مونیوس ها و سه صد و ده های ده افغانستانی جراده نمی شنید .

— ولا دیگه چه بگویم ؟ چون آن در پیورها زدل و جان راننده کی میکنند به خاطر یکس تمام عایدات به جیب خودشان انداخته میشه ، ازو خاطر دیگه آنها برای خوردن من بیکسار نیستند . خوب ! پیشترده چه بودم ؟
— میخواستی درباره سکونت تان بگویی !

— ها ! راستی و سکونت اصلی ام دفاتر و ادارات دولتی میباشد و من زینت بخش میزهای پیشروی مامورین هستم ، گاهگاهی برای هوا خور به خانه های میرمن که وقتی مهمان از دروازه پیشرا بیرون گذاشت ، صاحب خانه میگوید : رفتین ! اگه نی جای برایتان دم میگردم و اگر مهمان

شله باشد و دور بخورد ، من خدمتش رو میکنم . اس دیگه کارو بام زیاد اس . مقصد خود من میرسانم .
— خواننده های گرامی ! محترب چای گشتی های زیاد دارد اما افسوس که آخرین دقایق عمرش رسیده و بیاله رایکی از اندیوال های در پیور در دست دارد و در حال بف کردن است

صفحات (بومی خنده دار)
(برای مرتبه) تحت نظر :
ظاهر اهرسی

هرکس به طریقی سرمان شکند
قصاب جدا و ناز ادا می شکند
قصاب اگر شکند و نمک نیست
از نازا بپرسید که چرا می شکند

ارسالی محمد اسحق از چارلز های حاجی یعقوب

نکته پرانی

* میگویند موسیقی غذای روح -
انسان است . پس وای به حال روح ما مباد ست بخت این آشنیزهای امروزی .
* در دنیای تنوع مردم وجود دارد که زن هارا درک نمی کنند ؛
مجرد ها و متاهل ها .
* مار عینکی بد و ن عینک نمیتواند نیش بزند .

ارسالی ریتا و فوزیه خلیلی



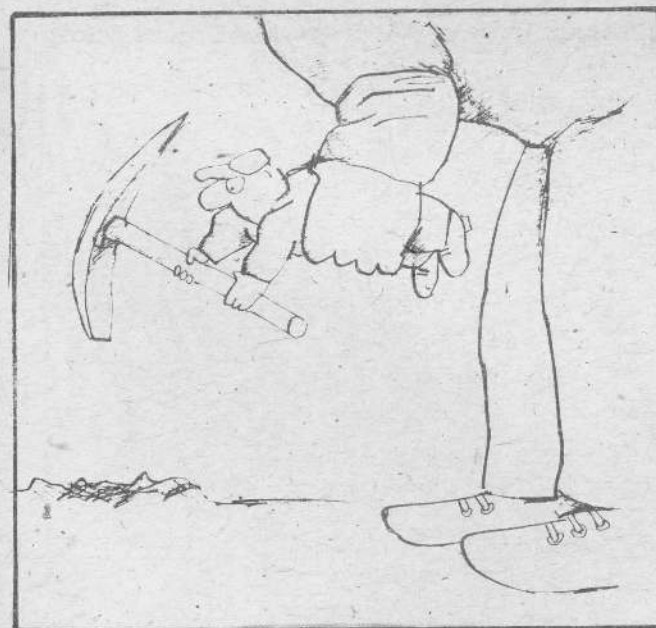
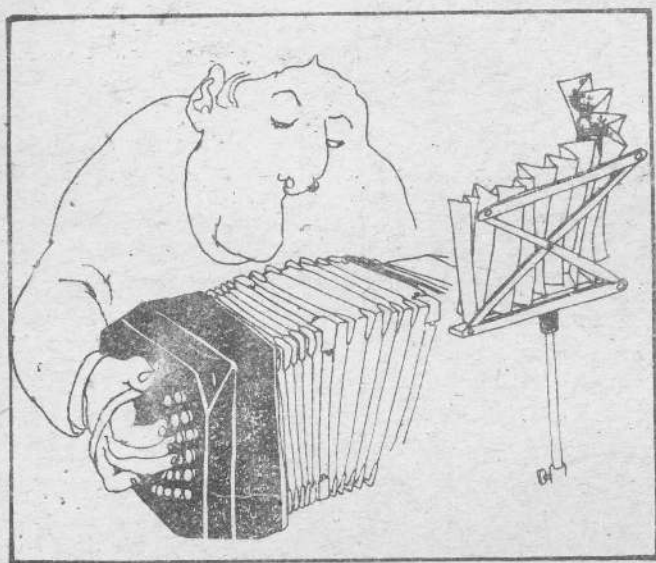
یارب آن شوخ دلا زار شد آزارش ده
عوض شیروشکر ترشی و آچارش ده
رنج بی خرچی من بیند و گرد خوشدل
عیش او تلخ کن رفقه بسیارش ده
او خورد قورمه جلو هر شب و من نان و پیاز
بعد ازین دال خذ هفته یکبارش ده
چند روزی چو من غمزه بی آردش کن
بهریک نان دوهده گردش بازارش ده
تا بداند که مرا عمر چسان میگذرد
قرضش از سر بیران دید و بیدارش ده

سید عبد العلی رحمانی

بازار

کارتون

کارتون



حاضر جوابی ما

حاضر جوابی ریچارد برتون در
هالیوود زیانزد همه است. روزی
که او نمايشنامه (ا ریچارد سوم)
اثر شکسپیر را روی سن سازي
میکرد، در موقع ادای این جمله:
معروف (من کشورم را با یک
اسپه‌عوز می‌کنم) یکی از تماشاگران
چنان گفت: آیا بایک خر حاضر
نیستی معامله کنی؟
برتون بدون اینکه خون سردی
خود را از دست بدهد، ناگهانی گفت:
چرا؟ لطفاً روی من
تشریف بیاورید.

فرستند به همیشه رسا

(۲)

یک روز داغ و آفتابی یکی از
بچه های محل از پیغمردی داد
نایی می‌رسد.
باباجان از جهنم چه خبر
است؟ پیغمرد با حاضر جوابی و
خونسردی می‌گوید:
هیچ بسم بدرت را آتش زدند،
وملایک بدنیال مادرت رفتند که
من از جهنم خارج شدم.

کمک

پسرک به مادرش می‌گفت:
مادر دزد افغانی به من بد
میخواهم به یک پیغمرد بد بخت
بد هم.
پسیرجان مادر: خیلی خوب
که به فکر بیچاره هاست، این
پیغمرد چی کاره است؟
آن مرد تکت فروش سینماست.

ارسالی احسان الله صادق

پایان

۱. مرامورد ملامتی قرار مید هید
که با کلمات بازی میکنم، وامامن
شمارا میبینم که با انسانها بازی
میکنید.

۲. گلاب ریشه خود را بو کرد
و گفت:

— ای بد بوی بی حاصل.
۳. برای بعضی هایه خاطری
معاش میدهند که بیدار باشند
در حالی که آنان اصلاً نمی‌توانند
خوب بخوابند.

۴. مصیبت لکچر دهنده حرفوی
در این است که باید در مورد
مطالبی که چیزی از آن هانمیدانند،
صحت کند.

۵. غلطی هر قدر ریزرگتر
باشد، به همان قدر با جدیست،
از آن دفاع میکنند.

۶. آرزوی داشتن پسر، دختران
زیادی را به دنیا آورده است.

۷. بسیاری ها صاحب طفل
میشوند، بدون این که هنوز طفل
بودن خودشان پایان یافته باشد.

XXX

مترجم حمید خراسانی

نوشته محمد اسماعیل شمس غزنوی

زور بالای زور

تقصیرات می‌خواهم، جناب رئیس به خدا از یاد رفت عفو کنید، اما رئیس خشمناک غرزد چتیانه بس کو احق گوش کوجه میثم مامور زرد امرکین و رئیس باز هم غریبند: ده ظرف پنج دقیقه مکشوب برطرفیته نسبت بی کفایتی در امور نوشته میس ویرامضا می‌آری - فامیدی چه گفتم، ویش از اینکه مامور جوابی بدهد باچنان شدت گوش را به تلیفون زد که مامور بیچاره جتکه خورد و لوزید، بیچاره مامور بر سروروی خود میزد و حیران بود که چه کند باخود می اندیشید اگه برطرف شدم بریاد میثم بیچاره میثم، اولاد ایم گشتم می مانم، وضمن این اندیشیدن ناگهان فکری به سرمن زد، گوش را برداشت به رئیس تلیفون کرد و وقتی صدای رئیس را شنید با هر دم شهیدی - تمام زار زد: رئیس صاحب قربان

بقیه در صفحه ۶۳

نمی گفتند، خوب مامور و رئیس را به حال خود میگذارم و می‌بردا - زیم به شرح واقعه بیکه سرحد رئیس و مامور به شفاخانه کشاند: در دست سر ساعت یازده بجای همان روز بود که تلیفون شعبه زنگ زد و همان مامور پایین رتبه گوش را برداشت و گفت بله صاحب امرکین، صدای غمور و دروغه بی درگوش مامور شنیدند انداخت: بله صاحب سزته بخوره بی کفایت به درد نخور مه دیروز نگفته بود مت که هشت بجای امروز ده موتره به خانه باجیم روان کوکه از گارته سه به مگوریا کچ کش می کنند، و توی کفایت تاحالی روان نگدی، مامور بیچاره از شنیدن این حرفها چرقم به پیشانی اش زد و یاخود دقت: ای تن قافل بریاد شدی، و آنگاه در حالیکه نفسش میزد عاجزانه در گوش تلیفون نالید: عفو

خورشید استی رئیس اگه خدا نخواست چیزی شوی بستم ریاست بی رئیس میشه. رئیس که از این ابراز تسلی مامور موهایش سیخ میشد ملتعب و سر - سیمه می گفت: نی نی مامور صاحب ای بیچاره زن خدا هر دو و چهاره صحت بته که به خیر سرکار روزند و می خود برم، اما با آنکه این دو - فرود ست و فراد ست در میان - تعجب که حتی خودشان را فورا گرفته بود صمیمانه از حال یکدیگر جویا میشدند از گفتن اصل مطلب که چرا بیمار شدند خود داری می کردند ولی ضمن این خود داری هر کدام در حصه خود میدانستند که از دست توست ای مامور ((آسان جل)) لاغری که به به ای حال و روز افتیدیم و یا اینکه از دست توست ای رئیس، هشت تن مانند که به مرض شده بود... اما اندازه نگهیداشتند و چیزی

یک روز رئیس و یک مامور یک ریاست در یک شفاخانه در یک اتاقی زیر نظر یک دکتر بستری شدند و امضا موضوعیکه این یک یک هارا به دو مبدل ساخت - همانا نظرد اکثر معالجه بود که یکی را مضم به بالا رفتن فشار کرد و دیگری را که همان مامور پایین رتبه باشد به پایین رفتن فشار محکوم ساخت. این دو مریض بنا بر مثلیکه میگویند در زندان حتی دود شمن دوست میشوند به زودی در می تسلی و دل داری یک دیگر شدند و با صمیمیت دستا دوست جان جانی از حال یکدیگر می پرسیدند که: مامور صاحب الهی به خیر جور شوی تره چی کند که دفعتا ناجور شدی تو خونه فشارت بالا بود و نه زیاد از اندازه چاق بودی... و مامور هم ناله کان زار میزد: رئیس صاحب - نصیب دشمنان تره چی که



روز صبح نزد این آدم هولناک حاضر شدم، دفترش در یک تعمیر کوچک در آخریک چهارم بزرگ قرار داشت. در دهلیز با پنج و شش نفر روزه رو شدم، آقای بارفیکس به هر یک از مراجعین دوسه دقیقه وقت میداد، برای اشخاص محترم تر که باید بیشتر انتظار میکشیدند اتاق انتظار جداگانه‌ای که زیاد بزرگ هم بود، وجود داشت. غصباتی ساختن و خسته ساختن قبلی قربانان یکس از بقیه در صفحه ۶۳

آقای بارفیکس در پاریس به حیث یکی از هوشیار ترین تاجران شهرت داشت، او بسیار چشور بود، با سرعت حساب میکرد و مردم را خوب میشناخت. کاکام پوژیرن که در فکر یک آینده خوب برای من بود، روزی برایم گفت: - حتماً باید به حیث سکرتار آقای بارفیکس شامیل کارشوی. در حالی که توجیه نامسه، کاکام را باخود داشتیم، یک

زور

طنزی از فرانسسه

لزم حدی خراسانی

خپل فال وگورۍ!

(شنبه)

- تپه رتبه مامورته توصیه کړي چې په دغه ورځ دخپل آرمځي ته ورته شسۍ څکه چې آرمځي د جمعې ورځ په کورکي تيره کړي وي او دخپلې نښې له بېځايه ناند ريو او نرما پښونو څخه بې اعصاب نور مال نه وي.

- په دغه ورځ به ناڅاپي خوښۍ درته پيداشي، امکان لري چې د ا خوښۍ په دناوې په دکان کې د بې نوبته ډوډي ترلاسه کول وي.

- ځوانۍ نجونې دي هوسياړي وي، څکه چې مجرد مامورين په دغه ورځ خړلې زېري اووتوکړي دريشۍ دفترونو ته ځي.

- نارينه دي دکورله جارو کولو څخه ډډه وکړي، که نو د اونۍ ترپايه به بې جارو په لاس کې وي.

(پکښه)

- که په کميسيون پوري دي د کار دخلاصيد وکړم اميد ترلې وي له هغه څخه لاس ونيغله، څکه چې له تاڅخه د تيلفون او پرزيدي سپارښت مستحقين ډېر دي.

- رسمي کارکوونکي په رسمي وخت کې دليلاي شيانود اخستلو په چانس ليري.

- د آيس کريم ختلولو په وخت کې ژبه ډيره مه راباسه، هسۍ نه چسې د آيس کريم په ځاي دي مچان ترستونۍ ښونه شي.

- د دي له پاره چې بظنون د سرويس په گڼه گوڼه کې درځنۍ ونه لويږي، نوکړنډ له ياده مه باسه.

(دوشنبه)

- که چيرته دي واوريدل چې يودانه باد رنگه به شپيته افغاني دي نو مه حيرانيزه، څکه چې يودانه هکر له ديرشوکه نه ده.

- زړه دي غواړي چې رښتيا ووايي، خود رواغ دا اجازه نه درکوي چې ژبه دي په رښتيا وچليني.

- دمکرويانو هلکان چې دسروپښتان بې په خټ کې د ازيکي جارو په خير بېروي يادي وپښتان لنډکړي اويادي دحشراتو ضد داروواخلي څکه چې اوس په مکرويانو کې تودي اوبه نه شته.

- هر وخت توره دريشۍ مه اغونډه، څکه چې خاوري اوډورې بېه درځنۍ ژړنده گڼي جوړ کړي.

(سه شنبه)

- که د زړه تکليف لري اويادي اعصاب کمزوري وي، نوکچالان مه بيه کوه، څکه چې دبې په اوريدلو سره ښکته ونه کړي.

- په داسې جيب کې پيسې مه زده چې پوستکي ته دي نيز دي وي، څکه چې جيب وهونکي دي په پاکي باندې ورسره غوڅ اوژول نه کسري.

- زړ تر ژره په کورکي بولدرپاشي وکړه، که نو خسک به دي پوستکي وباسي.

- سرله اوسه دژمي لپاره دسکرو اوډيزلو په ټکي شه.

(چهارشنبه)

- څوک چې غاښونه نه لري، دهغو لپاره به غذا پټير او حلوا ده.

- هغه هم د زيارتونو ترڅ.

- دعا شقانو لپاره د زيارتونو ترڅ د ملاقات او خيرات بڼه چانس موجود دي.

- سلاسي خوښۍ په ورته پيداشي، امکان لري چې دا خوښۍ به په ښاري سرويس کې دتنۍ څوکي ترلاسه کول وي.

- دا اختراودونو په ورځ دي هلکان کوښښ وکړي چې په کومه نجلسمه

د تيلفون د رياست
ډېر نوم دمچانو پيدا

رارسيدو په درشل کې ددغه
لهاي مچانو په لاندې شرحه يـو
پيغام صادرکړي دي:

د ښار د تيلفون د رياست قدر
منو غږ و او زمونږ غمخوړيانو!

ستا پښې له هغې باملرنې څخه
چې زمونږ د ژوندي پاتې کيد او د
نسل د ډېروالي په خاطر موجوده
ده، د مچانو د تولنې غږ يـد ښار
د کوڅو د ټولو مچانو په نمانځه گي
د زړه له کومې منځه وړکند وي، مونږ
ښه خبرو چې په دي راوروسته
وختونو کې د تيلو د نشتوالي په نوم
ستونزه تريوځايه ليري شوي ده،
خودا چې ستاسې د پاکولو برسول

د ښار د کتاتوله صندوقونو
څخه د کتاتود ارايقا خبرـ
راکوي چې دروان کال دا وړي د



مين نه شي، که نووروسته به د مچ غوندې لاسونه مورو.

(پنجشنبه)

- هغه څوک چې په ښې لاس ډوډي خوړي، نوکيږي لاس دي د کاسې
له پاسه ښوړي، که نومچان به ورځنۍ په کاسه کې ولويږي.

- که پلورونکي (هټيوال) دي پلارهم وي، چې په قسمونو ونه لويږي
پخت دي پيداردي، څکه چې ځوانۍ به ميله درکره راشي.

- د واکوړه چې د بربښنا د بڼې مامور د رياندي مهربانه شي، څکه چې
بيگانه ته په تلويزيون کې هندي فلم دي.

(جمعه)

- که په کورکي دي زړه په تنکيزي نود سپاوون به سچله کې د ښجاره
له هټير څخه سود اړنيسه.

- هغه څه چې له تانه ورک دي پيدا بې کړي، خوه دي شرط چې
د کهنه فروشي څخه ورته ونيسي.

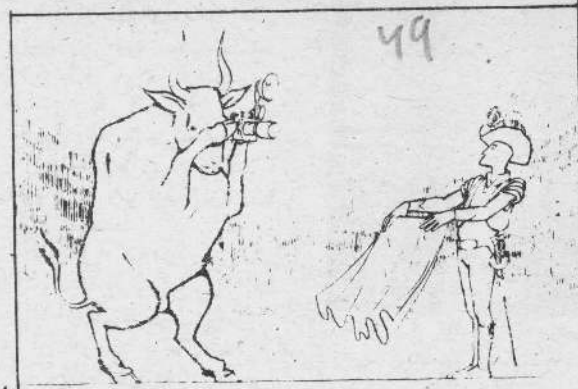
- مالوميزي چې ترکاري ډېره خوړي، خودي ته دي پام اوسه چې آيب
درته په کمين کې ناست دي.

- که دخپلو دوستانو کره ميله شوي نو ډوډي بې ټوله خوړه، خو
د دنيا په هغه اوډغه سرخېرو باندې د جاما غزه مه خوړه.

دري گونی اتحاد

څه موده پخوازموز په کوڅه کې د ډاکټر کتنځي پرانستل شواو په لوجه يي وليکل چې: ((د ماشومانو د ناروغيو معالج)) ډاکټر په دغه کتنځي کې پوښ د پانسمان او بيجگاري وهلو لپاره هم شريک کړي وه خو په خوتيو مياشتو کې هېڅ ناروغ پيدانه شو چې د ډاکټر کتنځي ته دې ورشي او دې حساب د کان کرایه هم ورباندې تاوان وه. مگر هغه بله ورځ چې د کتنځي تر مخ تيريد او هسې مې ورته پام شو چې د ننه کتنځي له خلکو ډکه وه او ختی يوشمېر باندې د پليو په لاره کې خپل نوبت ته سترگې په لاره وو. کله چې خوقده هاخوا ورځنی تير شو، که کتل مې چې د ډاکټر د کاکازوې د آيس کریم دکان خلاص کړي دې اوکټ مې د ډاکټر د کتنځي په خپو ورباندې گټه گوته وه. مالا په دې خبره جرت واهه چې ناڅاپه مې پنځه شپږ گامه وړاندې د پيو د رملتون په لوجه سترگې ولگيدې. که کورن چې د همدغه ډاکټر پخوا نې کېدو پر اوپانسمان والا د ميز تر شا په يولاس خلکوته د اړو ورکوي او په بل لاس ورځنی پيسې راشمېري په د رملتون کې گټه گوته هم له کتنځي او آيس کریم فروشۍ څخه که نه وه.

د دغو دريو صحنو په ليدلو سره راته ثابت شوه چې د آيس کریم په دکان کې ناروغان توليد يزي او ډاکټر بيا له دغو توليد شويو ناروغانو څخه فېس او درملتون والا د ډاکټر له غني نسخې څخه د پيسو بندلونه توليدوي له هغې ورځې چې دغه دري گونی اتحاد منع ته راغلې دې نود کوڅې د اوسيدونکو په نه ده دوه شوي.



لاتراوسه په دغه نوم موټرونه زمونږ دغذايي زيرمود جوړاوتالاکولسو لپاره نه دي رايستلي. په تاسې باندې نور هم زمونږ اعتماد له پخوا څخه څو څو محله زيات شوي دي. همدغه راز دوي د دغه بيخام په لړ کې د مکر وپنود ليز د ولوسه برخه کې له بلان څخه د زيات کار زمينه کړې ده او ډاډ يې څرگند کړي دي چې د شرايطو د مساعد والي په صورت کې به د تنظيماتوله سند وقونو څخه د د اوطليانو د لاس د خلکو کورونو ته هم راستوي. خو د کورونو په پخلنه يکي خپل تاريخي رسالت ترسره کړي.



يعنې کسان د بيجگاري په مقابل کې يا حساسيت لري او يا هم ډاډيزي. د دې له پاره چې د وينوله بانك سره د وينود مرستې په وخت کې دغو کسانو خپله ونډه ترسره کړي وي، نو د وينې بانك ته مشوره ورکول کيږي چې د دې کار له پاره څسک تربيه کړي، خو د دغو تعليمي او تربيه شويو څسکو په وسيله د ډاکټر د بيجگاري په بحاي له وينه ورکونکي څخه وينه واخلي.

نوم اومقام ترلاسه کوي. پروانه لري چې سر يې هره ورځ مشهور شي، لکه هدف له نوم ايستلو څخه دي. په دې باب د دري ژبې يو پوښتل دي چې: ((د رجري بنشين نام بکش)).

همد اطنز ليکونکي دې چې بې نومه بې نښانه خلک د نوم اونښان خاوندان کوي، او همد اطنز او انتقاد دې چې ناپيژندل شوې خبرې د امرينو په مقابل کې د پيژندلو او اعتبار وړ گرځوي، که چيرته له ماسره د خپلې موسسې په خريد اړيکې د طنز ليکونکي د انتقاد ونومرسته نه واي نو د رياست څوکي به مې په خوب کې هم نه واي ليدلې.



د طنز ليکونکو له برکته

ټول بيشرفت او ترقي د طنز ليکونکو د انتقاد ونوم حصول بولي. نوموړي به دې نظر دي چې هرڅومره د طنز ليکونکو له خوا څوکه انتقاد شي، هماغومره به ټولنه کې شمسو هتر بران چې پخوا د گور لوت شول او واجب ډکولود رياست د خدمتو د پيو او اوس د دغه رياست بحال رئيس دي، خپل

بقیه از صفحه (۵۵)

در آن معروف بازی (بدمنتن) و گزوه می هم به بازی تنیس میر- داختند و به یک سخن که ماحولی بود آنگاه از صدق و صفا و صمیمیت و یک رنگی همه یکسان بودند . تبصره خورد وین و امرویان و کا رتو کا رتو ماد ران وجود نداشت آن روز ربه خاطر دارم کسه ((اشوک کمار)) آمرلا براتوار بود و حرفی از تمثیل و هنر نمانی نمی دانت . آنروز رهم فراموش نکرده ام که ((دلپ کمار)) در قلم ((جوار ناتا)) مقابل ((مرد ولا)) ظاهر شد و بسیاری از مردم گفتند این جوان در دایره فلم هادیر باقی نخواهد ماند ، در حالیکه همروین فلم ((مرد ولا)) بسیار شهرت گرفت .

زمانی رهم به خاطر دارم که برای اولین بار موقع یافتن آزادانه و با استقلال فکری از یک فلم ((اد پیکارانی)) فلمبرداری نمایم برای این پیش از آن ، همه امور تخنیکي فلما - به ویژه فلمبرداری به دست خارجی ها بود . زمانی میسر شد که کار فلمبرداری ((مغل اعظم)) به دست من گذاشته شد . در این فلم ((جند رموهن)) در نقش شهنشاه اکبر - ((سرو)) در نقش شهنزاده سلیم و ((نرگس)) در نقش انارکلی تعیین شده بودند . کار فلم آغاز شد و هنوز هشت رسل فلم تکمیل نشده بود که ((چندر - موهن)) ناگهانی در گذشت و کارگردان مجبور شد که در کاست فلم تجدید نظر نماید که این امر مدتها به درازا کشید .

((آر - دی - ماتا)) کارگردان و فلمبردان نامدار سینمای هند که ذهن پرتوان او چون منبع نور بود رخش و خاموش نداشت نیست میا فراید :

در سال ۱۹۳۴ وقتی کالج د هلی را تمام کردم برای فراگیری بیشتر معانم آلمان شدم . در آلمان تصور بر این بود که وقتی میتوانی به موفقیت نایل آیم که لسان آلمانی را خوب بلد باشم که این امکانات برایم میسر نبود . از آن جا به نیویارک رفتم و به زود ترین فرصت کارهای علمی را در ستود یوی معروفه (فوکس قرن ۲۰) آغاز کردم و در هلهوی اساسات فلمبرداری به تجربه اندویدم .

بخش لا براتوار نیز بر داختم . مدت دو نیم سال این فراگیری به طول انجامید و بعد به وطن برگشتم و در ستود یوی بمبئی تاکیز شامل کار شدم . چون ((اشوک کمار)) در بخش لا براتوار تحصیل و تجربه بزرگ نداشت لذا جاییش را برای من واگذار نمود و خود وارد عرصه سینما و تمثیل شد .

در سال ۱۹۴۱ نخستین فلم ((اشوک کمار)) پیکارانی را بنام ((انجان)) فلمبرداری نمودم . مدتی کار من استقبال میشد ، تا آن که ((همان سوری)) چشم از جهان بست و استقلال کار استود یوی (بمبئی تاکیز) به پایان رسید . در این جایر امون چند بازیگر مشهور سینمای هند ، صحبت های بی شایه دارم :



حایل بود ، شکل یک جهنم ربه خود گرفته بود از این جهت تا پایان عمر ، زنده بقی رادر حال تجرد ، بامادرش سیری کرد . بزرگترین رنج او ، بیماری قلبیش بود و بزرگترین وسیله خوشیها یش بدیاری از همانان و دوستان دربارتی ها بود . او بول زیاد به دست آورد و همه را خرج کرد و در پایان عمر زنده گسی

ه او در روستا کما ، بابای برهنه با ید ریگستانی را عبور کند و او این کار را به رشادت خاصی انجام داد . اگرچه کارگردان فلم ((کی ، آصف)) نوی بوتی برایش تهیه ندیده بود تاریخ های سوزنک اسباب آزار او را فراهم نکند . ولی او نیز یوقت و فریاد زد : بگذار باهام بسوزد تا صحنه طبیعی اجرا شود .



... این چه حال است اگر به صحت او آسیب بزند ؟ ولی پیش از آن که کارگردان - پاسخ بدهد ، پرتوهی راج غریب (توبه تاشای شونتگ فلم آمدی یابه منظور مداخله در کار دیگران) ماد راج کپور ، پیراز شنیدن صدای شوهر ، دوباره به چوکس نشست و دیگر عداپی از او بلند

به دست و پای و گردن مدهویا لا بیندازد . به کارگردان محترم با این زنجیر ها میخواهی این لطیفه را بکنی ؟ او گفت : - نی (مدهویا لا) در زنده گسی خصوصی خود هم عاشق است و در صحنه فلم هم متعهدانه او را در این زنجیر ها میچام تا بداند که

کا ریافت و به زود ترین فرصت آواز ه قلم کرد و به سکوی بلند شهرت و موفقیت زانو زد و عزیز هر دل شد . وقتی ما برای تهیه فلم ((مغل - اعظم)) به راجستان رفتیم ، در ایستگاه ترن ، هزاران هزارا هوا خواه او در ایستگاه گرد آمد بودند تا او را از نزد یک ببینند . تلاش های مخفی کردن دلپ کمار از انتظار ، چندان مؤثر نشد و واقع نشد برای این که سر در پیوسته فریاد میزدند ، تا زمانی او را نبینیم ، بر نمیگردیم . چاره نبود جز این که دلپ صاحب ظاهر شود . این منظره در طول عمر بی سابقه است . برای اینکه در حدود بیست هزار بیست زن و مرد کودکان بیمار را که آرزوی دیدن او را داشتند ، روی چهارپای ها آورده بودند . منظره یک بیرون بیمار خلی جا -

بول قابل توجه برای بیمارانی که به دیدن او آمده بودند هدیه کرد . دلپ کمار در هلهوی استعداد بی نظیری که دارد ، هنرمند وسیع الصدر و وسیع النظر بود . و انسان بی نهایت پاک و شریف و با معاشرت است . او در نقش خود بسیار عمیق فکر میکند و در کوچکترین رمزی از رموز هنری نقش ، تأمل و مداخله فراوان به خرج میدهد . در یک صحنه فلم مغل اعظم ، پیراز در ستیگری انارکلی شهنزاده سلیم (دلپ کمار) به ناراحتی تمام نزد مادرش میشتابید و درخواست رهای او را مینماید . در این صحنه ، (دلپ کمار) بعد از یکبار و آراسته گن لباس در گردان استود یوی د ویدن آغاز میکند ، آن وقت ، با وضع آشفته و نفس سوخته وارد صحنه میشود و صحنه به قدری موافق به خواست کارگردان واقع میشود که کارگردان بید ریخ برایش کف میزند و این کف زدن به خاطری بود که کارگردان نگفته بود که او چی کند . این خود او بود که صحنه را ساخت و پرداخت . بسیاری را عقیده بر این است که دلپ کمار در کار کارگردانی انسان مداخله میکند . ولی از آنجاییکه من او را نیکو بینم ، عمل دلپ مداخله ، نه بل که منتهای علاقه مندی او ربه حرفه و هنرش نشان میدهد چه او در هر رشته یی از رشته های سینما توگرانی ، به حیث یک شاگرد پژوهشگر و کجکا و جستجوگر به کاوش های دقیق پرداخته و سر رشته یی به دست آورده است .

من بدون اغراض و اغراض ، این موضوع را آشکار میسازم کسه دلپ کمار فلم معروف ((آنگا - جنتا)) را خود ش کارگردانی نموده ولی بنا بر اعتقاد و اخلاصی که به (نتین بوس) داشت ، روی رکلام ها و تایتل فلم ، نام او را ثبت کرد . مترجم ، این موضوع را تایید میکند برای این که وقتی پای مصاحبه با دلپ کمار نشستم ، برادرش ((حسن خان)) و خواهرش ((یاسین)) از این موضوع خلاصه یی گفتند ، ولی شخص دلپ کمار در حالیکه حقیقت

لب بود . همینکه دلپ کمار از ترن خارج شد ، نوا سه هایش صدا کردند : ((مادرک بزرگ)) مادرک ... مادرک ... مادرک ... دلپ صاحب بیرون آمده ، او را نگاه کن . بیرون در حالیکه از روی چهارپای به شکل خود را بلند میکند . دلپ کمار متوجه شد و نزد یک آمد و دست خود را روی پیشانی او گذاشت و برایش سلام کرد . بیرون در حالیکه اشک هایش جاری بود ، گفت : ((دیگر از دنیا میروم)) صاحب پیشروی بالا تر از یکصد و پنجاه سال عمر کنی . بعد دلپ کمار یک سیلنج

عشق ورزی ناراسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند . ((مدهویا لا)) ستاره یی بود پر استعداد ، توان مند و علاقمند به کارهای هنری ، ولی متأسفانه به جز چند مورد خاص دیگر با کارگردان خوب روبرو نشد . در غیر صورت بدین تردید اویه عنوان یک ستاره افول نایب میسر موقعیت خود را در سینمای هند قلم میکرد . پیرامون دلپ کمار :

فلم اول این هنرمند (جوار - بهاتا) نام داشت و تا آنکه ل فلم ((ملن)) در بمبئی تاکیگن مصروف کار بود . بعد استقلال

نشست ... وید هویا لا ... این خوش ریخت و صاحب اندام متنا - سب و زیبای در خورتوجه بود . آن روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار خنیدید آید . او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدا بند میکرد . کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود ، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود ، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد . در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد برآورد :

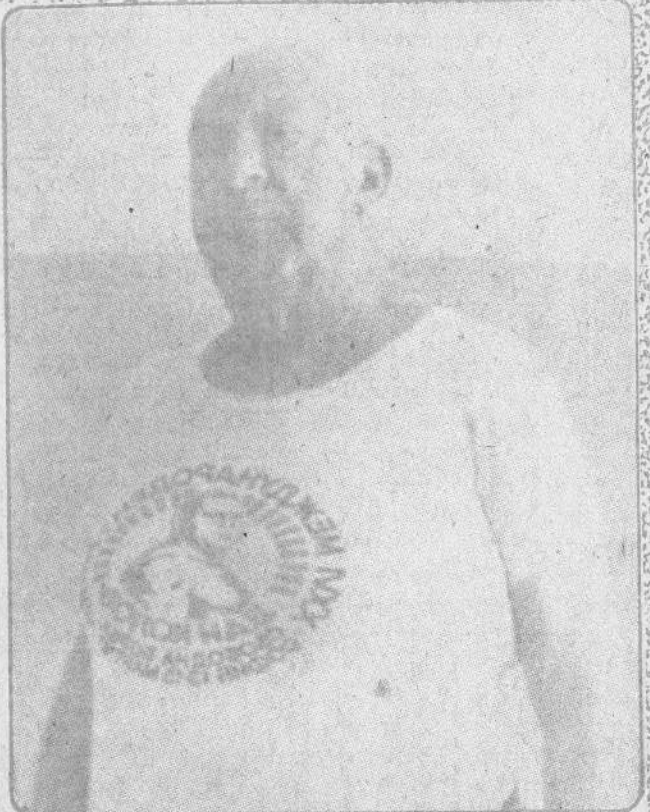
در یک صحنه دیگر فلم ((مغل اعظم)) در ایت چنان بود که پرتوهی راج به حیث یک باد شاه از حرکات ناهنجار (انارکلی) باید آن قدر برافروخته شود که در چشمانش بر - خنیدید آید . او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدا بند میکرد . کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود ، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود ، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد . در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد برآورد :

چراغ خاطرات

موتی لال :

این هنرمند جوانمرد از دوستان نزدیک من بود و کارگردانی رابه مشوره او آغاز کردم . نخستین فلمی را که کارگردانی و فلمبرداری کردم ((گجری)) نام داشت که در آن ((نریا)) و ((موتی لال)) همبازی بودند . ((موتی لال)) - انسان ظریف طبع بود و با همه همکاران با گشاده روی و صمیمیت برخورد میکرد . او انسان صاحب د ستودل باز بود و در موضوعات بسیار پیشی یای افتاده هزاران - کلد ار اخرج میکرد . زنده گسی زناشویی او به علت تضاد های فکری و روانی که فیما بین او و همسرش

او ، دچار حسرت و پشیمانی و افلاس و در به در ی گردید به طوری که حتی فلم آخرینش نیمه ماند و او چشم از جهان بست . فلم نیمه مکل او به دریافت مد الهای طلایی نایل آمد که متأسفانه این افتخار ربه چشم ندید . پرتوهی راج بد راج کپور (پرتوهی) یکی از بزرگان سینمای آن روز بود که در فلم ((مغل اعظم)) او را از نزد یک دیدم و طوریکه لازم بود او را شناختم . این هنرمند خیلی به حرفه اش علاقه داشت . در قلم ((مغل اعظم)) به اقتضای صحنه فلم ، قرار بود



نظام- خلیفه بزرگ پهلوانان ما

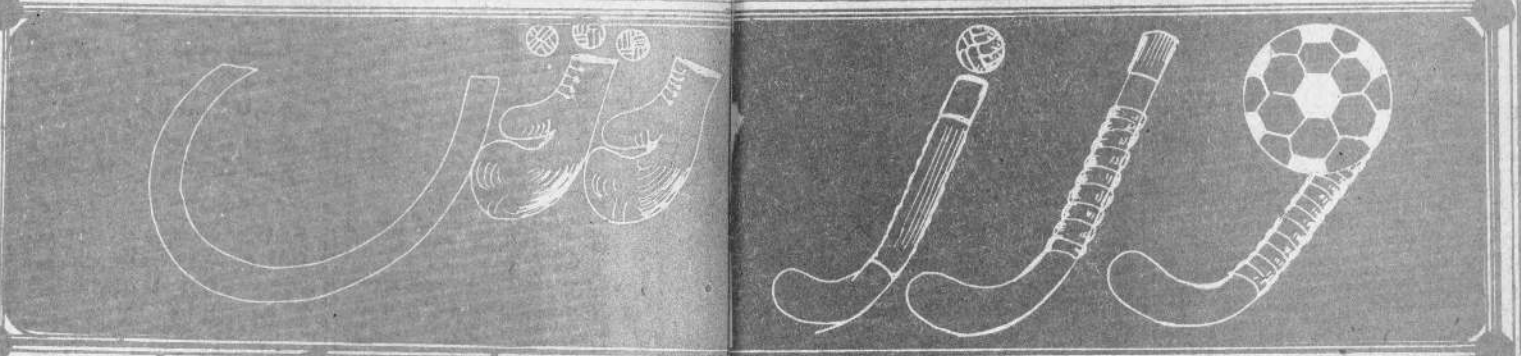
این بار صحبت از پهلوانان شهرویی است که سزاوارند کشتی گیران بوده و هم اکنون نیز خلیفه بزرگ پهلوانان کابل است که کسب یکمورد را این رشته زحمت کشیده و پهلوانی را به حیث پیشه اصلی زنده گیش برگزیده و از نوجوانی زمانیکه هنوز با نرد سال پیشتر ند اشتد به ورزش پهلوانی رو آورده است. از پهلوان نظام میگویند او که ابتدا تمرینات پهلوانی را بر زیر نظر استادش به خلیفه برات شروع نمود و آهسته آهسته نظر به لیاقت و توانندی جسمی خود، پهلوان چیره دستی از آزمون بیرون آمد. در آن وقت استاد با یک ونیم متر قد و نیم متر عرض خانه هایش در حدود بیست و پنج سیور را به آسانی بر میداشت و تاد و تیرین مسافتها انتقال میداد. درین مورد سخنانی هم از خودش می شنوم که میگوید :- در گذشته هادریدها، میله ها و برگداری روزهای ملی مسابقات پهلوانی در بادام باغ، سیاه سنگ و دانه علی آباد به راه میافتاد. در آن زمان من پهلوان قوی پنجه و شناخته شده بودم کتر کسی جرأت میکرد با من روی روی مسابقه دهد و اگر هم چنین کسی پیدا میشد، بر د مسابقه برایش دشوار بود. پهلوان نظام این سابقه دار

نخستین زنان جود و باز

کانوکی از زنان کشور جاپان مؤسس ورزش جود ودر -

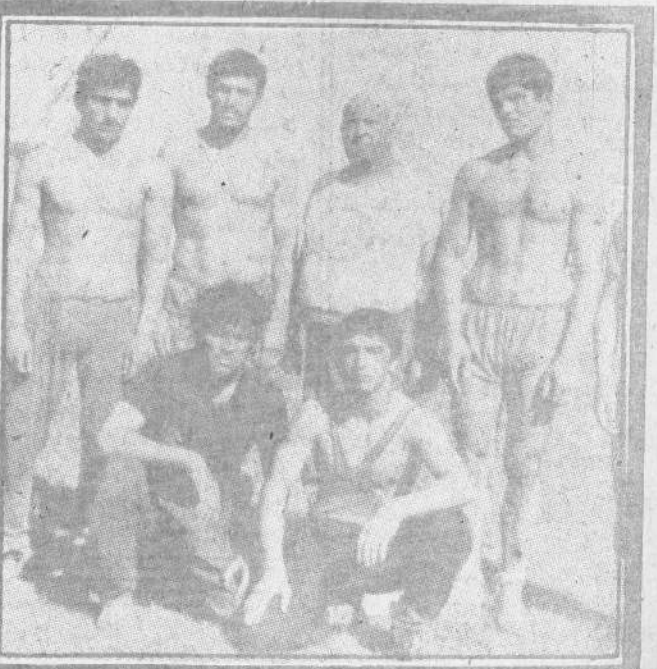
میان زنان است و برای بار اول دختر خویش قوانین جود و را - آموخت. سپس به تعداد شاگردانش افزود و در پی بعد ها یکی از دختران کنایی را به نام ((جودو برای زنان)) تحریر نمود. کانسو تمرینات تجربی جود و را بالایی دختران عملی نموده و ابتکار آن و ترمیمهایی در این ورزش به میان آورد. گرچه ورزش جود و ی زنان در جاپان مانند سایر کشورها به آهسته گی رشد نموده، با آن هم اولین مسابقه جود و ی زنان در سطح جهانی در سال ۱۹۸۰

د ایر گردید. در سالهای اخیر زنان جود و باز جاپانی توانسته در میان دیگر زنان جود و بازمدال طلایی مسابقات را به دست آورند. باید گفت که زنان قادر هستند اکنون در این نوع مسابقات الهیها مانند اسب سواری، قایق رانی و نشان زنی و شطرنج با مردان مسورانه رقابت نمایند و حتی در برخی مسابقات رقص جناسیتیکی پیکنگ بانگ و اکو بایک مردان و زنان به شکل جوهره های ورزشی فعالانه حصه گرفته و همراه مردان افتخارات زیادی را کما می نمایند.



ترین و نام آورترین پهلوان کشور ما که نه تعداد در داخل کشور حتی در خارج هم شهرت و محبوبیت زیادی دارد و از جمیع سفرهای ورزشی خود شرکت در مسابقات جهانی و نتایج آن گفت :- در مسابقات بین المللی که در کشورهای جاپان، ایتالیا، اندونزی، هنگری، چکوسلواکیا، هند، تایلند، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای آسیای دایر گردیده، شرکت نموده و بیشتر مقام دوم، سوم و چهارم را در میان پهلوانان دیگر کشورها احرار - نموده ام و در آنوقت از صد مسابقه در سطح ملی و بین المللی که نتایج پیروزمندان و عالی را کسب مدال ها و دیپلم ها همراه داشته است، شرکت نموده و لقب قهرمانی خود را حفظ نموده ام. پهلوان نظام در مورد همکاری های خود با کیمته دولتی شهرت و روی کار آمدن برخی از کلبه های

آزاد و تربیه شاگردان چنین روشی انداخت :- مدت سی سال میشود که با کیمته دولتی سپورت همکاري دارم، هم اکنون به صفت رئیس فدراسیون پهلوانی و سرتیتر ایفای وظیفه مینام. به تعداد ۶۰ نفر از نوجوانان و جوانان را در رشته پهلوانی تحت تربیه دارم. گذشته از آن با عده ای از کلبه های آزاد که تعداد آن به چهارده کلبه میرسد، در رشته پهلوانی همکاری مینام و اگر خود ستایی نشود تا اکنون هم به تربیت بیش از هزار نفر شاگرد نیز همت گماشته ام که هر کدام ها اکنون پهلوان نخبه و محبوب کشور ما اند که در سطح ملی و بین المللی بحیث چهره های موفق و ممتاز شناخته شده اند. پهلوان نظام به پاسخ این بقیه ۹۲



آشنایی با ستارهگان ورزشی جاس قهرمان پرتاب گلوله

اولف تیرین از چهره های موفق ورزش پرتاب گلوله از آلمان دموکراتیک است و در سال ۱۹۸۹ به موفقیت های چشمگیری در ورزش پرتاب گلوله دست یافته و به مقام قهرمانی نایل گردید.

اولف که ۲۷ بهار زنده گسی را سپری نموده و در شهر زیبا - برلین زنده گی میکند ۱۹۵۰ (یک متر و نود و پنج سانتی) قد دارد و ورزش به ۱۲۰ کیلوگرم میرسد و در رشته اقتصاد تحصیل میکند. چنانچه در سال ۱۹۸۲ او با پرتاب گلوله به فاصله ۲۲٫۶۲ متر و بار دیگر در سال ۱۹۸۹ با پرتاب گلوله به فاصله ۶٫۲۳ متر توانست رکورد جهانی را قلم سازد.

اولف تیرین نخستین ورزشکار جمهوری آلمان دموکراتیک بود که در بازی های جهانی سیل مدال طلا را کسب نمود. او در این مسابقات به شکل غیر منتظره و خیلی دراماتیک توانست در فاینل به مقام قهرمانی دست یابد. اولف تیرین از دو واج نموده بدریک بر میخشد و در یکی از مصاحبه هایش میگوید :- من همیشه کوشش نموده ام تا در همین رشته ورزش به کار ادامه دهم.

علاقه زیادی دارم که از تاجا - رب سایر ورزشکاران این رشته نیز چیزهایی بیاموزم تا این تجارت بون را در اجرای مسابقات به کار گیرم.

موتور سیکل سوار کوچک

در کدام سن میتوان موتور سیکل رانی نمود؟ کابوتا الماش - کود که پنج - ساله هنگری به بهترین شکل

موتور سیکل رانی مینماید ۱۰ ار در مسابقه بین المللی (مینی موتور سیکل) به حجم ۵۰ سانتی متر مکعب (سی سی) کوچکترین اشتراک کننده بود. این مسابقه در اطراف شهر بوداپست صورت گرفت.

هندبال آبی

تیم ملی هندبال اتحاد شوروی در مسابقات اروپایی بر قهرمانان یوگوسلاویا و آلمان قدرال سبقت جست. درین ارتباط تیرین تیم در مصاحبه خود گفت :- هندبال آبی مراحل رشد و تکمیل خویش را میپیماید. به نظر من، در این نوع بازی روند گولکیر مهتر می باشد. گولکیران سرنوشت مسابقه را تعیین میکنند. ضمناً تغییرات در قوانین و مقررات این نوع بازی به میان آمده است. حالا بازی گان صرف ۲۵ ثانیه توپ را نزد خود نگاه میدارند و متخلفین مدت ۵ ثانیه اخراج میگردد. این گونه نوآوری مجریان مسابقه را فعالتر و پنامیک گردانیده است.

یونیورسایف ترین تیم ملی واتر پولو اتحاد شوروی میگوید :- ورزش واتر پولو یکی از بازی های سریع و پنامیک است و در آینده د لجسب تر خواهد گردید. زیرا بازیکنان از نقطه نظر تکنیکی مراحل رشد بعدی خویش را به صورت انفرادی و کلکتی میپیماید.



تربیت نواز

ترتیب آموزش نواز

نوازندگان محترم موسیقی شما زیاد کلمه (سر) (لی) (و) (فال) را شنیده اید. وقتی کلمه موسیقی به میان آید سه کلمه فوق را با خود دارد. یعنی اجزای حد و جدا نواز موسیقی اند. اگر سخن از موسیقی کلاسیک است یا لایت و اگر از موسیقی شرق است و یا غرب، عناصر فوق را شامل است. اگر باریجه آهنگی (سر) یا (لی) نداشته باشد ویژه کسی موسیقی را از دست میدهد.

سر: کلمه سانگرت است به معنی آواز مؤثر که گوش انسان را را نیک بیندیرد. و یا به عبارتی دیگر: هرگاه شمار اهتزازات یک نوازنده صدادری واحد زمان منظم باشد در نتیجه آواز طنین دارد و مقبول به گوش می رسد که آنرا ((سر)) گفته می توانیم و هرگاه ارتعاشات نامنظم باشد آواز بدون طنین و ناخوش آیند است که آن را بی (سر) میگویم. مانند آواز مرکب، زاغ و چکش کاری - آهنگران و غیره.

اما در موسیقی آواز بعضی از سراینده گان یا آله موسیقی بعضی از نوازندگان یا کم سر و نوازندگان که بی سر مطلق به آن گفته می توانیم.

هرگاه آواز یک خواننده معیار تعیین شده نوازندگان یک نواز را بپوشد یا نوازنده از نوازنده نوازند در نتیجه آواز موثر خود را در گوش شنونده از دست داده و شنونده بی تفاوت به آن گوش میدهد و در بعضی خلق تنگ میشوند. طوریست که اهتزازات یک سبک یا اکاوی وسطی به اثر تجربه فزینی قرار نگیرد تعیین شده:

- ۱- سا ۲۴۰ نوازندگان
- ۲- ری ۲۷۰ نوازندگان
- ۳- گ ۳۰۰ نوازندگان
- ۴- ۳۲۰ نوازندگان
- ۵- ۳۶۰ نوازندگان

۶- د ۴۰۰ نوازندگان

تانبه

۲- نو ۴۵۰ نوازندگان

تانبه

۸- سا ۴۸۰ نوازندگان

تانبه

هرگاه آواز یک خواننده با یکی از هشت نوت فوق تماس کند و لی صیار را بپوشد نکتد مثلا آواز کم سر باشد به عو ۲۴۰ نوازندگان

نوی در تانبه در (سا) ممکن است ۲۳۵ یا ۲۴۰ تانبه باشد این آواز کم سر است و هرگاه اگر ۲۴۰ یا ۲۵۰ نوازندگان در تانبه باشد سر بالا است که در هر صورت آواز خواننده ضعیف و مستلزم تنه های شاقه می باشد.

تفاوت کم نوازندگان هارناظر به معیار اصلی آن صرف موسیقی دانان یا تجربه و آنانکه گوش سر عالی دارند تشخیص می نمایند.

ولی مردم عادی به آن بی تفاوت می مانند و اگر تفاوت زیاد باشد شنونده های عادی را این نوع باریجه های موسیقی خلق تنگ و معیانی می سازد و موسیقیدانان سر فم حتی سالون کسرت را ممکن ترک کنند. آواز یک خواننده وقتی سر مطلق پیدا میکند صدا از خود جوهر یا جواهری تولید کند و شنونده را صرف نظر از آن که امور شعری آن را بداند یا نداند یکی از حالات حزن یا نشاط بدهد یا موقع شنیدن شنونده را وجود ثانوی ببخشد.

یادداشت: نوازندگان هابی که در بالا مطالعه گردید هرگاه به ترتیب هر کدام آن را در همان زمان یک تانبه ضریب و کید یعنی دو چند اهتزازات هر سر مشك (آزید) یا بالایی را میدهد و بر مگر اگر هر کدام آن را تقسیم دو کید یا بزم در یک تانبه واحد شمار اهتزازات سبتک (بم) و یا چپ پیرده (سا) را که شروع کرد بدیدد شما می توانید به همین ترتیب نوازندگان هابی سبتک های زیر ترمیم ترابند و کید اما به شرطیکه اهتزاز

بطرف هم از ۴۰ نوازندگان در تانبه کم نشود و از ۲۰۰۰ نوازندگان در تانبه زیاد نشود که قابل شنیدن از نظر فزیک صوت نیست.

نوازندگان هابی نوت ها امروز معمولاً در پروگرام سازی موسیقی توسط کمپیوتر مورد استعمال دارند که امیدوار است در آینده های نزدیک کمپیوتر های خانه های وارد و تواج بیاورد.

در صورتیکه نوآموزان محترم موسیقی از روی تعقیب این سریال تدریسی را داشته باشند باید با حوصله مندی نکات ذیل را در نظر بگیرند تا هنرنمایان (سر) و (لی) را بیابند و سواد موسیقی را فرا بگیرند:

۱- هارمونی های آلات در یک موسیقی را اگر در یاد و یا نوازند باید برای سر کردن به نغز آن بدید و بعد از سر نمودن از آن مراقبت جدی نمایند.

۲- در آثاری نواختن بکه به اندازه ضرورت بزنند زیرا فشار زیاد هوا داخل دهانه هارمونی بعضا هارمونی ها را زود بی سر می نماید.

۳- آله موسیقی مورد نظر خود را بعد از سر کردن صرف برای خود تخصیص میدید یعنی به اصطلاح (هر دسته) نوازند از شنیدن موسیقی های بلند و گوش خراش که حتما بی سر می را در تانبال دارد خود داری کنید.

۴- از شنیدن نیت های کله که کیفیت خود را از دست دادند و تأثیر یکار در های که موثر آن سرعت مناسب را ندارد و صدا را بی سر می سازد محمولو نمی نمایند.

۵- در ترمین روزمره تفاوت سر های کویل و تیور یعنی خفیف و تقیل را با دقت به خاطر بسپارید.

۶- در صورتیکه آواز خوانی میکنید با حوصله مندی کامل روزمره قبل از ناشتای صبح و شستن دهن آواز را با یکی از آلات سر شده ترمین بدید البته در نوت های پایین تار ششما ی صوتی گلر آماده گردد.

۷- با مراعات نقاط فوق هیچگاه

نوا موز د لښرد نيمگړد و ډير عکس
ار تقا مينايډ .

لسي :

لي عبارت از حرکات منظم
اجسام به درجات مختلف سرعت
مينا شد . و بيا به عبارت ديگر :
لي پدیده طبيعيت که شما در
طبيعت زياد آن را پدیده وحشي
نموده ايد . مثلا حرکات منظم
نظام شمس يعني به صورت منظم
تبدیل روز به شب ، تبدیلی فصل
فصول ، ماه هاي قمری ، حرکات
منظم قلب ، رفتار يک خواست ساعت
و صدها مثال ديگر :

اگر موسيقي را راجع تصوير
کنم . (لي) روح آن را گرو موسيقي
را (روح) فرض کنم ، لي (جسم)
آن است .

داشتن (لي) غالبا در انبیا ن
نظريست و کم اتفاق مي افتد که
کسي باشد ، البته مشوره
استاد در اول ضرورت است .

هر شاگرد نوا موز اولين در صومو -
سيتي را زير نظر استاد بالسي
شروع ميکند . مثلا اگر شما به ترتيب
برده هاي هارموني را از جبهه به
راست شروع از (سا) بنوازيډ
به ترتيب صدا صعود ميکند چون
زمان لازم است که کلک شما از
يک برده به برده هيجوار برويد
ولو هر قدر زمان خورد و لحظه بي
باشد ، با آن هم وقت ضرورت
است باد رنظرداشت اين وقته ها
يا لحظه هاي بسيار کم و بلاشتن
به برده هاي دري به گراف
زير توجه فرماييد :

اگر گراف اين صدا هاي بيهم
را در ذهن تصوير رسم کنم ، در
نتيجه شکل يک زنجيره را خواهد
داشت زيرا همين لحظات کوچک
گراف صدا را از خط مستقيم پهنيده
تبدیل ميکند . پس اگر ارتفاعات
يا خيز زينه را مبر قبول کنيم
افتاده هاي زينه عبارت از (لي)
مينا شد . ولازم ويلزم يک ديگر
اند . لذا به هيچ وجه اگر
صدا به شکل خط مستقيم نزول يا
صعود کند ، ويژه هي موسيقي را
ندارد .

به ارتباط يک پارچه آهننگه
فرق با لي وي لي قرار ديم
است :

وقتي شما هارموني به ربه ترتيب
از (سا) به سوي راست
بنوازيډ . مثلا :

سا . ري . مي . ما . ده . ني . سا
وقتي کلک شما از (سا) به ري
ميرويد و از (ري) به (مي)
و همين طور تا آخر اگر همين
لحظات خورد که شما را مجال
ميدهد که کلک را به سر هلسوي
آن ببريد ، تا اخير با هم مساوي
و يک خواست باشد ، شما با لي کار
ميکيد و در غير آن بي لي استيد .
همينطور در يک پارچه آهننگه
معمولا شما پدیده با شيد که
نوا زنده ها لي را همياري باشم
ميکند و بيا به اصطلاح ميگيرند

ويا اگر طبله نوا زاستيد در نظر
ميگيرم تال تيتال را که داراي
۱۶ ضرب است :

نا - دن - نا - نا - نا - دن
دن - نا - نا - تن - تن - نا -
نا - دن - دن - نا -

بين ۱۶ الفاظ فوق يانزده فاصله
هاي زماني خورد موجود است .
يعني طبله نواز (نا) اول ربه
طبله ميکيد يک لحظه زماني خورد
موجود است که (دن) را به

تعقيب آن ربه طبله بکويډ . اگر
همين زمان هاي لحظوي يکوا -
خت و مساوي در نظر گرفته نشود
تا اخير ، طبله نواز با لي است .
يعني اگر نواختن ضربه توسط
طبله نواز در اول صوم بود ، سا
اخير به همان حال محکم شود و اگر
بطي است همچنان بطي و يکوا -
خت بين ضرب ها نگاه شود .

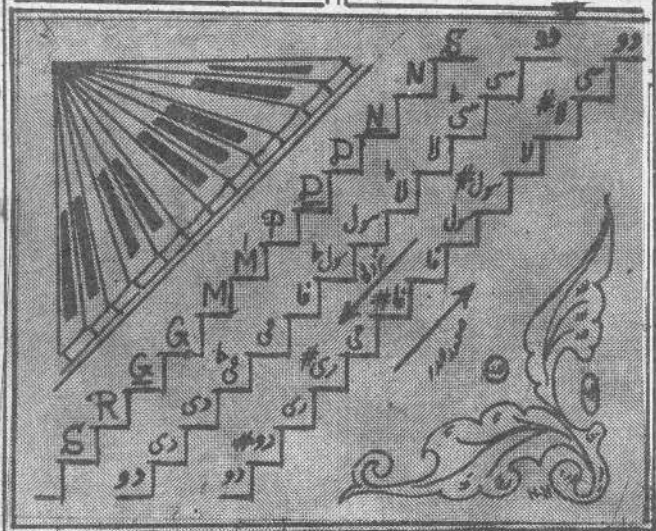
اين يک خواختي زمان با لحظه هاي
خورد را در نواختن اگر مراعات
و عادت کيد شما پدیده شکل با
لي خواهيد بود .

تال :

صنعت ريتيك است که توسط
موسيقيدانان قالب شده ميدهد
آن از حرکت يک قلب سالم گرفته
شده يعني قلب ما داراي تال
دو ضربی است (که به دو ضرب)
واحد قياسي تال در دهند ماسره
يا  و يا ضربان است .
الفاظي که توسط طبله نوازان
گفته ميشود ، الفاظ صدا دار -
استند که مفهومي ندارند .

(تال) ، خلاف (لي) که
پدیده طبيعي بود کسي و -
صنعتي است که بايد آموخت .
هر (تال) در خورد (لي) را -
همراه دارد .

تال هادر شرق اقسام زياد دارد و
بعضا فوق العاده معلق اند که
اجراي آن بدون استادان فن ،
توسط اما تيزان دشوار است . اگر
شماره هاي ضريان با ماسره تال ها
طاق باشد ، تال مذکور مشکل و
اگر جفت باشد ، ساده تر است .
در بخش آينده صورت تدريس
طبله تشریح خواهد شد .



ترجمه از: حسن نیر

سیاسی از اسرار

چون بجهت سیاسی که
امیرانوی بزرگ را بنانهاد

نمایشگاه‌های در
واشنگتن

درواشنگتن نمایشگاه‌ها و
تیموریان را به عنوان اسلام با-
گذاری یک نمایشگاه بزرگ از برای
می‌کنند.

حتی در زمان حیاتش، دست
آورد ها و پیروزی‌های تیمور،
اسطوره‌ای و افسانه‌ای بود. مثلاً
باچه سوت تکان دهنده
و نیرومندی شکست انگیزان چوآن
بیچمه سده چهاردهم از سلاطین
ترک و مغول که فرمانروای فارسی
شد نیروهای خود را برقی آسا
از ناتوانی در غرب تا مرزهای
چین در شرق رهبری کردند،
تا (۱۳۷۰) امپراطوری وسیعی
شبه قلمرو تحت فرمانروایی
نیایودن جنگیزخان را تشکیل





کرده بود.
 با همان نیرومندی و زرنگی
 که از خود در میدان نبرد تبارز
 میداد، تیمور (۱۳۳۶-۱۴۰۵)
 که بنام تیمور لنگ معروف است
 به راههای رو آورد که در سرزمین
 های تحت تصرف خود، جاودانه
 بماند.

با ایجاد پایتخت در سمرقند
 آسیای مرکزی، وی پروژه‌هایی
 وسیعی را رویدست گرفت
 از جمله اعمار چندین مسجد که
 نمونه‌های خوب هنر بهری
 بشمار میرود.

تیمور به شیوه‌های نیمه چادر
 نشینی در دامان آسیای مرکزی
 بزرگ شده بود اما در مقام رهبری
 مناطقی که در آن مسکن گزین شده
 یعنی در مناطقی که سنت‌های
 فرهنگی فارسی نفوذ و سیطره خود را
 داشته او با نهاد های اسلامی
 به تمار آمد. تیمور ازین هنر بی‌اتردستی
 استفاده کرده و از هنر متصرفات
 خود بحیث وسایل و ابزار تحکیم

قدرت و مشروعت جا و جلال
 خود استفاده نمود. تاثیر ایدار
 و دوام دار این خانواده بر هنر
 اسلامی در هنر و فرهنگ فارسی
 در سده پانزدهم جالب توجه
 است. موضوع و هدف نمایشگاهی
 را تشکیل میدهد که در همین روزها
 در گالری ارتو سکلر در انستیتوت
 سمیت سونیاد ر واشنگتن
 در دست تهیه است. نمایشگاه
 بتاریخ ۱۳ اگست (۲۲ -
 اسد) گشایش خواهد یافت.
 راهی را که تیمور در پیش گرفت
 چنان معیارهای را ایجاد کرد که
 برای نسل‌های بعدی معیار
 های اساسی، تزئین و ساختن
 و مهندسی در اسلام شد.

در حالیکه در دوره رنسانس
 اروپا تیمور را فاتحی می‌شناختند
 ختنده که خوابها و آرزوهای
 بزرگ را از طریق کار زار بر حانه
 نظامی تحقق می‌داد، وی -
 توانست بر انکار نیکولو ماکیاوولی
 در رابطه با سیاستداری اثر
 گذارد و کرسٹوفر مارلووی را بر
 انگیزت تا ((تیمور لنگ کبر))

میدها اثر دیگر نمایش گدا -
 شته شده است. این کتابخانه
 شاهي پایه بیان دقیق تشر
 و رکشاپ هنرمندان و صنعتگران
 شامل آشیای تزیینی کتابهای
 مصور، طرح‌های مهندسی
 و سایر کارها برای دربار است.
 در همین جا بود که زبان هنری،
 رنگ و خط، رشد یافت
 و چنان گنجینه هنری را بوجود
 آورد که شایسته حراست و حفاظت
 است.

گرچه خانواده تیموریان که
 در سال ۱۲۷۰ بنیان گذار
 شده بود بالاخره در ۱۵۰۷ -
 فروپاشید اما تاثیر آن بر هنر
 اسلامی تا امروز ادامه دارد.

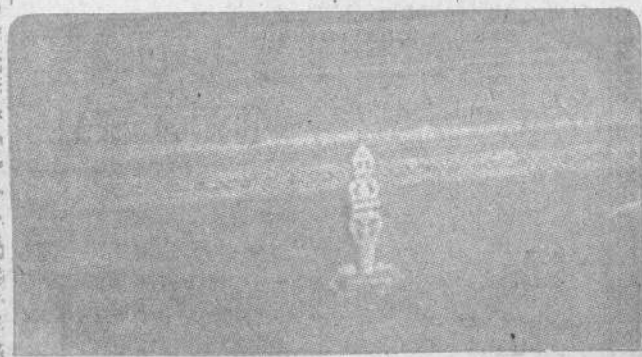
(۱۴۱۱) و یک یکس چوبی
 ساخته شده از چوب سندل که
 یکی از ظرف‌ترین نمونه‌های کندن
 کاری در مصر حاضر است.
 از عهد الخ بیک نواسه تیمور
 که فرمانروای سمرقند بود نیز چنان
 بدیده‌های هنری بی‌مانند
 که نمونه کیفیت عالی صنعت
 و معیارهای بلند هنر و تصورات
 هنری جهان اسلام در سده
 پانزدهم است.

درین نمایشگاه قیمت‌های
 از دیوار یک مسجد مزین با آیات
 قرآن نیز چشم بیننده را بخود
 می‌دوزد. نمونه‌های زیبایی
 خط‌نویس، هنر سرامیک، تصاویر
 و نقاشی‌ها از کتابخانه فرمان
 رویان عهد تیموریان در جمله

(۱۵۸۷) یعنی نمایشنامه
 ایراج‌وجود آورد که نقش‌اساسی
 را در شکل‌دادن روش‌ها و سر
 خورد های غرب بسوی جهان
 اسلام پرمسند. سایر
 هنرمندان غربی مانند جورج
 فریدریش هندل و الساندر -
 سکارلاتی که از آهنگسازان معروف
 بودند و شاعر شناخته شده ادگار
 آلن پو بعد تر در جاودان شدن
 تیمور هم بحیث فرمان‌میدان
 نبرد و نیز بلای آسمانی که ثبات
 اروپای غرب را تهدید میکرد
 کمک کردند.

گلن لویج کارشناس هنر
 شرق نزدیک در گالری سکلر
 میگوید: ((تیمور بخش‌هایی
 از جهان را با وختت زیر و زیر
 کرد، اما هنرمندان را نیز در
 چنان راهی به کار انداخت که
 بیان هنری را در همه جهان
 اسلام تغییر دهد.))

مظهر این دست‌آورد حیرت
 آور است. صفحات جلد‌های مصور
 قرآن کریم و تاریخ‌های برآز -
 تصویر یوسف و زلیخا، بوستان
 سعدی و تصویرهای از اسکندر
 سلطان ابن عمر، شیخ شیراز



مردی می میرد

فدا، محکمه آماده می گیریم.
 خیال طرح قصرهای
 آلا، روزها را می رخنم و توقع
 میروم که بافتح نامزدی ازین
 حیوا، نده زمینه آن برایم
 میروم خواهد شد که مرد آرزوهایم
 را بیا بیا، مگر به ناگهان این
 رویاهای زودگذر که کابوسی میدل
 شد نامزد، مرا نه به خانه ما بلکه
 بجای دیگری برد، با توقف
 موثر در یکی از سرک های فرعی
 شهرنو سلسله خیالاتم ازهم
 گسخت، همزمان با آن، دست
 قوی او گلویم را فشرد و

بقیه از صفحه ۲۳

سرك خلوت بود و هیچکس در آن
 نزدیکی هادیده نمی شد تا
 بدادم می رسید و سرخورد سال
 مکنی که از کارماری می شدند سر
 گویی تکان گفتند: ببین که
 دختر را دوداده، بعد یکی از
 آنها به روی سرك تف انداخت
 و به راه خود ادامه دادند.
 را نامزد، مرا به خانه بی آورد و
 در آنجا در باغچه تن نهال گما
 را فرس کرد، از درد و غصه
 بزواک فریاد هام در دل دیوار
 های اتاق طنین می انداخت
 و نگرهای اشک از گلبرگ های

نوشگفته رخسارم رنگ خوشی را -
 می شست.
 او از شام تا بام توسن کامرانی
 راند سحرگاهان حین ترک گفتیم
 چند قطعه نوت (۱۰۰) افغان -
 نیکی را بیقریام گذاشت و گفت:
 (اینگ های درناسته ات) با
 ادای این کلمات در را عقب سرش
 بست، سپس با صدای موثرش
 یکجا در پیچ و خم های کوچه ناپدید
 گردید، در سکوت مطلق اتاق
 صحنه بد فرجام نامرادی روی پرده
 تصورام جان گرفت، حرکت قلبم و
 بویه زمان هر دو به کدی گرایدند

انقلاب در علم

بقیه از صفحه (۴۵)

گذشته از این، از دو سال پیش دانشمندان که به نتایج جالبی
 دست پیدا کنند تا ۵۰ درصد حقوقشان پاداش می گیرند، دستخورد
 هابه طور متوسط ۲۰ درصد افزایش یافته اند.
 کدام محورها نیست در شوروی از حجت بیشتری داشته باشد؟
 همان طور که می دانید جریان پژوهش در سراسر جهان سیس
 تقریباً واحدی دارد، ولی ما یک مشخصه خیلی بارز داریم و آن
 این است که در پژوهش تئوریک و مسائل صیانت و فیزیک و برخی از شاخه
 های زیست شناسی و... خیلی قوی هستیم اما در پژوهش تجربی
 در جامی زمین، ازین رو هدت ما ادامه تلاش در قلمرو پژوهش
 تئوریک و تلاش شد به تدریج زمینه های انفیرماتیکی و مواد و تکنو
 لوزیهای زیستی (بیو تکنولوژیها) و منابع زمینی و... است. امروزه
 چهار برنامه برای ما از حجت بیشتری دارد که یکی از این برنامه
 هار همه می دانند، مریخ.

یکی دیگر از مشغولیت های اصلی ما اکولوژیست ها تاکنون چند بار
 در فرنگستان درباره مسائل مربوط به مدیریت آبها و حوضه های
 خیلی غنی داشته ایم. تا به امروز تصمیمها را عمدتاً بوروکرات ها
 می گرفتند و تصمیم شان اغلب با اعتراض شدیدی اکولوژیست ها
 و شوروی شد، چون شوروی اکولوژیست های خیلی برجسته
 و خروشی دارد. اما اکنون اکادمیسین ها هم صدایشان بلند
 شده است. برایتان مثالی بزنم. لنینگراد پیوسته با طغیان
 آبهای رودخانه نواوو به روی می شود و مدت ها بود که صحبت از این
 می شد که برای حفاظت از شهر، سد ساخته بشود اما اکولوژیست ها
 با این برنامه مخالفت کردند و از پیآمدهای زیانبارش بر تعداد
 اکولوژیکی ناحیه آبراز نگرانی می کردند، تصور ما بر این است که
 بشود هم سد ساخت و هم محیط زیست را حفظ کرد. با وجود این
 ما خواستار آن شده ایم که مهلت بیشتری برای تصمیم گیری داده شود
 تا اطلاعات بیشتری گرد آید. بعد شرایط مان را بگذاریم.
 خواست ما این است تا جایی که ممکن است مسائل اکولوژی
 را در چارچوب برنامه هایی بین المللی حل کنیم، زیرا بقای
 کره زمین به اکولوژی وابسته است. ما پیشنهاد کرده ایم برنامه
 بررسی اوزون به جنویگان محدود نماند و به شما لگان نیز گسترش
 یابد. همچنین پیشنهاد کرده ایم در ماهواره های هواشناسی
 ام نگی دستگاه های شوروی و در ماهواره های شوروی دستگاه های

امریکا بد نیز نصب شود.
 گذشته از اینها ما بلیم به علم اجتماعی و انسانی توجه بیشتری
 شود.

ایا سیستم منتهی شوروی که کار بر اساس برنامه های ازینشند -
 وین شده را مورد تاکید قرار می دهد با حسن کارکرد پژوهش مغایر
 نیست؟
 البته، و این واقعیتی است که همه پژوهشها برنامه پذیر نیستند.
 از این رو باید به پژوهشگران اجازه ابتکار داده شود. از این رو -
 تصمیم گرفته شده است که انستیتوهای پژوهشی در چگونگی خرج
 کردن ۳۰ درصد از بودجه شان کاملاً آزاد باشند. انستیتوهای
 می توانند در موضوعهای پژوهشی ((درارای رسك)) مسابقه
 برگزار کنند و از دانشمندی که در این زمینه ها کار کنند خواسته
 نخواهد شد فوراً به نتیجه برسند. خواست ما استقرار نظام نوینی
 است که در آن، برنامه ریزی مانع از جوشش افکار نشود.

مسئله مهم دیگری نیز با انستیتوهای پژوهشی داریم. حقیقت
 این است که تا به امروز انستیتوت به شیوه خودش کار می کرد، برای
 خودش قلمرو خاص و از حجت های خاص داشت. ما می خواهیم
 به این بی سروسامانی پایان دهیم، انستیتوهای را به کار مشترک
 و حتی رقابت برانگیز و حتی گاه به واحد های کوچکتر و انعطاف
 پذیر تقسیم کنیم.

ایا منظورتان ایجاد انستیتوهای پژوهشی جدید است
 که چه از نگاه، شیوه کار و چه از لحاظ موضوع تحقیق بدیتر -
 باشند.

عجالتاً نه نخستین هدف ما این است که آنچه راحت از نو
 سازمان بدیم. اما اتکال انستیتوهای فرنگستان و حتی خود
 فرنگستان می تواند از این پس به گروه هایی از کارشناسان
 باشد که روی موضوعهای پژوهشی دقیق و مشخصی کار کنند. لازم -
 نیست که این کارشناسان رشته شان هر چه باشد، تابع فرنگستان
 باشند. درین گونه موارد مدبران انستیتوها قرار دادهایم
 از نوع حقوقی خواهند بست. از طرف دیگر انستیتوهای اجازه پیدا
 کرده اند تعدادی دانشجوی محط بالا بگیرند و در جهت
 از حجت های تازه شان تربیه کنند. این کار قبلاً ناممکن بود
 و در نهایت این دلیل که هزینه تحصیل دانشجویان را می پرداخت

افتاده دایم، اتاق آتشد از بوی
چرس بود و لم رابه هم میزد. از
جام برخاستم و به طرفد روازیراه
انتادم مگر لحن امرانه و تحکم آمیز
مرد، مراد رجای میخکوب ساخت
نزد یک آمد، رویوم قرار گرفته و
گفت: (برند) گک زیبا کجا میخواهی
بروی به سرت پول داده ام نه
سنگدل) آنگاه خود شرابروم
انداخت.
البته شرح رویداد های این
خانه که تم گواه آنهاست مواربر
اندادم راست میسازد، این -
هیولای غرق در نشه چرس به
کامیگری خود بسنده نکرد و دو -

ستان چرس اشرا نیز دعوت
مینمود تا وحشیانه زمین گام بگیرند.
در روزهای اول از نگاه های
هوسالود و بدجنسانه آنها
سرخ میشدم، عرق میکردم مگر
پس از آنکه بیکر برهنه و نیمه
برهنه ام از آغوشی به آغوشی
کشیده شد شرم و حیا آهسته
آهسته از من فاصله گرفت دیگر
نه از شرم رنگ سرخ گشت و نه از
حیا عرق کردم، معصومیت، اصلیت
و شخصیت در زیر انبارهای سیا
کاری مدفون گردید.
بقیه در صفحه (۸۰)

بدنم از خستگی بیروح مینمود و
پاها ام از کزختی دراز شده
نمیتوانست سرم دور میخورد و همه
چیز در نظرم به گونه قیر سیاه
مینمود، تمیز شب و روز از هم
خود آگاهم زایل شد آنوقت اتاق
دور سرم چرخید و از هوش رفتم.
وقتی که دیده کشودم خود را
در یک خانه محقر تاریکی بربک
جاریایی یافته که لحاف چرکین
مندرسی را روی آن گسترده بوده
دود و تعفن فزای اتاق را فرا
گرفته بود، درابتدا تصور کردم
که در حالت رویا به سر میبرم مگر

با سرفه مردی که در گوشه جلم
میکشید حقیقت جانگاہ یکبار دیگر
در برابر دیده گانم قد برانداخت
مرد همینکه متوجه به هوش آمدنم
گردید به سوم پیش آمد در برابرم
زایوز و بدستش را روی پیشانی
تپالودم گذاشت از تماس دستش
به پیشانی ام تکان خوردم دستش
را پس زد خنده و وحشتناکی لبان
کلفتش را از هم جدا ساخت و در
آستانه دهن بد بوشش دندان
های زرد و کرم خورده اش نمودار
گردید، وحشتزد و سوبیش
نگریستم زیرا خود را در جنگ گراز

انقلاب در تکنالوژی

حقانحصاری سمت های آموزشی آنها را داشت، مادر فکر ایچا د
احتمالی شبکه ای از پژوهشگران قرارداد می نیز هستیم، اما در این
مورد با مسئله خاصی روبه رو هستیم که در اتحاد شوروی جنبه هام
دارد، مسئله مسکن گاه برای یک آبارتمان خصوصی باید تا ۱۰
سال انتظار کشید، اما چاره ای جز حد این مشکل تا سال ۲۰۰۰
نداریم.

ناظران خارجی بارها گوشزد کرده اند که آزمایشگاه های -
شوروی از نظر تجهیزات فقیرند، آیا تصویری کنید بتوانید به
سرعت بر این مشکل فایق آید؟
کمبود تجهیزات کوچک و متوسط حقیقتاً یک مسئله مهم است
و بد پختانه کاری از دست ما ساخته نیست، این مشکل را صنعت
باید حل کند، چون از یک طرف تولید خیلی پایین است و از طرف
دیگر عم اهل صنعت عادت کرده اند تجهیزات موجود را ولوسه
در دشان نخورد برای خودشان نگه دارند، خوشبختانه بایسترو
یکتا داریم که کم به سوی خود کفایی مالی صنعت پیش می رویم
و همین قلعه تا باید موجب تسهیل سریع وضع شود، چاره ای هم
جز تسهیل وضع نیست، چون ما یلیم در درجه اول وسایل سوخت
خودمان را بخوریم.

حتماً سوال جدیدتان راجع به کامپیوتر است، خوب، پیش
از آنکه شما سوال کنید من جواب خواهم داد، ما باید در ۱۹۹۰
یک میلیون و یکصد هزار کامپیوتر اختصاصی تولید کنیم (یا کامپیوتر
شخصی -) و بناسنت ۴۰ هزار تا از این کامپیوتر ها به
دوره متوسط نیز برسد، برای تقسیم بقیه هنوز برنامه دنیقی
نریخته ایم، فرهنگستان نیاز مملکت را از این نظر بررسی کرده است
اتحاد شوروی به ۱ میلیون کامپیوتر اختصاصی نیاز دارد و بنا بر این
چاره ای جز افزایش تولید نیست.

در مورد کامپیوترهای متوسط و بزرگ هم باید بگویم که هنوز بر
تولیدشان کاملاً مسلط نیستیم، برای خودمان دو سال محلت
گذاشته ایم تا مسائل مربوط به اتوماسیون و شکل بندی ()
های تکنیکی را که همچنان برای پتان مطرح است حل کنیم، با وجود
این، بناسنت تا آخر امسال (۱۹۸۸) کامپیوتری دریافت کنیم بسا
قدرت یک میلیارد عملیات در ثانیه.

دخالت فرهنگستان در پرورش پژوهشگر به چه شکل است.
مسئله در این مورد هم بسیار پیچیده است، چون نظام آموزشی
از فرهنگستان مستقل است و فرهنگستان هیچ دخالتی در پرورش
کاد رها ندارد، تأدیر زمانی اعضای فرهنگستان به موازات کار
شان در دانشگاهها نیز تدریس میکنند، اما این وضع چنان
آشوبی را از نظر تعداد مستعاضمیزان دستمزدها ایجاد کرده بود
که خروشچف به آن پایان داد، البته برخی از اعضای اکادمی به
تدریس ادامه دادند که خیلی خوب بود اما حق التدریس بودند
امروزه خواست ما این است که دانشمندان بخشی از اوقاتشان را
صرف تدریس کنند و در درجه اول بهترین دانشمندان، اما
خب مسئله این است که عجلاناً کار آموزشی تکمیل است و برای
حل این مشکل دست کم ۵ سال وقت لازم است.

حدود ۵ درصد از کل پژوهشهایی که در اتحاد شوروی انجام
می شود زیر نظر فرهنگستان است و این مقدار برای آنکه تلاشهای
فرهنگستان برای بازسازی برکن نظام پژوهشی اثر گذارد، بسیار
کم است، پس چطور است که این قدم مطمئن و امیدوار به نظر
میرسد؟

اول اینکه باید به این نکته توجه داشته باشید که این ۵ در
صد به کل پژوهش بنیادی مربوط می شود، و گرنه پژوهش
بنیادی در عالی ترین سطح در آزمایشگاههای فرهنگستان ادامه
دارد، پژوهش کاربردی، یعنی ۹۵ درصد مانده کار پژوهشی
به شاخه های گوناگون اقتصاد ملی پیوند خورده است، بنا بر -
این فرهنگستان در راس تلاش پژوهشی برای پیشرفت در سطح ملی
است، از همین روی اعضای فرهنگستان نیز باید پیوسته میان
کارهای خودشان و کارهای کسانی که نتایج پژوهشها را علماً
ارزش می بخشند، ارتباط را حفظ کنند، از این گذشته نفوذ فر -
هنگستان علم همیشه در اتحاد شوروی بسیار بالا بوده است،
نوزد همین اجلاس حزب در روشن نیز بر نقش (رهبری) قسر -
هنگستان صرح گذاشت.

باید فهمید که هدف ما از بستر ویکا چیست، اولین هدف
ما تشویق مسوولیت فردی برای کمک به پیشرفت کشور، چه در
فرهنگستان علم و چه در بعدی وسیعتر، در سرتا سر اتحاد شوروی
است.

واه که چه شبهای سیاه وید نام داشتیم. تا آنکه یک شب بخت به من روی آورد، در عوض شدن آدم ها با جوانی آشنا شدم که بر اوستی عاشق من شده بود به اتاق من آمد نزدیک باهام زانو میزد و چشمان سیاهش که چون دو بحر بر تلام و طوفانی بودند با عطرش زده می سویم میدید، هرگز به فکر گم گرفتگی از من نبود، او مرد هوس نبود اگر قبلاً بود حالا جهره من چنان اثر زنی را داشت بود که فقط من آمد و نظاره ام میکرد ما روزها با هم حرف زدیم و بالاخره راضی اش کردم که مرا از اینجا نجات دهد و او که روند کشور هندوستان بود و پاسپورت تجارتی نیز در دست داشت به بهانه رفتن به مغازه و خرید لباس مرا از آنجا بیرون کرد. اکنون هر دو می ما روانه کشور هند استیم، وقتی قصه من در مجله سپارون چاپ میشود من در کابل نخواهم بود.

از قول من به مادرم بنویسید که هزار نفرین بر مادر می چون تو با ذکر نام مادر سیل اشک دید گانش سرازیر شد و هر دو اولند و بلند تر گرد. انجنان که گوی اشک سینه را تا سرحد ترکیدن پر کرد. بعد اشکهایش را پاک کرد. ایش برخاست به آکراه گام بر میداشت و من از عقب او را میگریستم که آهسته آهسته سایه وار از روی زمین بر جیده میشد و لحظه ای بعد از نظم به کلی ناپدید شد.

شب هینکه به بستر رفتن یا در او رفته بود او و سرگشت در دالود او هنوز با من بود و هنوز شعله های آتشی را در ضمیرم احساس میکردم که او را سوخته بود. انوقت نشستم تا از کشتزار سوخته دیگری از شب زنده دارهای زنی از زنان اجتماع خود بنویسم.



درین موتر فقط یک مرد و یک زن بود از دیدن زن من دلم آرام گرفت از من پرسیدند که کیستم و کجا میروم، من پاسخ ندادم، زن دروازه موتر را باز کرد پایین آمد با مهربانی دستی به سر کشید احساس کردم که دستش گرمی دست یک مادر را داشت از جام بلند شدم و با او یکجا در سیت

عقب موتر نشستم. تصور میکردم که دستی از غیب به خاطر نجاتم دراز شده است، به خیال راحت پهلوی وی نشستم. نارسیده به آن خانه تصور میکردم که در آن سیاه روزی های پایانیافته، موتر وارد یکی از کوچه های شهر شد کوجهی که در هر دو ردیف آن خانه های کهنه و قدیمی قرار داشت، ولی مثلی که قرعه بد نامی و تن فروشی را فقط و فقط به نام من زده بودند، زیرا همینکه قدم به داخل آن خانه گذاشتم آنجا را کثیف تر، آلوده تر و مسموم کننده تر از جای اولی و دومی یافتیم.

و من یکبار دیگر به طرف جهنم فساد کشانیدم، شد اما فرق این محل با خانه قبلی و مشتریان آن این بود که در اینجا به عوض بوی جرس، بوی الکول در فضا می پیچید، در اینجا به عوض چارابی منجی، بلعاف کهنه روی چپرکت می خوابیدم، در اینجا روحانی ها زود زود عوض میشدند. در اینجا به عوض دود جرس دود سنگرت درجه اول اتاق را پر میکرد، در اینجا جهره ها زود زود عوض میشدند.

یکروز احساس کردم چیزی در شکم تکان می خورد وقتی این موضوع را به زنی که اداره کننده آن خانه بود خیلی دوست داشت گفتم. او هایش را چند بار پایین و بالا دو اندید چشمانش با ناراضی به شکم دوخته شد، در حالیکه سرخود را چندین بار تکان داد بدون ذکر کلمه ای از پیشم رفت و مرا آنشب تا صبح خواب نبرد.

تازه بعد از دو سال فهمیدم که خارج از دنیای کثیف من دنیای دیگری هم وجود دارد. ولی این و غم دیر دوام نکرد خیلی زود به کمک کورتاز طفلیم را در نطفه خفه کردند و هیچ سخنی از نزدم رفتند.



مردی می میرد...

بقیه از صفحه (۷۹)

گفتم که بول ندارم به فکر نرسد رفت سیمی گفت: (فرق نمیکند یک چاره میگیرم). آنگاه از من خواست تا به خانه اش بروم زیرا اجرای عملیات رانه در شفاخانه و نه در معاینه خانه اش ممکن میدانست، اما او مرا نه به خانه خودش بلکه به خانه یکی از دوستانش برد، در آنجا نه تنها خود دو کتور بلکه دوستانش نیز به من تجاوز کردند، این اهریمنان سیه کار نیز برای مدت یکماه مرا ملعبه هوا و هوس خود قرار دادند، مگر پس از مدتی از پیرو مرد مهربانی که در آن خانه مصروف خدمت بود شبی که جز او هیچ کسی در خانه نبود استغداد نمود او که تازه وضو گرفته بود و میخواست نماز شام را بخواند در برابرش زانو زدم سرم را به پاهایش نهادم، با هایش را بوسیدم و زار زار گریستم دلش به حال سوخت در را کشود، گفت: (برود ختم اگر کشته هم شستم با ک ندارم).

من آنشب مانند بزند از قصص بریده اینسو و آنسو میدویدم، از خوش در لباس نمی گنجیدم تازه به سر رسیده بودم که موتری از کارم رد شد و وحشتزد خودم را به طریقی کشیدم، ولی ناگاه نور چراغ موتر دیگری از طرف مقابل چشمانم را خیره ساخت قدمی به عقب داشتم ولی موتر توقف کرد.

من یکسال را در جنگال آنوحشیا پی رحم اسیر بودم، درین یکسال آنقدر از پت و ستم را بر من روا داشتند که پیش از رسیدن رستاخیز رستاخیزهای را پشت سرگذاشته در آن خانه کثیف بود که داغ روسپیری بر پیشانی ام زده شد و نام در ردیف شهر و ندان بد نامی ثبت گردید.

یکی از شبهای سیاه و تیره زمستان بود سرما تا مغز استخوانم را میسوخت در لای یک پیراهن کهنه و نازک از آنجا موفق به فرار گردیدم، افتان و خیزان رهسپار خانه یکی از همعنفایم گردیدم تا زشر اهریمنان در آن جا پناهنده شوم.

ساعت ۸ شب زنجیر منزلی را در یکی از کوچه های شاه شهید به صد آوردم دوستی که در را کشود از پدم خیلی خوش شد و مرا باند روم برد، هر دو تا صبح نخفتیم و تمام نغمتهی هارا برایش قصه کردم او که دلش به حال سوخته بود آماده گردید که مرا فردا نزد دو کتور (۰۰۰) ببرد تا از همان خانه شش اثر بزرگ رو سیاهی را به دور افکند.

فردا به معاینه خانه اورفتم همه قصه را برایش گفتم، دو کتور اگر چه ظاهراً مرد مهربانی مینمود اما متاسفانه من بولی نداشتم که در کش میگذاشتم، وقتی برایش

طبیعت استاد من است

بقیه از صفحه (۵۶)

خودم تا بلوی است که بیانگر
ظلم چنگیز در شهر بلخ است که
من آنرا از روایات و حکایات
تاریخی و واقعی گذشته در انیس
کاملاً جا داده‌ام بنابرین بهترین
انیم همین تا بلو خواهد بود .
- در قسمت وضع عمومی هنر
نقاشی فعلی در کشور نظر ثان
چیست ؟
- وضع هنر نقاشی در کشور
فعلاً کاملاً در حالت سقوط قرار
دارد . زیرا در کشور که هنرمند
قدر نشود و فرق بین هنرمندی
هنر نباشد ، چگونه امید واری بود
وضع هنر بوده میتوانم .
- برای رفع این نقیصه نظر
شما چیست ؟
- به عقیده من اتحادیه
هنرمندان بحيث یک ارگان مؤثر و
مکلف به تنظیم جذب و یاروری

پسر ششی کیور

بقیه از صفحه (۳۴)

اعضای خانواده لم مرا حرامی اولاد
هند و خطاب کردند . کاکا
جگند اس که مردی خوش قلب
و نیکو سرشتی بود ، دلش به حال
من سوخته ، چاره دیگری ندید
جز اینکه از سر زنده گی میبرد
بردارد ، من که در برابر او کاملاً
گوش گردیده بودم ، برای روشن
سازی ذهنم پیرامون زوایای تاریک
زنده گیم خوشیش را این گونه
زبان داد :
سالها پیش به هند غری
انجم دادم ، هنگام بازگشت
به وطن بایک زن جوان و زیبای
هندي برخوردیم که کودک نو
زادی در آغوش داشت ، پس از
برقرار شدن آشنایی میان ما همینکه
دانست من روانه افغانستان
استم بلافاصله وزاری ازمین خواست
تا به غرض نجات اواز رسوایی
اجتماعی ، کودک را با خود به
افغانستان بیاورم ، نخست
از بد پرش خواست او بیاوریدم ،
مگر وضع رفتار او مخصوصاً خشم
شد نفس به پاهایم مرا واداشت
تا دست یاری به سوش دراز نموده
و کودک را به مصرف خودش به
افغانستان بیاورم ، وقتی کودک
را از آغوش گرفتم ، یک جوشک و یک
جوره لباس کودک را همراه
بازیرجامه خودش که در آن نشانه
های شب زفاف بی نکاح به نظر
می رسید ، بایک قطعه مکرر
پدر کودک ، که در آن هنگام
سنش به ۱۸ تا ۲۰ می رسید و تازه
وارد جهان سینما گردیده بود
و شش کیور مشهور امروز است ،
به من سپرد
من از کاکا جگند اس خواستم
تا آن یادگارهای دوره زنده گی
کودکم را در اختیار بگذارد ، او
پس از آن که یادگارها را به قسم
گذاشت ، دیده به دیده لم دو
خفته گفت :

مادرت نام اصلیت را (روکی
کیور) گفته بود ، مگر وقتی تورا
به یک خانواده مسلمان سپردم
آن هاینابر ایجاب سنت مذہبی
شان ، علی مراسم خاص نام تورا
بایک نام مسلمان افغانستانی تحویض
نمودند ، اکنون که آن ها پیوند
شانرا پیرو حمانه از تو بریدند ، من
حاضر که باتو پیوند بدی و سري
بینم .
دیری نگذشته بود که پدر
خوانده ام به خانه کاکا جگند اس
آمده پس از عرض بپوشش مرا
دوباره به خانه خود برد و از آن جا
به شهر کابل انتقال داد ، و آن
جا مرا به خدمت پدر و مادر خود
گماشت ، در خانه جدیده در برتو
مواظبت و کمال دلسوزی پسر جوانی
در مکتب رابه پایان رسانیدم ،
اکنون که خدمت سربازم نیز
به روزهای فرجامین تقرب
میجوید ، شبانه در یک هکساخانه
می خوابم .
همینکه به سن لازم رسیدم
ذوق بر قرار سازی تمام یابدم
اصلی (شش کیور) در دلم ریشه
دوانید ، چه به من این اندیشه
دست داد که پدر شاید از روی
نشانی هاید اند که من پسر کی
از عشوه های روزگاران جوانی
اومیاشم و شاید در راه رفتن به
هند از سعی و همکاری در سنگ
نورزد .
باین پنداره سفارت هند
در کابل مراجعه کردم ، آنها موضوع
را رسماً به پدر نگاشتند و من
منتظر پاسخ از جانب اومیاشم
دیده شدم که سرنوشت ، دیگر
بامن چی بازی خواهد کرد ؟
داعیه هنرمند شدن و انگیزه
پسر یک هنر پیشه بودن بر تار
وپود زنده گی اوستولی گردیده
اورا به سوي هنرمیکشانند .
اومیخواهد که در آینده یک هنر
پیشه تیا تر و سینما بیاراید تا از
راه کسب شهرت بتواند مادر
گمشته اش را پیدا کرده ، بر
زخمهای دل هجران دیده او -
مرهم وصال بگذارد .
نوشت : رهش

مرگ من روزی فرا ...

بقیه از صفحه (۲۱)

پاری هم در باره ی میگویند
آهنگ هایش متعلق به قسمت
های از زنده گی اش است . وقتی
مادرش مرد ، آمد به خانه و فریاد
کرد :
" خدا یا مادر را باز به من ده "
و یا وقتی از خانه جدانشد
خواند :
" بوی تو خیزد هنوز ، بوی تو از
بسترم "
باری دیگر تنها شدم
تنها
رومانی هم یکی از داستان نویسی
های دوستش که همانروز ملال
بر دل داشت پیش احمد ظاهر
رفت و احمد ظاهر برای تسلی دل -
وی عقب ارگن رفت و خواند :
" تو زکی و در این کوه کجاست ؟
حال که دمسال بعد از مرگش
احمد ظاهر را یاد می کنم ، باید
این ماد شش را بدانیم که چقدر
لها سهای خوب را دوست داشت



دعوا بر سر بوسه...

بقیه از صفحه (۴۹)

کنند و آن به طور لایق به حکم محکم کردن نهادند و صحنه را از فلم حذف کردند.

ظاهراً تفسیر عقیده سیدی یوی از آنجانبانی شده که وقتی فلم تهیه می شد روابط و باطن چکروتی دوستانه بود ولی حین آماد شدن و به نمایش گذاشتن فلم روابط آنها به هم خورده بود.

کودک و شمشیر

بقیه از صفحه ۲۳

— خوب نگاه کردی.

و میگردند. میگردند و مانند کابوس زده ها همه جا را زیر و رو میکنند.

مادر ریاضی آهسته تکرار میکند: (ای بی بر!) کجایی بیای!

وقتی مرد بی آن که بداند چی میکند در ایستگاه ربابا کرد.

پسرش را دید که با چهره وحشت زده و پسرک با دیدن پدرش با غرور و جدیت آهسته گفت:

— پدر جان! عصبانی نشو منم ببینی که منتظرش استم تا نگذارم بیاید و برادر را ببیند.

و زده نامری که از پله ها بالا می آمد لحظه بی درنگ کرد.

بقیه از صفحه (۴۸)

— چه نقش هایی را ایفا کرده اید؟

— در اوایل رول چارم و پنجم را بر- ای می دادند. چون در آنوقت زن ها در تیاتر کار نمی کردند مارول زنها را نیز کار نمی کردند به طور عمده رول مانر ویا رول خدمه برایم داد میشد.

— آیا قرار گرفتن در نقش یک زن برایتان دشوار نبود؟

— فقط راه رفتن بابتوهای کپی بلند برایم مشکل بود. مرحوم استاد برشنا مارا راهنمایی میکرد که چگونه نقش خود را بازی کنیم و اندکی هم کرشمه زنانه مارا با مشکل رو- رو میساخت.

— آیا گاهی نقش های اول را هم بازی کردید؟

— بلی باراول در درام (دوگانگی ها) رول مرکزی را به عنوان مادر بازی کردم گرچه نقش خیلی- مسوولیت بود ولی به من گفتند که خیلی موفق بودم.

— استقبال مردم از شما چگونه بود؟

— همیشه خوب استقبال شده ام ولی یکبار در قند هارد رنما پشنامه نقش زن را بازی کردم ملا ها بالایی تیاتر حمله کردند و یکبار دیگر هم یک دختر بروسم تف انداخت.

— پس خاطرات خوش هم باید داشته باشید.

— خاطره خوش هرگز از کار هنریام نداشته ام.

— چرا؟

— زیرا به هنر تمایل چندانی نداشت.

— و از همین لحاظ شما به تلویزیون آمدید؟

— من به تلویزیون نیامدم بلکه مرا آوردند. در سال ۱۳۴۸ که مرا به راد یو آوردند استاد مرحوم رفیق صادق زنده بود. باراول نقش یک کلینر را در راد یو درام بازی کردم که در آن شکایت از وضع سرویس بود و بعد در تلویزیون برایم وظیفه داده شد اکنون مراد رتولین پسر اسباب هاونکه هایگوند زرا هیچ کس حاضر نمیشد نکه ها را کارگرد اولین کسی که حاضر شد



من بودم.

— چه فکر میکردید آیا عمومیست یافتن سینما و تلویزیون باعث تضعیف هنر تیاتر گردید؟

— نه اصلاً برای تیاتر کمتر کار صورت گرفته است برای تیاتر خیلی کمتر مینویسند اکثر درامه های از آثار خارجی ترجمه میشوند که با شرایط محیط ما هم آهنگی ندارد و کمتر طرف علاقه بینندگان واقع میگردد در حالیکه سابق بالایی هر درام سری شکست و یک موضوع دیگر را هم نباید نادیده گرفت آن اینکه لایحه جدید حق الزحمه هانیز مقصر است.

— برای شما در یک اسباب چقدر حق الزحمه داده میشود؟

— در یک اسباب در یک دقیقه ۲۴ افغانی داده میشود لند ۱۰ من رایگان کاریکم.

در رابطه به کار هنری تا چه اختیاراتی رانصیب شده است؟

— یکبار در سال ۶۵ وقتی از تلویزیون به خانه میرفتم یک موتر نزد یک استاد مردی از آن باین آمد برایم گفت (همان تکرر دواخانه) بعد از من قدرانی کرد و رفت.

— با الفاظ و کلمات.

— بلی.

— و یار دیگر و مردی که به تازه می ها با سواد شده بودند نزد آمدند اما می را با یک قطعه فوتوم گرفتند و رفتند. و لسی استند دخترانی که زنده باشند مرا همیشه تقدیم میکنند همینکه مرا از در می بینند به هم میگرین نشان میدهند و میگویند: ببینید تکرر دواخانه آمد و بعد از تکرر دواخانه آمد.

را هفتن بابوتهای...

— آیا سفرهای هم به خارج از کشور داشته اید؟

— بلی غرض تحصیل در رشته نشریات رادیویی و راد یو درام ها به ایران و ترکیه سفر کرده ام و در تیه با هنرمندان به اتحاد شوروی رفته ام و یکبار هم سفری به هند داشتم.

— آیا سفر هند بخاطر تدای بود؟

— نه خیر از بعضی کمپنی های فلبرداری دیدن کردم.

— میخواستید بچه فلم شوید؟

— بلی تقریباً همینطور بود.

— من در ایران با فردین گوگوش الهه و جوان ملاقات کردم و قبلاً با آنان در کابل معرفی شد و بعد وقتی به ایران رفتم خواستند در یکی از فلم های ایرانی به من نقش بدهند و وقتی سناریو را برایم دادند خیلی خوش آمد ولی باید از کابل اجازه می گرفتیم

حاکم پوسیدید

بقیه از صفحه (۳۱)

خان جان مامور وزارت تعلیم و تربیه:

س: میخوامم کم از کم در دوماه یک بار برای کودکانم گوشت بخورم ولی خن- خن- نمیتوانم! چی کار کنم؟

ج: اگر این روزها بیدار کردید ما را هم آگاه سازید!

XXX

ولید میرزاده از شهر مزارشرف:

س: میخوامم بولد ارشم، موتربه مد روز بخورم زننده کسی آرام آرام داشته باشم توصیه پاسخوکی سپارون چیست؟

ج: بیشتر خواب باشید تا بیدار.

رژیسور تیاتر

بقیه از صفحه (۴۸)

آنان در جواب نوشتند باید یکبار به کابل بنیام بعداً دوباره به ایران بروی ولی وقتی به کابل آمدیم دوماه بیکار ماندیم منتظر شدیم تا دوباره برایم بپسندید.

دلسرد شدم یک مدتی کار نکردم ولی در اواخر سال ۱۳۵۸ دوباره آغاز کردم و تا امروز ادامه دادم.

— شما در فلم های سینمایی هم کار کرده اید؟

— بلی در فلم جنایتکاران نقش پدر را داشتم.

— آئینه هنر را به خصوص هنر تمثیل را در افغانستان چگونه ارزیابی میکنید؟

— آئینه هنر در افغانستان روشن است قبلاً بازیگر تیاتر بنام (مسخره) یاد میشد حالا بنام هنرمند یاد میشود.

— آیا آرزو دارید آوازخوان شوید زیرا شما در ارتباط نزدیک با تلویزیون قرار دارید؟

— آرزو دارم ولی هنوز صدایم پخته نشده است.

— یک سوال آخری:

— در تیاتر آنوقت نقش زن (جنگره) به چه کسی داده میشد؟

— به نیک محمد قایل و صادق داده میشد که خیلی هم موافق بودند.

ماجرای شرین گل پرسوز...

بقیه از صفحه (۳۱)

خنده کان پاسخ میگوید:

— تابه حال نه اما از عهد عهد الله خواهش نمودم که دیگر زیاد (سیاه مار) هم نگوید و متوجه دستهای خود هم باشد ورنه ...

پرسیدم:

— ورنه چی؟

گفت: توهم چی قدر بشت گپ میگردی؟

گفتم:

— نمیگردم بل که گپ میمالم خوب بازی؟

— باز هم به کارمان با فکر آرام ادامه میدهم.

— حالا آشتی کرده اید؟

— باخونسردی پاسخ داد:

— آشتی وجنگ ما روز دوماه بار تکرار میشود.

بقیه از صفحه (۵۱)

در میان بازیگران فکرمیکم
(کمال حسن) به هنر خود
ایمان دارد. او کمتر خود را چنان
می یابد مثل اینکه آب در بنیه
جذب شود، سایر هنرپیشه ها
باید تکان بخورند و با ایشان کمک
شود. مثل اینکه پوره رادریاله
چای حل می کند، آنها را نیز باید
چنین کمک کرد. اگر (کمال حسن)
در فلماهای هندی سرود ابرسا
نکرد، این دیگر تصویر نیستند -
کمال است.

پرسش: شما در مورد خود چی
میگویید؟

پاسخ: من هنرپیشه توده ها
استم، تصمیم اتخاذ کردم که این
موضوع را در فلم ((هاتیا)) بسا
ایجاد لازم آن توسعه دهم، اما
مشکل است که از این مسابقه
بیموزنه در ششم من در حال
کار کردن در سری فلم استم. بعضا
باعشق، بعضا با تلاش ولی فکر
میکم که این امکانات وجود
دارد که قدری کیفیت را به کمیت
علاوه کنم.

قصه آدمهای را شنیده ام که
در همین زبان عاشق سه یا چهار
دختر بوده اند و روابط را کارانه
نداشتند. هنرپیشه ها نیز باید به
همین صورت سرود اهای مستی
شان را بلند کنند. در میان هنر-
پیشه ها انیل کپور کوشش میکند که
سالانه اقلا در یک فلم با لاتراز
عادی کار کند. من فکرمیکم که
این مساله در آینده توسعه
می یابد. از همین جهت بود
که شش ماه قبل آمضای قرارداد
فلمهای کهنه را متوقف ساختم
فقط فلم ((هم)) را با امیتا به -
بچن فلم ((عزت دار)) را با
دلپ کمارید پرته ام. میخواهم
میتود شان را از نزدیک مشاهده
کم و از تجارب شان بیاموزم.

پرسش: از پنج سال به
این طرف شما چی آموخته اید؟
پاسخ: هرگاه آرزوی چیزی
را داشته باشید حتما آن را به
دست می آورید. چنانچه
من خواستم در چندین فلم کار
کردم. من این فلما را چنان به

جنگ آوردم که یک گرسنه نان
را به جنگ می آورد. من در رک
کرده ام که صنایع فلما سازی حقایق
را به آسانی میدید. این
هنرپیشه گان را که من انتخاب



کرده ام، اشتباهات خود را
خوب میدانند.

پرسش: شما چطور چنین
حرفها را میزنید. سینما گرا
مانند فلماهای شان در خیال
زنده می میکنند، مثل راجیش-
کهنه که هنوز هم معتقد است که
ستاره درخشان سینما است؟
پاسخ: او خودش باید بهتر
آگاهی داشته باشد که امروز در
کجا قرار دارد. او باید در زمینه
اندیشه کند. اگر او در فلم
(اند) و ((سفر)) خوب
درخشید از آن جهت بود که
اوج حست کشید. من فکر نمیکنم که
ما مردم در خیال زنده می کنیم.
شما خوب میدانید که ستاره ها
نیز گریان میکنند، اما آنها در
پشتگاه مردم نمیگریند.

پرسش: آیا گاهی هم سینما
شمارا به وحشت انداخته است؟
پاسخ: به وحشت نیتیده ام،
ولی تعجب کرده ام. وقتی که
فلم یک هنرپیشه بیموزی به
دست نیآورد من میدانم چرا
مردم تکان میخورند و چرا متاثر
میشوند وقتی که بیموزی به هنر-
پیشه دست دهد. هیچ هنر-
پیشه ای، هنرپیشه ای دیگری
را ستایش نمیکند. اگر چنین
اتفاق می افتد حتما جهات -
سیاسی دارد. یقینا چطور شما
میتوانید که فلم خوب را بد بگویید؟
این همه به آن میباند که شما از
زیبایی کشمیر انکار کنید.

پرسش: گاهی هم چنین
اتفاق افتیده که بازی خورده
باشد؟

پاسخ: بازی خورده کلمه
خیلی ثقیل است؛ ولی مایوس



شده ام. در این اواخر طرز تفکر
در مورد فلم ((آسان س او نجا))
تغییر کرد. من میدان را رها
نکردم؛ ولی مانند احقها نگاه
میکردم. در این میان با خود
فکر کردم که از یک آدم بیست
انتقام بگیرم؛ ولی باز هم در آخرین
مراحل فلم مذکور همه چیز
تغییر کرد. وقتی که من اعتراض
کردم برای گفتند که بخش مربوط
به من در انتهای دینگ فلم خراب
شده بود و برای اولین بار چنین
یک معذرت را شنیدم. این موضوع
مرا به آن فکر نویرد که دستهای
در کار است. در نظر آن صنایع
فلم همواره در برابر من گذشت
کرده است. فکر میکنم که هر کسی
دوست و دشمن دارد. من جدیت
فدجه بی است که نومی شگفت
و به شتر و گن سینما خیلی احترام
دارم. او واقعا هنرپیشه است.
پرسش: آیا عروسی در زنده می
شما تغییر یابد کرده است؟

پاسخ: من بعد از عروسی
مکمل شدم. در زنده می دوبار
عاشق شده ام. اولین بار عشق
خود را افشان کردم. من در مورد
نیلیم گپ نمیزنم. او از خود
زنده می جدا گانه دارد و فقط
در فلماها با هم کار می کردیم. اما
عشق باردیم من به عروسی
انجامید. مخصوصا عشق ما
زمانی پر شوکه گردید که دخترم
(آرومادا) متولد شد. او ماند
یک گل دوست داشتی است.

من فکرمیکم که هر جوان باید مانند
من در سن بیست و چهار ساله می
ازدواج کند. در شیر آن عشق از
شدت خود میگذرد. هر قدر
سن انسان بالا می رود، آدم
نیتواند از زنده می لذت ببرد.

من فکر میکنم که مردم علاقه مند
اند که یک هنرپیشه بالای پرد
چگونه ظاهر میشوند. اگر مردم
یک هنرپیشه را دوست داشته
باشند، هنرپیشه هم سرانجام
خودش را خوش مییابد.
پرسش: در میان آنها کی
نوبه طرف سینما را آورد و اند
چی فکرمیکند؟

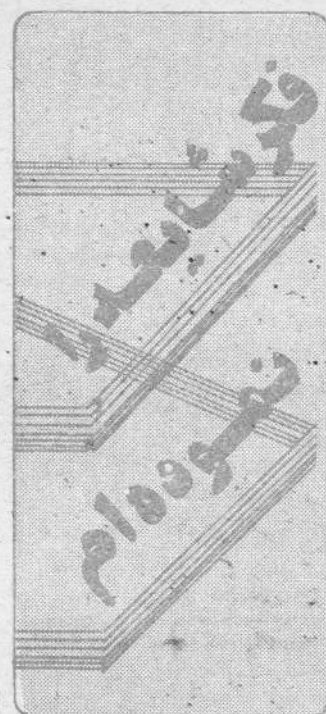
پاسخ: به نظر من در این
میان ((امرخان)) به جای
خواهد رسید، او یقینا
خواهد کرد. در مورد آنها کی
نواخته اند، مشکل است. آدم
حرف بزند. حتی من خودم به
اندازه ((امرخان)) خوب و
موسوب نبوده ام. من در زنده می
که آدم کتابی را مطالعه نکرده ام.
فقط در زبان فراغت خود به تا -
شای فلم نشسته ام. شاید فلم
های مانند: ((اجود پشی))
و ((گنگا پتی)) را هر که ام
بنگاه مرتبه تا شاکرده باشم.

پرسش: آیا با رفقای زمان کودکی
خود گاهی هم ملاقات کرده ای؟
پاسخ: زمانی مابین نگر بودیم
در یک راه کردیم در رشته های
مختلف راه های خود را گرفتند.
از میان آنها فقط من هنرپیشه
شدم. در کالج از کانتین مانند
ستد یوی شخصی ام استفاده
میکردم. در آنجا اکت میکردم
لاف میزد و خود را یک آنپول -
دار معرفی میکردم. دیگران
همه بادیدن من میخندیدند.

امروز نیز زمانی که آنها مرا
می بینند، میخندند. آنها به
مشکل باور میکنند که خیالهای
من به حقیقت پیوسته است. در
اولین فلم من که ((گن بد))
نام داشت، پنج هزار روپیه
برایم معاش میدادند. اکنون
زنده می ام خوب است. زیاد
خرید نمیکنم؛ زیرا اوزش پول را
دانم. به خاطری که در گذشته
هیچ گاهی پول نداشتم، گذشته
از آن آنچه اتفاق می افتند،
بگذار بپوشد. فیل هم بایک
تپ عادی میبرد.

پرسش: در اخیر اگر که ام
گفتنی داشته باشید؟

پاسخ: بلی در کاروباری که
من دام خیلی مشکلات در پیش
رواست. زنده می چنان است
که هنگام بردن بالای آدم گل
میباشند.



بقیه از صفحه (۵۱)

— به کلی قطع رابطه نکردم، ولی گله مند استم. باید بیشتر سناریو برایم گفته شود، نه اینکه بگویند نقش را کار میکنی و بعد مرا برقصانند!

— تا کتون برای فلم بعدی از شما دعوت شده یا نه؟

— دو صحنه از فلم نخستینمانده است.

— سپس سینما را ترک میکنید؟

— نه.

— میخواستید در سینما چی چیز را به دست بیاورید؟

— مانده هر هنرپیشه دیگر موفقیت، شهرت و آینه درخشان.

— ولی تا کتون فلم من تکمیل نگردیده، وقتی به نمایش گذاشته



شد، نتیجه آن را از مردم نمیگیرم.

— محیط سینما را چی گونه یافته اید؟

— آنچه که در تصمیم بود، یعنی که خوب!

— یک صحنه را چند بار تمرین کردید؟

— تا کتون نقش من طوری بوده که نیازی به تمرین کردن نبود.

— در رزنده گی هر کسی (به ویژه هنرپیشه سینما) همیشه شایعاتی بوده است آیا از آمدن شما به سینما پشیمان نیستید و از شما چه نمیترسید؟

— از آمدنم به سینما پشیمان نیستم و فکرشایعه را هم کرده ام.

— کار در سینما را مسلک اولی شما میدانید؟

— نه، مسلک اولی من خدمت به بیماران است و حاضر نیستم آن را از دست بدهم، زیرا من سخت به آن علاقه مند استم.

— در محیط کار نظرها را همکاران شما درباره هنرپیشه شدن شما چی گونه بود؟

— در محیط کار، مردم مختلف با مفکوره های مختلف و دید مختلف وجود دارند.

— وقتی اولین بار نقش شما را فلیم داشتید، داری شد چی قدر و چند روز آن فکر کردید؟

— فلیم برداری که به پایان رسید، ساعت یک شب بود، آن قدر خسته بودم که غذا صرف نکردم، به خواب رفتم و فردا پیش هم در وظیفه اولم مصروف بودم و کسی فرداها نیز همچنان.

— در این فلم چقدر حق الزحمه گرفتید؟

— حق الزحمه، چهل هزار اتومانی بود که (نه هزار اتومانی) مالیه گشتانده شد.

— نظراتان درباره سینما یا چیست؟

— سینمای ما، زاده انقلاب است. سینمای دیروز را با سینمای امروز نمیتوان مقایسه کرد، زیرا سینمای پیشین، صرف یک وسیله تفریح بود. ولی اکنون فلمهای ما در ردیف فلم های جهانی قرار میگیرند.

— تاجایی که دیده میشود، رقابت های ناسالم، بدبینی ها و حسادت ها در محیط سینما وجود دارند؟

— این ساله ناشی از ضعف و بی علمی یک گروه است رقابتی که سینما را به رشد و پخته گی نرساند، احتمالاً آن را ضربه میزند.

— شما چند سال دارید؟

— ۲۳ سال.

— شما سن اصلی تاثیر گذارید؟

— بلی، به خاطری که سالها عسکری در بین نیست.

— چه ویژگی هایی دارید؟

— خود خواهی ندارم.

— وقتی به شهرت رسیدید، چی طور؟

— نه، زیاد رآن صورت پشیمان مردم را از دست میدهم.

— و دیگر؟

— کم حرف استم، از زمین جدا می بایزم، ازین نه، یعنی زیاد اجتماعی نیستم.

— هنرپیشه و کم حرف بودن؟

— گوش میگویم خوب شوم.

— و دیگر چی؟

— زود انحراف نیستم.

— با مردم، یا با زن؟

— با هر دو!

— اگر همین لحظه یکی از آرزوهایتان برآورده شود، چی چیزی را آرزو میکنید؟

— بگذار در کشور، صلح برقرار شود، آن وقت آرزویم را میگویم.

خواسته باشید در نعل تابستان از عطرها ی سنگین استفاده کنید، باید بفهمید که همه شان بوی تند عطرها را دست ندارند. هدف بوی عرق است نه عطر زدن.

بوی بدن را مانند عادت به بد بایست در منطقه خنثی کرد. مراعات حفظ الصحة فردی و ترکیب از صابونی تالک، مواد ضد عفونی و عطرها برای برطرف ساختن بوی بدن سلاح مؤثر نیست، همیشه بکشید در اجتماع و در میان دوستان و همکاران بوی مطبوعی از شما به مشام برسد.

خود را باید جستجو کرد. روشن جلد هر شخصی با یک نوع یا بیشتر از آن تعامل گاملا متفاوتی دارد. باید وقت کرد که از عطرها منجبت ماده اضافی استفاده کرد نه آنکه به وسیله آن بوی بدن را پوشانند. جلد تازه و نازک و معطر خیلی خوش آیند است ولی جلد ناپاک، توأم با عطر ناخوش آیند است.

هر وقتیکه عطری را انتخاب میکنید، باید به خاطر داشته باشید که نوع تیزان نباشد. هرگاه

سرد و تازه نگه خواهد داشت. از تالک نباید تعاروفی سینه و پشت بلکه روی شانه ها، زیر بغل، شکم قسمت های داخلی را نوازد و کف پاها نیز استفاده کرد.

عطریات

وقتی همراه با صاحبون تالک ضد عفونی عطر هم بکار می شود کار است تعافیت عالی، انتخاب عطر مناسب صرف بوی بدن را محتویات چندین شیشه قشنگ گریستالی نیست، علم کبیا را نباید از نظر دور داشت. عطر مناسب حال

بوی بدن را مطبوع سازید

بقیه از صفحه (۳۱)

تالک

بعد از استحمام استعمال اندکی تالک خیلی خوب است. تالک ضد عفونی شمارا محافظت

اسرار خوردنی‌ها

گل‌مریم

ارسالی شکیلا (نویس)

شاخه آن استفاده و روح را دود دهد. برای معالجه سرفه از خوردن برگ و سرشاخه های گلدار آن استفاده نمایید. برای معالجه پایین آمدن معده چند برگ آنرا جوشانده و مقداری آب به آن افزوده و در آن بنشینید جوشانده گل مریم برای التهاب و جربک بیوه ها مفید می باشد. برای رفع خارش اطراف اعضا تناسلی که در بین بمران دیده میشود، مفید است. مالیدن شیوه بسیار محلول جوشانده یاد کرده برگ گل مریم در زنان نازا نتیجه مثبت داده است. برای خشکاندن شیرستان مادرانیکه بچه بی خود را از شیر جدا میکند میتوان از این گیاه استفاده کرده برای اینکار یک قاشق چایخوری از برگ خشک این گیاه را در یک گیلاب - جوش ریخته و در مرتبه در روز بنوشید. این دستور برای از بین بردن گاز معده و روده ها و یبوست برای از بین بردن عوارض روماتیسم و مریض قند مفید است. خانم های که نسو عروس اند کمی از برگ تازه خشک این گیاه را با آدویه جات دیگر مخلوط کرده چاشنی غذاهای خود نمایند و افزودن مقدار کم آن به ترشی ها هم مفید است. در موقع تهیه کباب میتوانید کسی از برگ خشک یا تازه شاه اسپرم به گوشت بمالید تا طعم خوبی پیدا کند. افزودن آن به گوشت مرغ و ماهی سبب خوشمزگی آن ها خواهد شد. برای معالجه بوی دهان میتوان از جوشانده برگ گل مریم استفاده کرده دهان را به آن بشویید. شستشوی زخم های جلدی و ضد عفونی کردن آنها با محلول جوشانده برگ این گیاه موثر است. در اروپا از برگ این گیاه چند نوع نوشابه الکلی درست میکنند و دهه های از برگ آن به جای سیگار استفاده میکنند. برای معطر کردن سرکه نیز از آن استفاده مینمایند. خوردن این گیاه برای زنان حامله خوب نیست ولی برای باز شدن عادت ماهانه و تنظیم آن میتوان از آن بردن خونریزی رحم از دود برگ و

یش از سبزی های معطر که چند نوع دارد. گل مریم است که در کتب سنتی به آن مریم و اهلای آذربایجان و ایران به آن شاه اسپرم گویند. اسپرم در زبان فارسی به هر سبزی معطر گفته میشود و شاه اسپرم در کتب سنتی لقب مخصوص ریحان است. ولی اهلای آذربایجان که گل مریم را از حالت وحشی و خود رو در آورده و در باغچه های منازل خود پرورش داده و از شیوه آن برای تقویت معده و درمان دژره دل استفاده میکنند. آنرا شاه اسپرم لقب داده اند و چون از راه تجربه به منافع آن پی برده اند اکثر کشورها آنرا آورده و در باغچه های خانه های خود کاشته اند. به طوریکه هم اکنون در بیشتر باغ ها و باغچه های تمام دنیا این گیاه دیده میشود. انواع وحشی و خود روی این گیاه در ایران خشک و سنگلاخ ها و زمین های بایر می روید، ولی با انواع پرورش یافته فرق کلی دارند. ارتفاع این گیاه در بعضی از نواحی پرشت سانی متر میرسد. ریشه آنها به رنگی مایل به قهوه است و ساقه های متعدد و پرشت دارند که مانند تمام گیاهان خانواده ی نعنائ چهار گوش میباشد. این دمبرگ ها از قاعده ساقه رشد کرده و بالای آنها شکل ظاهری برگها بیضوی و نوک تیز بوده و دندانها دار میباشد. ولی برگهایی که در قسمت بالای ساقه میروند دارای دمبرگی کوتاه تر و فاقد دمبرگ میباشد. این گیاه از قدیم شناخته شده است و مورد استفاده آن در طب سنتی بوده است. معده ا جایی تعجب است که عطاران سایر کشورها آنرا نمیشناسند و به عبارتی دیگر در قفسه عطاران دیده نمیشود. فقط چنانچه

امید...

بقیه از صفحه (۱۰)

وقتی خدمت سربازی را به انجام رسانیدید بارادرتلو یزین قرارداد خواهید کرد؟
- من طرفدار آهنگ های قراردادی نیستم زیرا آنها ی که قرارداد میکنند، آنچه را که یک آهنگ خوب را میسازد کمتر مراعات میکنند. لذا من هرگز قرارداد نخواهم کرد.
- شما با این آهنگ های خوبی که دارید آیا دیگران را هم راهنمایی میکنید؟
- من هنوز خود ضرورت یت.

زیبونس

بقیه از صفحه (۵۰)

تلویزیون در برابر هنرمندان و مصارف لباس و آرایش و نموده ساخته است، شما در زمینه چه گفتی دارید؟
ج: علت دوری گرفتن ام از رادیو و تلویزیون موضوعات پولی نبوده است. چنانچه من هیچگاهی در بدل پول آهنگ ثبت نکرده و در آرایشگاه تلویزیون آرایش نکرده و حتی به پول خود دردیگرها آرایش کرده ام. زیرا از همان آغاز کار آواز خوانی، انگیزه اصلی من هنر دوستی و ذوق هنری بوده است. عوامل اساسی کناره گیری ام را واقعاً از یک طرف قرارگرفته محترم مسرور، بی تفاوتی منسویان رادیو و تلویزیون مخصوصاً بهر برابر هنرمندان جوان، و از سوی دیگر، خود خواهی ها، بی نزاکتی های شماری از هنرمندان تشکیل میدهد. سخنان پهلوی دار و حرکات توهین آمیز عده ای مرا اندیشی کرد. تمسره های اشخاص خارج محیط رادیو و تلویزیون و هلل ذکر شده در بالا دست بدست هم داده انسان را ناگزیر می سازد که از ادامه فعالیت های هنری دست

بقیه از صفحه (۷۱)

امرا را نباید کرد، خواهش نمود تا در این باره چیزی ننویسم و من هم ننوشتم.
و حالا (راجکار):
در هنگام کار فلم (پاکیزه) بانجوه کار (راجکار) آشنا شدم، ولی در فلم (د هم کاتیا) او را خوب شناختم. بسیاری از سینماگران در مورد این هنرمند حرفهای دارند که او را پر نخوت و از خود راضی معرفی میکنند ولی به نظر من، این حرف ها در مورد او صادق نیست. راجکار، عادت کرده پیش از فلمبرداری یک فلم، با کارگردان وارد گفتگو و بحث و فحص شود و این مباحثه را تا زمانی ادامه دهد که در موضوع قناعت او فراهم شود و این یک حسارت اخلاقی اوست که شخصاً از این نوع حسارت ها سخت پشتیبانی میکنم. فلم (پاکیزه) بنا بر معادیری که پیش آمد برای شتر سال نسبا تمام ماند. کمره سین فلم (مستور شنگ) از آلمان غربی بود که به انتظار آغاز دوباره فلم در هند ماندگار شد و همان کشورش گردید.
برای ادامه کار فلمبرداری آن فلم، هیچکس جرأت نمیکرد، ولی وقتی (کمال امروهی) از من تقاضا کرد، پذیرفتم و کارها هم مورد تمجید اهل هنر - صاحب: نهایت

چهارمیان

ویژه نقادان قرار گرفت. همچنان امور کارگردانی فلم نیمه تکمیل (محبت اور خدا) از (کی، آصف) توسط خانمش به من تفویض شد. دوستان مرا ممانعت میکردند و عقیده داشتند هرگاه فلم موفق از آب در بیاید امتیاز آن به مرحوم (کی، آصف) تعلق خواهد داشت و اگر ع عدم موفقیت رو به رو شود، قصور به دوش کارگردان دومی خواهد بود.
ولی من، کارگردانی فلم را به عنوان یک ریسک قبول کردم که بولود آن اتفاقاً، فلم نهایت قابل را خواهم نوشت.

بحث و جاب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد. امتیاز به من: این هنرمند رادرجریان فلم برداری فلم ((گنگاکی سوگند ه)) نیکو شناخت. او انسان خوش برخورد، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد. صحنه های هیجان انگیز فلم را دوست دارد و برای اجرای این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد. صحنه فرار آواز چنگال بولیمو عبور توسط اسپه از باریکه یک پل در فلم ((گنگاکی سوگند ه)) به عقیده بسیاری از ناظران شوتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلایری آن را انجام داد. برای من کسه کارگردان و فلمبرداری بود، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دبلی کیت) را مسترد نمود، من در یک آن، خود را در آینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز و دوست داشتنی میباشد. حرف هان یاد شد، چهل و شش سال است با فلم و سینما و استودیو و هنرمندان سروکار دارم. در نهم من، از رویداد ها و کارکرد های سینمای، مطالب قراروان نقش یافته است که هرگاه عرض فاکتد بازم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت.

- و برخلاف من هیچ پافشاری ندارم آنکه راکه میخواهید امید وارم بیابید و به آن برسید.
- اگر همین لحظه یک آرزوی تان برآورده میشد منحیت یک آوازخوان چه چیزی را میخواستید؟
- فقط و فقط میخواستم در کشور صلح برقرار گردد تا آهنگهایم چون موجی از خوشی در رگهای جان همه بدود و تعلق احساس آنها را بیابد.
- ومن میگویم که یک آوازخوان خوب و خوب به تعداد آوازخوان های خوب ما علاوه کردد.
- امید که همینطور شود.

را بیشتر دوست دارم. میخواهم زیاد روزی آن کار کنم.
- آیا معادیرین جوانان محبوبه دارید؟
- چه بگویم نمیدانم، ولی در کسرت هایم زیاد استقبال شده ام. حتی در ختم کسرت از من امضا گرفته اند.
- دختر ها و یا پسر ها؟
- دخترها.
- از روی سیم تیل فون هم تشویق شده اید؟
- باور کنید هر لحظه.
- پس باید تاکنون از دواج کرده باشید؟
- نه از دواج نکرده ام.
- اگر خواهید از دواج کنید چگونه دختری را با کدام صفات می پسندید؟

رهنمایی دارم. استادان بسیار ورزیده دارم که باید کار کنند و همه ما را با هم زانند. مثلاً موسیقی شرقی باید به اساس نو تیشن تهیه گردد. همچنان در قسمت موسیقی غربی استادان لیسه موسیک چون سلیم سر مست، نگیلیسی، ارمان و دیگران باید کار کنند. در تلویزیون یک ارکستر منظم آماتور وجود ندارد، جوانان با مشکلات زیاد بر میخورند اتاق مشق و تمرین نداریم، خلاصه ما وسایل موسیقی مدرن نداریم. با آلات موسیقی هم آشنایی دارید یا نه؟
- با اربونیه، تبله، گیتار و اکوردیون آشنایی دارم. اما گیتار می پسندید؟

حتماً بگویم جدی میروید؟
- آیتشوخ میکم.
- دختر مورد علاقه من باید تحصیل کرده خوش تیافته، با اخلاق باشد.
- نکستید تحصیلات اودر کدام رشته باشد؟
- هر رشته و هر پوهنحسی که باشد فرق نمیکند.
- شما خود در کدام رشته تحصیل کرده اید؟
- من از پوهنحی ادبیات در رشته انگلیسی فارغ شده ام.
- آیا دختر بی این صفات را شما یافته اید؟
- اگر بگویم نیافته ام باور نمیکند و اگر بگویم یافته ام خواهید پرسید که او کیست؟

سینما باید...

بقیه از صفحه (۲۷)

دیگران که با انگار رسالت باید یک برابلم اجتماعی را همراه باراهایی حلالش، مطرح میکردم چشمهایم پند و گوشهایم شنوند که در کتابهای برایم ها، معضله ترانسپورت شهر به حث یک معضله، در لباس یک بدید مقابل توجه تبارز نموده من با استفاده از یک نوع بیان دیگر ونیمه طنزی کس به ارضای ظاهر برداختم و فلم آرزو را ساختم، با آن کنشگر گرومی به آن بود که در این حالت با این همه برایم ها توانیابد از ترانسپورت آغاز میکردی. قبلاً هم کاری به چنین تم نشده بود، دل میزدیم اما یک باور و یک پشتکار فلم را طوری ساختیم که دیا لوگها تلم خلاهای صحنهها را و صحنهها تلم خلاهای تصادف هارا برگرداند. برای همیشه در غرور توجه بوده و خواهد بود که جسی میخوام تحویل بدیم به چه شکل از انچه ادوار کارها خوشم نمی آید، من هنری را به من محدودیت و خلاقیت احساس میکنم...

سلام سنگی باتایید از مسرت میگوید:

من چنان کارگردانی را زیاد دوست دارم که تخفیف کارش پیوسته به غنر خدمت کند نه به آن اندازه که بالای خودش جری نماید، هنرمند مبتکرانگتر است خطر پنهانش را دوستانه و امانتکارانه تا آن جاکه نسل دیگری می آید، ادامه داده باهمه صداقت سینمایی افغانی را داخل یک رده نیازمند اجتماعی نموده واقعا به خدمت مردم میگرداند.

از شما میخوام تا بهر اسون سینمای امروزین و دیروزین دروند شکامشرا بلی با سیم چیزهای بگوید به ویژه درباره این که میگویند ((سینمای نو)) و یا ((نوجوان و جوان افغانی)) ابراز نظر نمایید.

سنگی میگوید:

سینمای ما سخت نیازمند مردانه کی است، سینمای ما بیشتر از بول و استدیو به کرکتر ها، فلنامه نویسمها و آنانی که آگاهانه نقش میسازند و نقش بازی میکنند نیاز دارد.

سنگی میافزاید:

تعجب نکنید اگر میگویم سینمای مانوزاد و نوجوان و نوجوان نیست! چه سینمای مان کم از کم به اندازه نیم عمر سینمای جهان مرد دارد، چهل و پنج سال پیش نخستین فلم افغانی به نام (عشق و دوستی) ساخته شد، پس چرا آن را سینمای نوزاد بگویم؟

من میگویم:

پس چرا تا حال ۲۰۰۰؟

سنگی پاسخ میدهد:

تکلیف سینمای ما همیشه در این بوده که خط سینمای ما پیوسته دیگرگون شده، تریه کادر هادراین عرصه محدود و تنوعیست محدود بوده و اما اگر ما افغانها هنرمند استیم یا نیستیم استعداد انتخاب آگاهانه معمول هارابه گونه برجسته داریم. شاید دروغ نگوییم که برجسته تر از همه جهان و ضرب المثل ها و لندی ها و چیزه های مائیدی برای حقیقت است. فقط با اندک تکان سینمای ما میتواند رشد عالی منجسی پیدا کند، چه در مائسایم انتخاب معمول و زیبایی شناختی شرفی وجود دارد.

میگویم:

اکنون که حرف پرسر انتخاب معمولها آمد و استعدادی که افغانها درین زمینه دارند، نظر شما در این مورد چیست که تیپ ها و کرکترها و پرسوناژها، هیرو-نین فلمهای ما چی طور یابند انتخاب شوند؟ انتخاب شوند یا ساخته شوند؟

بایه بیان فشرده تر به نظر

شما آیا نقش را برای شخص انتخاب باید کرد یا شخص را برای نقش؟

مروت پاسخ میدهد:

من حالا به خود حق میدهم منحت یک کارگردان و فلنامه نویسم بعد از تاپید سنگی در مورد انتخاب معمولها و این که نقش باید برای شخص انتخاب شود یا برعکس نظرم را تقدیم کنم.

عینی ندارد اگر ما برای اجرای یک نقش، شخص را انتخاب کنیم و اگر ضرورت شود برای یک شخص نقش را انتخاب کنیم کتر اتفاق میافتد تا سفاکی که در تهیه پورتیت امیر صوری در ((خواب طلایی)) افتاد در غیر

آن من طرح یاد استان فلنامه خودم را اساس قرار داده افتخار میکنم کرکتر مناسب هالی را در ((مردی از شرق)) پیدا کردم. البته این افتخار را مدیون سلام سنگی میباشم.

میگویم:

چون از فلم ((مردی از شرق)) خبری نیست نمیتوانم قضاوت کنم اما در مورد ((خواب طلایی)) لطفاً بگوید با آن که فلما ن پورتیت یک هنرمند بود و بیام کاملاً انسانی خود را داشته اما چرا کتر از معمول هاما به گرفته بود؟

پاسخ میدهد:

کاملاً برعکس ادعای تان، فلم از انکت ساحت دیواری تا پایان سرا پا معمول بود.

من میگویم:

حرف آخر صحبت ما چی خواهد بود ۲۰۰۰؟

مروت میگوید:

من فلمهای مناسبی را نمیده ۲۰۰۰

سنگی میگوید:

من امیدواری به این جوان و هم دوره هایش دارم.

من میگویم:

خواهم دید!

بزرگ مرد زمانه...



بقیه از صفحه (۱۱)

داشت تاد پیران را در رجعت بالنده می و تمالی می که خودش به آن ایمان داشت بکشانده اما حیف که جامعه کتر تحویلش گرفت فقط به جم آنکه زبان هنرش برای همه مفهم نبود. استاد تاسالیا ن اخیر حیانش به این باور وفادار ماند اما در

بهلوان نظام...

بقیه از صفحه (۷۲)

بروش که: اپوزیسی بهلوانی افزون بر هر کارمیلی، کارآموزی و نظری را هم لازم دارد و برای آنکه کسی یک بهلوان خوب باشد لازم است مطالعاتی نیز انجام بدهد و اندیشمندانه چنین پاسخ گفت:

بلی ابتدا شاعران باید حرکات بهلوانی را به گونه نظری بیاموزند و سپس آن را عملی نمایند در مورد انجام برخی مطالعات در روزش بهلوانی باید گفت که بلی هر قدر که یک شخص در رشته بهلوانی دانش بیشتر داشته باشد، و تکنیک استادان فن را فرا گیرد، به همان اندازه می

بسمه از صفحه ۱۹۱

وازیکه در دل ...

عیدی بر پاشیده بود و هر پاشیده کابل و هراتیان این روز را روز گرامی زنده گی اشی می پنداشت. عیدگاه این مکان یاد بود خاطره هراتی که می گوید و این سطر را از آن و در باره آن نوشت:

به بالا حصار نگاه می کنم
به عمارت مجلل زرد رنگ اسروزی
آن که درفش سه رنگ ملی درضا
پیش در اهتزاز است یاد آنسرا
به حرکت در می آورد و در پای آن
درفش، سربازی را می بینم که
مصرف اجرائی وظیفه است

لحظه بعد قطاری مردان
سلح از بالا حصار حرکت می کنند
و چشم قطار را دنبال کرده و تا اینکه
کاملاً در کوچه های شهر ناپدید
گرددید.

عیدگاه مردم:

از لندی های بالا حصار
راه شهر را در پیش می گیرم و در
برابر مسجد عیدگاه می ایستم
مکان مقدس که شاهد حوادث گوی
ناگون و زواید بزرگ در تاریخ
سرزمین افغانستان بوده است.

مسجد عیدگاه که در پایان
شهر کنه کابل موقعیت اخذ
کرده در ساحه وسیعی قرار دارد
که ساختمان آن در چنین موقعیت
مناسب کابل توجه همگان را به
خود جلب می کند.

در اینجا بود که برای اولین
بار شاه امان الله خان استقلال
افغانستان را اعلام نمود.

جنگ سه افغان - انگلیس
بارشاد مبارزان افغانی به پایان
رسید و سطره انگلیس ها از افغان
نستان برچیده شد. افغانان
باز به جانباخته شان طلسم
شکست ناپذیری انگلیس را شکست

و درس بزرگی به آنها آموختند
و آن اینکه: افغانستان در تسخیر
ناپذیر و شکست ناپذیر است.

هر دره بود که برجاوگر ناپاک
بسیارگران است و می بیند

شیرینی میسود و اکثر تعمیری های
را که در راه های (پهلو) بود و دست
داشت، کموز غزلیات را همیشه
خود شمع ساخت. در اجرائی
غزل شیوه کاملاً خاص خودش
را داشت. غزلیات استاد بیشتر
آمیزه بود از شیوه های هندی و
افغانی که هرگز شنوده ها با آن
احساس بیگانه گی نمی کردند.

در کشور با بیشتر غزل های استاد
که بیشترین بخش بیت های او
و تلویزیونی اش را احتوا می کند
علاقه داشتند. علاقه مندان -

هندی استاد بیشتر (خیال
خوانی) و ((ترانه خوانی)) اش
را دوست داشتند. و گاه گاهی

هم قوالی های شیرینی را استاد
دانه اجرا می کرد که همیشه از جا
نبه هم مورد پذیرش قرار می گرفت
ترانه های محلی و مردمی استاد
وسیل شد تا استاد بیشتر از پیش
محبوب مردم شود. اما با وجود همه

محبت های که از مردم ندید و با
وجود همه این ها هرگز استاد
سراهنگ، این غنیان را آسانی -
ترین سازها و این فریاد های -
بهشتی ترین درد ها را چنانکه
حقش بود نشناختند.

ستاره اقبال سرود ها و ترانه
های عاشقانه اش را تا جاده اندر
سینه ای بیگزان هنر و وفورند
پند بر آرزوی کم و برای آراشی
روح بزرگ او دما می کنیم.

هنگامت ورم های فریبنده به
تدوین این مکتب میسود از دما
استاد با تعهد سستی خود و مردمی
هنرمندانه ساخت و هرگز حاضر
نشد به خاطر امکان بیشتر مادی
در کشور بیگانه ای درواز مردمی
باشد.

استاد در میان غزل خوانان و
کلاسیک خوانان نمونه برتر و
پایه آشنایی با شعروادب کلاسیک
بود چنانچه از خوانان

رهبن کلام حضرت ابوالعاسی
مرزا عبد القادر به دل تمام عمر
نمی فرمود و مزه کرد. شمسار
بیشتر غزل های پیش از گریس سخن

ابوالعاسی رهبن می گرفت. بهیدل
دوستان بیشتر از هر کسی دگر و
را گرامی داشته اند و استاد
نیز با آنان مهربان تر و آشناتر بود.

از انتخاب اشعارش بوی خوشی
ذوق بلند و آگاهی از ادبیات
غنی و بیارامی آید. چنانچه
حتی باری هم از زاناش شعر
می نهد. بازاری و فریادش شنیده
نشد و این امتیاز، تعهدش را به
فرهنگ کشورش شهادت می داد.

استاد خاصه در ((خیال
خوانی)) و ((ترانه خوانی))
رقیب نداشت. راه های قیام و

مشکل را به روانی یک سرود ساده
اجرا می کرد. راه درباری را در
نهایت عظمت و شکوه یک سرود

سنگین کلاسیک می خواند. گاهی
هم برای تنوع بخشیدن به محافل
دوستان و هنر زاناش تعمیری های

روزگار نیک فقط چند نفس پیش
به خاموشی چراغ صدایش نماده
بود ناگه بر تو آرزو تراز گذشت
به دامن تجاری دست انداخت
که میخواست به کمک آن برای مردم
مش حالی کند که چه مقدار دست
شان دارد. و نتیجه اینبار

بامردم به زبان ساده و بی پیچیدگی
خود شان گفتنی های دل آزرده
خود را سرود. چنانچه قسمت
اعظم سرود های سال های اخیر

عمر استاد را ترانه ها و تصانیف
شیرین و ساده مردمی احتوا
می کند که این خود گواه محبت و -
عشق استاد به مردمش بود و نشان

میدهد که چقدر در خاطر هنر زاناش
رامی خواست. استاد با ارزش های
مادی زنده گی هرگز الفت و -
میانه خوبی نداشت و همانقدر که

آب و نانی ساده میامی بود -
گوشت هم چیزی را در دین و برای -
داشتن بیشترش چنین طلب
بود و قدرتمندان و فریبگان

نمی سود و هرگز حاضر نمیشد تا هنر
خود را بگدایانه در دین نواله
بفروشد با وجود یک عمرش همه

در تعهد سستی گذشت اما قصه
های عزت نفسی او را همیشه
شنیده و می شنید داشته ام.

هرچه بار بار از استاد تقاضا
شد تا نمحبت آخرین چهره زنده
پهلو و مکتب (پتیا) موسیقی

کلاسیک هندی در بهشتون های
معتبر کشور هند در دین قبول های

تواند در مسابقات، موفقیت های
بیشتر به دست آورد. او در مورد
این که آیا ورزش بهلوانی یک

صورت افغانیست و یا این که
ابتدا در کشور دیگری به میان
آمده و سپس در کشور ما - سروج
گرفته است، چنین معلومات

داد:

بهلوانی از مدت ها است که
در افغانستان به حیث یک ورزش
ملی افغانی مروج است. اینکه

برخی از استادان سابق می گفتند
که بهلوانی نخست در ایران
و سپس در افغانستان مروج گردید

به نظر من قابل قبول و تأمل است
چه این ورزش از سده های
پیشین در افغانستان رایج

بوده ولی صرف ضربه میسل از
ایران به کشور ما انتقال یافته و
مروج گردیده است.

نشان میدهند و به سوی ایران
ورزش روی می آورند. اکنون هم
تم های از جوانان و جوانان

دارم و می توانم جدید الشولان
را بعد از یک دوره مسابقه جذب
نمایم و انتخابات برای بهلوانی

همه ساله صورت میگیرد که تعداد
نود نفر در سه گروه شامل میشوند
و بعد از انتخابات در تیم های

یاد شده، تنظیم میگردند.
در فرجام، بهلوان نظام در
مورد این که از جزی زمانی بدینسو

از اجرائی مسابقات کاره گیری -
نموده و علت آن چیست می باشد،
گفت:

اکنون نظریه تقاضای من، در
مسابقه شرکت نمی کنم و به حیث
سرتیتر گروه ها کار نموده و -

مصرف تربیه و پرورش شاگردان
میشا کنم.

بهلوان نظام در مورد رشد و
انکشاف بیشتر این ورزش ابراز
نظر نموده، میگوید:

باید کلبه های متعدد در
رشته بهلوانی هم در کابل و هدر
ولایات تأسیس شود تا این ورزش را

بتوانیم در ولایات نیز انجام دهیم.
همچنان باید به تم های ولایات
موقع داده شود تا در مسابقات

داخلی و خارجی شرکت نمایند.
چنان چه اکنون هم در کدها
و هرات این گونه مسابقات صورت

میگیرد.

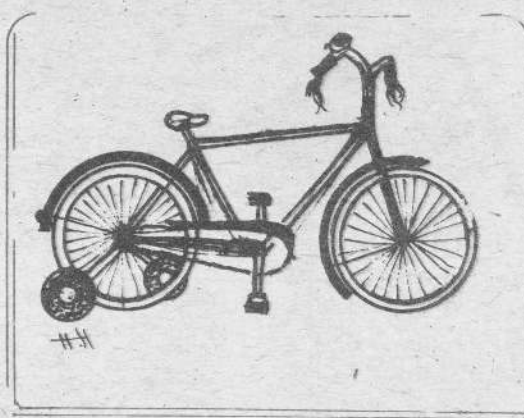
نامبرده به پاسخ این پرسش
که چی گونه میتوان تعداد زیادی
از جوانان مستعد را به این ورزش

جلب نمود، گفت:
خوشبختانه تعداد زیاد مردم
بدون آنکه جلب شوند خود به خود
به ورزش بهلوانی علاقه زیاد

سوار وون

اگر یک بایسکلک میداشتیم

از: T. 1



بخرد اما او قادر نبود و نمیتوانست از پول مصارف کرایه خانه و خرج خانه برای صرفه جویی کند و با یسکل بخرد، مادر هم مرزبان دوست داشت و پتان وقت که میدید من چقدر آنزوی بزرگ به خاطر داشتن بایسکل دادم. دلش میخواست کمک کند اما مشکل بود. یکروز

کوچه می آم با خوشحالی بوی بهر تک تک نموده مرا ضد از دست ((بیایری که به بایسکل خریدیم)) از خوشحالی زیاد خیزد با او دیدم قریب که بایم شکسته بود نمیدانم چطور تا خانه آنها رسیدم.

شوق بایسکل مثل یک خواب شیرین همیشه به همراه بود چقدر دوست داشتم بایسکل داشته باشم تا در آن هنگام خیال داشتن یک بایسکل کوچک و مقبول را جسم من نمود ولی در فکتم بایسکل نکر میکرد و خراب می شد یا اینکه پنجره می شد و من نمیتوانستم بایسکل خود را سوار شوم.

پیش خود حساب میکردم چقدر روزها باید پول جمع میکردم تا میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. راستی پدر هم دلش میخواست برای یک بایسکل خود

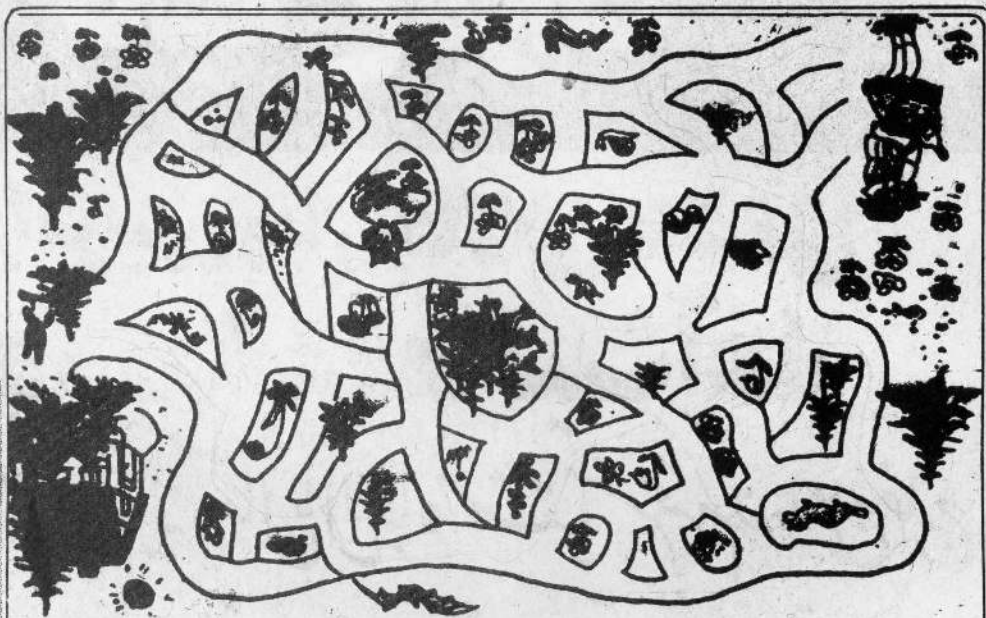
یک مدت توانستم نام بسیاری از برزه های موتر را یاد بگیرم و بدانم که چطور ترمز میشوند. مامای صد برای من در هفته پول میداد و من آنرا پیش مادر میسازاندا میگردم تا اینکه بعد از دو سال توانستم پول خرید یک بایسکل کوچک را تهیه کنم آنروز پیش مادر رفتم و گفتم مادر جان! ((بیسه هایم را برای من بایسکل بایسکل میخرم)) مادر با عجله بکس آهنی خود را که قفل پیچس داشت باز کرد و پول هایم را برایم شمار کرد. یک هزار و پنجاه افغانی بود و در آن وقت میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. درین وقت کوچه ما تک تک شد. من با عجله دویدم رفتم و دروازه را باز کردم صاحب خانه آمده بود و کرایه را مطالبه می کرد. بسیار عصبانی بود چون چند روز از ماه گذشته بود. من پیش خود فکر کردم که به جای خریدن بایسکل بهتر است کرایه خانه را بدو بپردازم. ککی کم بدو آنکه به مادر میسازاندا میگردم و برای صاحب خانه بروم و از آنجا رفتم با دوستم صفا لحظه بی بایسکل سواری نمودم. صد وقتی ازین قصه خبر شد بسیار متاثر شد و گفت: برویز توجده راجه خوب است اما دل میخواست تو هم بایسکل داشته باشی و با من یکجا بایسکل دانی کسی که یک مقدار پول دیگر هم ذخیره کرد اما آنرا برای وقت توجده لایک بایسکل بخرازا هر وقت که دوباره پولهایت را جمع کردی بیسه را بایسکل ده. فکر خوبی بود فردا من صد و پدرم یکجا رفتیم و بایسکل مورد نظر خود را خریدیم حالا بسیار اهلهاست که آنروزها گذشته و آن بایسکل کوچک از کار افتاده است اما هر وقت بچه ها را با بایسکل های شان می بینم یاد من آید که شوق بایسکل چقدر زیباست مثل یک خواب همیشه با انسان است.

دیدم که صد یک بایسکل بسیار مقبول خرید اما هنوز سوار شدن آنرا یاد نداشت. من هم بلند نبودم می ترسیدم که بایسکل از پیش ما بجه نشد و خراب نشود بسیار احتیاط بایسکل را بیرون کشیدیم و در میدان پشت خانسه رفتم. صد بالای بایسکل سوار شد اما به زودی افتاد. من فکر کردم که میتوانم بایسکل را برانسم بالای بایسکل او سوار شدم و چشم خود را متوجه پیشرو ساختن اما به زودی به زمین خوردم باردیگر بالای بایسکل سوار شدم و دور را در نظر گرفتم آنگاه توازن بایسکل در دست هایم درست شد و دیدم اینکه از آن بیفتم چند متر حرکت کردم اما دوباره به زمین خوردم بعد از ازم بالای بایسکل سوار شدم و فهمیدم که باید بالای بایسکل تسلط پیدا کنم تا چپ و راست نشود و ضمناً فاصله دور را پیش چشم خود در نظر بگیرم. آنوقت برای اولین بار توانستم بایسکل برانسم به زودی از بایسکل پیاده شدم و برای دوستم صد نیوتو صیه کردم که بایسکل را چطور باید براند آنروز تا بسیار ناوقت ها بایسکل راندم و هر دو ما خوب یاد گرفتیم اما شانه رسیدید که صد بایسکل از کجا کرد. برای من هم سوال بود زبازنده می صد شان مثل زنده می ما بود ولی صد همیشه بعد از وقت مکتب همسرای مامای خود در روز کتاپ موتر کار میکرد و ما میشه هفته وار به او مزد میداد اگر چه که بسیار کم بود اما او توانسته بود با پس انداز همان مزد کم پول خرید یک بایسکل را بداند. راستی این قصه او برای حالب بود من هم تصمیم گرفتم که بعد از وقت مکتب که بیکار بودم با صد در کتاپ کار کنم پدر و مادر من با من موافقت کردند. در کتاپ موتر من تخنیک موتر را یاد گرفتم و سوار

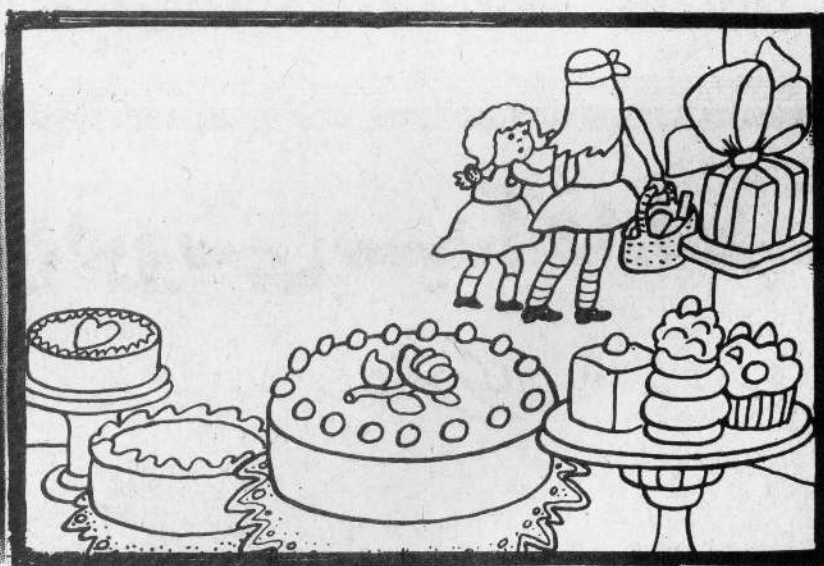
کودکان



برای این عکسها شرح
بنویسید و ایما ارسال دارید



اورا رهنمای کنید
دخترک برای رسیدن به خانه کدام راه را انتخاب می‌کند؟



رنگ آمیزی کنید

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی
هرات جدیداً به فعالیت آغاز

نموده در زمینه انتقال مال التجاره مشتریان محترم از داخل به خارج
کشور و از خارج بدخل با شرایط مناسب در خدمت تا جرات محترم قرار دازد

آدرس: شهر نو مقابر پارک مرکز نمبر ۷ مارکیت جاده عقیدینیت دله
تلفون ۲۵۲۶۲

قرطاسیه فروشی سید آقا «امیر»

قرطاسیه و مبلات و کتب و غیره مشتریان را تهیه و به دستر سر میگذارد و فرمایند مشتریان را نیز در زمینه

تهیه نموده نشریه بار امر پذیرد

آدرس: چوک شهر کندی



براسمیت فال گرفته ایم

ماه حمل :

استقلال فکری تا نرا حفظ نمایید ، خوشت که شما زیر بار سخنان این زن نمیرود ، دخل و خرج تا نرا کنترل نمایید و به صحت خود متوجه باشید . دیدار نزدیکی که در پیش رو دارید برای شما با اهمیت خواهد بود ، سعی کنید لجوج نباشید .

ماه ثور :

همیشه اندیشه های عالی را نسبت به زنده گی در خود پرورش نمایید بد بینی کار خوبی نخواهد بود ، چرا برای آغاز هر کار دهره و اضطراب دارید بهتر است برخی از کارها را با توکی آغاز نمایید اما مواظب باشید که آنرا از کنترل خود رها نسازید ، نامه ای که به شما میرسد حتماً پاسخ باید بگردد علاقمند نباشید که همیشه دیگران منتظر شما باشند .

ماه جوزا :

شما هم یک قدم به طرف مقابل بردارید ، آرزو های زیادی در دل دارید اما فکری کنید هر اقدام شما خود خواهی و غرور تا نرا صدمه میزند در این صورت مطمئن باشید که چنانکه موفقیت دارید مجرد ها دیدارهای عاشقانه خواهند داشت ، تصمیم برای ازدواج عاقلانه است .

ماه سرطان :

مسافری به خانه تان می آید که بسیار سالهای آرزوی دیدار او را داشته استید تشویق شما کماکان ادامه خواهد یافت اما سرانجام آرامش تا نرا می یابید و کارها به مراد دل تان انجام خواهد یافت ، دل تان را به عشقی که بند ساخته اید عاقلانه نخواهد بود شما برای زنده گی امکانات بهتر دارید .

ماه اسد :

شما بار و یاها زنده گی مینمایید ، توصیه ما این نیست که رویاها را از خود دور سازید چون بدون آن زنده گی زیبایی اش را از دست میده اما کسی اینطور فکر کنید که واقعیت های هم وجود دارد ، عصبانیت های بی مورد تان برای شما زیان بار خواهد بود ، این هفته از خریداری دست بگیرید .

ماه سنبله :

بگذارد هر کس درباره شما افکار خود را داشته باشد مهم این است که شما در افکار عامه چهره خشن و زشت نداشته باشید و بیشتر توجه کنید که ثبات فکری خود را حفظ نمایید ، برای دیدارها و ملاقات های دوستان اهمیت قائل شوید و برغم خستگی و مصروفیت به آنها برسید و با پیشانی باز آنها استقبال کنید .

ماه میزان :

از کارهای که انجام داده اید بشیمان نباشید ، شما حسن نیت تا نرا ابراز کرده اید بگذارد که جانب مقابل درک نماید که در فکر سعادت و خوشبختی او استید ، مجرد ها سعی نمایند در انتخاب شریک زنده گی خود دقت به خرج دهند ، کارهای بیهوده را ترک نمایید بهتر است ورزش نمایید تا خستگی های تان رفع گردد .

ماه عقرب :

قدم به قدم اوشماست ، همه افکار شما را اندیشه های فرا گرفته است که میتواند برای زنده گی تان درد سرهای ایجاد نماید ، صاف و ساده با خود بنشینید و تصمیم بگیرید ، بهتر است در مورد تصمیم نهایی مشوره خانواده تان را بگیرید به صحت تان توجه کنید ، ملاقاتی را که در پیش رو دارید رد کنید .

ماه قوس :

وسوسه تا نرا دور سازید ، روشن اندیش شوید ، نگذارید ازنم شما استفاده نمایند و شما را به پریشانی های زیاد مبتلا سازند . آرزوهای تان را برزوی برآورده شده خواهید یافت ، بهتر است از هم سود و زیان روزگار خود را قانع نمایید .

ماه جدی :

هم حالا هم هر وقت دیگر کاری را که باید انجام دهید ممکن است به اصطلاح ماهی را هر وقت از آب بگیرید تازه است ، اما برخی از کارهایی است که باید به موقع انجام یابد و شما همیشه در زنده گی بازگوش بوده اید لطفاً بخاطر آینده تان کار امروز را امروز و کار فردا را فردا انجام دهید .

ماه دلو :

فصل گلها برای راکه دوست دارید رسیده است ، انتظار شما به زودی پایان می یابد ، خود را خوشبخت احساس می کنید به طفل تان برسید ، گفت و گدار زیاد برایتان مفید است ، نگذارید آرزوهای تان را بیگان از دست بدهید .

ماه حوت :

دوستی را از دست بدهید و دوستان تا نرا آزرده نسازید به زودی یکی از بزرگم های جدی شما بر طرف میگردد ، تمایل زیادی به رنگ های روشن پیدا کرده اید ، صحت تان بهتر میشود از غصه های پریشان نجات می یابید و شریک خوب زنده گی برایتان پیدا خواهید کرد .

از نزد



چاپ می کنیم. رفقای های ار - مطالب شعری است به مسئول سالی ات - رازدارانی را خند - صفحه شعر سپیده شد - اند موفق باشید - هر مطلب تازه و - بشیر زهت جوادی : جدول جالب که بغیرتید چاپ می شود - متقاطع ارسالی ات اقبال چاپ - تیرپکی کمال یار هروی : اگر - خواهد یافت - در لایه ای مطالب اختصاصی مجله - عکس از دوگان آشنایان تان - می بود ، حتماً نقد برنامه عنوانی - (نزد یک بین) و (رازدارانی) کاکا نزد یک بین میفرستادید - در - سرگرم کرد که جواب به نامه ها - قسمت دوم باید گفت که (عاقبتان) - فراموششان شد ، سرداغ باشید - بی جزئیات نروند (باحوصله) - سایه شکپ از ولایت جوزجان - با شید .

محمد هارون (عمر) : (رازدار) - اوید های نیست که از شاخه - با شید) به حوصله شما صد آفرین - ها پیش جوب خط نانوا بی جور - می گوید واسم گل های راک به ترتیب - کند - البته شوخی جای خود - الفبا نوشته بودید ، دوباره نشان - را دارد . فکر نمی کنم که به اندازه ذوق و سلیقه تان میکند ، انشا الله - (رازدارانی) کسی دیگری (نزد یک بین) تان در درس ها - بیشتر به غوث زلمی علاقه داشته شما را کد می کند ، که اگر کامیاب - باشد پارچه (لحظه و دایع) و شعر - نشدید ، مشروط که شوید . (زیا) به مسئولین صفحه سپیده - سعید (فرملی) از یوهنغسی - شد . با شکپ با شید . - طب کابل : دوست عزیز ، (نزد یک - عادل اختری : (نزد یک بین) بین) شما طرح شما را از (نزد یک) - دین نمود و از طرح شما را با - (رازدارانی) در میان گذاشت - بالآخره منیحت کارهای نخستین - شعری قبول دارند . (ترا) آری ترا ، - ترا چون به کتاب بهار کد ردل - شفیق نورمی افشاند - و ترا - که آفتاب زندگی قلب بیمار - من هستی - آری) - ترا دوست دارم (رازدارانی) و ار خطا شد که - از قلب داکتری بیمار شود ، کی آنرا - شفیقه (. . . .) متعلم صنف

یک واز دور



نکته ای (ترک بیگرت) را بگه - فرستاده بودی (نزد یک بین) را - که تکلیف قبلی کرده ، هم ترا عیب - گرد و گداز و فساد در رفتار خانه - خلدی تحت ته آوی است - انشا - الله چاپ میشود . - محمد طیب لومان افسر تو جسی - فرقه جیل السراج پروان : - خداوند درد و ولایت را بر فرق (نزد یک بین) بزند که ده سال - (رازدارانی) صدقه نظریه - ات شود ، برای اینکه (نزد یک - بین) ماهم یکسال میشود کسه - پشت یک حمام جایانه چشم در رد - میگرد . مخصوصاً بنابر مطلب - ارسالی تان (حمام آفتاب) خو - مفت و سجاتی است . ولی دوست - عزیز ، احکام آفتاب گرفته نمیتوانیم - برای اینکه جهت خرید سودا ی - عید ، همین چند روز پیش ما - هرد و بویست انداختیم و کباب - شدیم . پس فعلاً تا مدت مقاله - شما تا صحت یابی جلد (رازدار) - با شید) و (نزد یک بین) از چاپ - بازمی ماند . سالم باشید . - سعید احمدی از وزارت تحصیلا - عالی و سلسلی : - جان نزد یک بین : مجله - ژوندون هنوز (ژوندی) است و - راه خدا نیست حق زنده ای را - مجله د یگر نوش جان کد و شما روا - داری نداشته باشید که مجله - ژوندون از قانغوزتک (رازدار) - شید) بگید و مطلب قبلاً چاپ - شده آنرا از حلقوش بکشید - تروتازه باشید - کارتون های - ارسالی تان را می چاپیم . - حضرت الله همدرد محممل - انستیتوت تعلیمات متوسطه طب - بلخ : - طفیان (گوارا) از صنف (۱۲)

لیله انصاری : - کارتون ارسالی تان مثل پینسی - کولاهای بدیل گوارای گوارا بود - ولی چاپیدن و نجابیدنش فعلاً - معلوم نیست - زیاد نویسی باشید - زمر تقیم (آهنگ) - سر بازدار - بگرام : - بادی ن مطلب ارسالی ات به - نام (البالو) دهن (نزد یک - بین) به آب گشت ولی خانه بیولو - همین حالا بدون نشر نویسد و - خوبی های البالو قیمت نمی کیلوی - آن بر فرق سر آفتاب تمار کند - مفید باشند - شایسته صافی محممل انستیتوت - دولتی طب و شینا عنرا انستیتوت - بولی تخنیک : - خبیرکا نامه نوشته بودید - (نزد یک بین) و (رازدارانی) هم مشترکا آنرا مطالعه کردند و - مشترکا تشکر گفتند . و مشترکا چاپ - خواهد شد - مشترک باشید . - جلیله سعادت تاملیمی) از - صنف دوم لیله مخفی ولایت - بد خشان : - جان نزد یک بین : مار از - بود پنه بد شمی آید به دهن - فارش سیزمیکند . خواهید گفت که - (نزد یک بین) یا (رازدارانی) مار است که از بود پنه بد شمی آید - بخیر ولی اسامال سال مار است - خوش هضم باشید .



حبیبه صدیقی

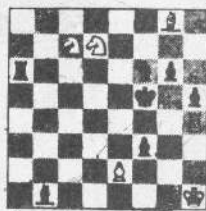


عبدالحکیم

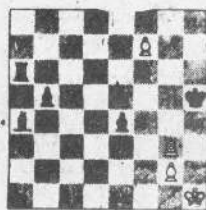


شکیلا نوید

شطرنج



مات در حرکت



مات در سه حرکت

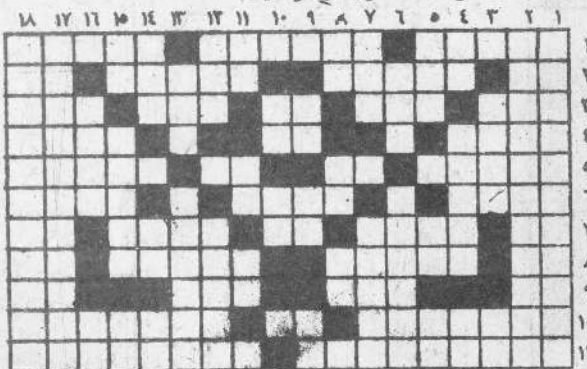
تکمیل کنید

دوست بروی می بیند
موتز زنده بهتر از
هر قدری بلند بازی
در بازگشت کاروان لنگه اخیری
هر باد بارانی و هر بازی
جمعه دراز دست را
زیبایی کوه در سنگ و زیبایی
سگرت کنز - هم بول و هم دل
کسی که سیاه را ندیده، سفید
کسی که سفید نکرده، از
آنکه از نبرد گریزد -
قت قتل مرغ هر کجا باشد
عالم بودن آسان است
دروغگوی مرده را
از زندگی بی آبرو

پرسش ها

جدول

- افقی :
- ۱- کابل زاد - یکی از شعرا ن
 - ۲- واحد قیاسی حیوانات بدون
 - ۳- تصویر بلبل - نازی
 - ۴- یک هزار و هشتصد و بیست و هفت
 - ۵- بر ۹ ضرب یک تقسیم دو صد و سه
 - ۶- جزالیه مردانه - اگر حرف
 - ۷- اخیرا به اول افزود کی جمع
 - ۸- ادیب میشود - عضو برسد
 - ۹- همان نژادی است - ده ده
 - ۱۰- قصد با حرف اضافه - شبیه
 - ۱۱- از انیسو بولداری
 - ۱۲- سریشی است - خواهند ر
 - ۱۳- شکر - صورت اگر (ت) علاوه
 - ۱۴- گردن بعدا - میشود
 - ۱۵- حرف تکرار - سحر - رنگم
 - ۱۶- طایفه - که مورد غضب خداوند
 - ۱۷- قرار گرفت ولی میان تھی - تابان
 - ۱۸- و درختان - قله بدن - دراز
 - ۱۹- ترین شب سال - از آن طرف به
 - ۲۰- اصطلاح خود را بخاریدن
 - ۲۱- بعد از صفر - معیار سنجش
 - ۲۲- زمین - کاکابو - از آن طرف دال
 - ۲۳- خورده شده
- ۱- جایگاه معز - امیرخواب
- ۲- شدن - مذهب حیوان خیالی
- ۳- است ولی بی سر
- ۴- جمع تد اخل - انگور
- ۵- حیوان صفتان
- ۶- از آن طرف نویسنده کتاب
- ۷- طلا در مس - حیات
- ۸- عمودی :
- ۱- کشور سرمای داری
- ۲- نتیجه
- ۳- شاهری سر - کلمه - اسوس
- ۴- جای بوسه - آنچه از ترا
- ۵- شیدن چیزی به زمین بریزد
- ۶- خان بی با
- ۷- از آن طرف برهان بی
- ۸- همان ات است - لژی بایان
- ۹- حیوان در رند - منسوب به
- ۱۰- غرب (از انیسو)
- ۱۱- غم و اندوه - از آن طرف حادثه
- ۱۲- آجری بر - صف و قطار - اگر
- ۱۳- (ق) افزود شود به شستن معنی
- ۱۴- میدهد
- ۱۵- معیار وزن محلی ولی میان
- ۱۶- تھی - غلات را با آن آرد میکنند

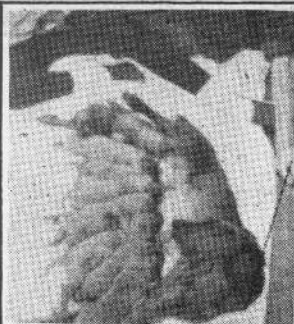


تجربه دلچسپ



داشته اید • گیلان را خوری به
طرف پایین دورید • دید که مجرای
گیلان (دهن گیلان) عمود
بطرف پایین قرار گیرد • پس ازین
عملیه میتوانید دستتان را از
بست گارت به راحتی دور کنید •
شما خواهید دید که آب از گیلان
بیرون نمی ریزد • درین جا هیچ
سحروجادویی در کار نبود • زیرا
نشار هوا از پایین بزرگتر از فشار
ما به داخل گیلان است و باعث
میگردد تا آب از گیلان خارج
نشود •

ایاچی تصویر می نمایید : آب در
هر صورت از یک گیلان سرچیه شده
بیرون می ریزد • خوب درین جا
میتواند دوستان تان را با تجربه
ذیل غرق حیرت سازید • درین
تجربه شما فقط به یک گیلان آب -
خوری و یک بست گارت ضرورت
دارید • گیلان را تالیه • ان بسا
آب ملو نموده و انرا با بست گارت
دست داشته • تان بیوشانید • با
یک حرکت سریع • در حالیکه بایک
دست بست گارت روی گیلان را نگه



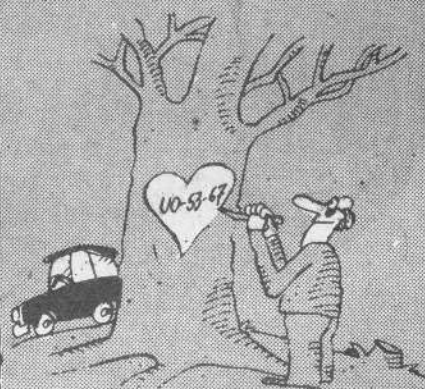
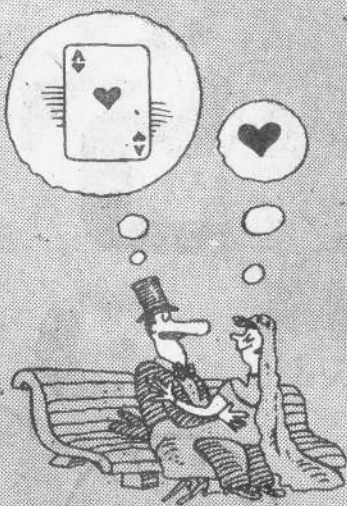
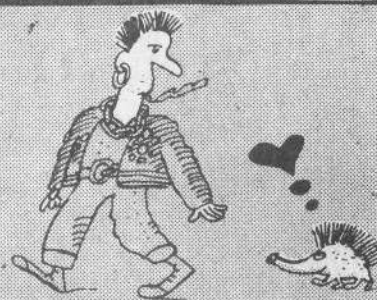
مطلب مربوط به این عکس را در
کدام شماره خوانده اید



د عکسها را تشخیص میتوانید
با منو سیصد •

برای این کارتون ها شرح جالب

نوشتته ، به ما ارسال دارید
به بهترین آن جایزه داده میشود



سرگرمی ها

صحت
طفل
تانرا
تضمین
میکند



آدرس:

بصورت پرچون از نزد بکترین
دکانهای منزلشان، وطبور
مسدود از ظاهر نمیشد در کوچه
مارکیت دستیاب نمایند.



صحت طفل تانرا تضمین میکند

فروشگاه انوار



احساس مورد نیازتان را ازین فروشگاه به

قیمت های نازل بدست آورید

انوار همیشه در خدمت شماست

آدرس: مقابل زینب ننداری

قرطاسیه فروشی وحیدالله

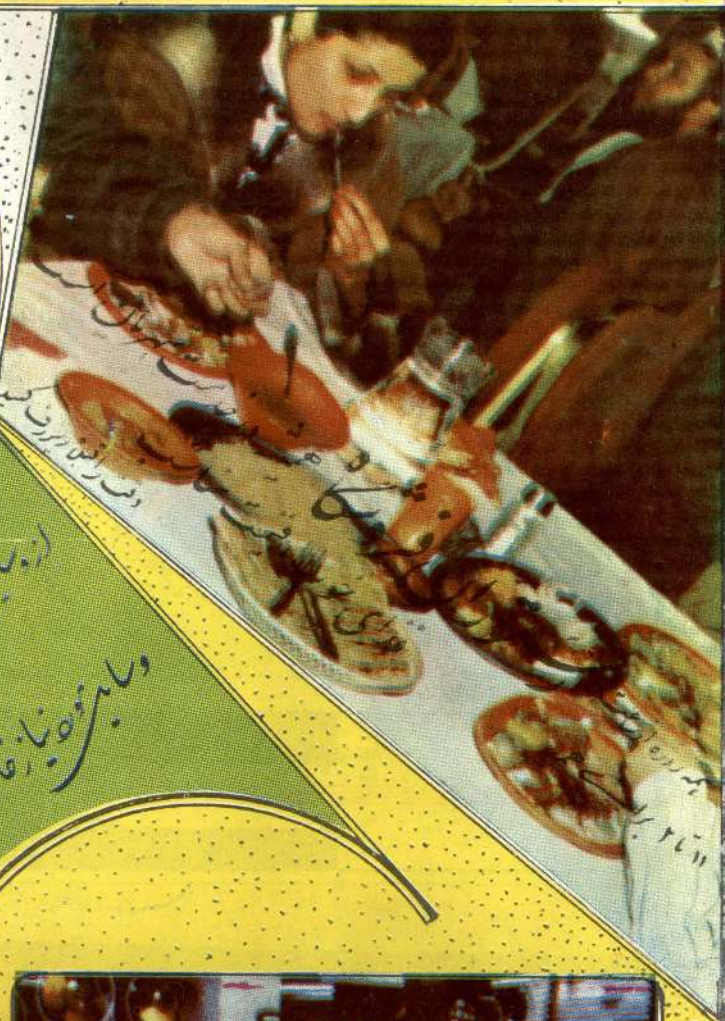
انواع قرطاسیه مورد نیاز موسسات و شاگردان مکاتب به قیمت نازی بدسترس مشتریان و مراجعین محترم قرار میدهد. قرطاسیه فروشی وحیدالله علاوه از قرطاسیه، مجله میا وون، مجله جوانان امروز، نشرات اخبار هفته، نگاه، پیام و سایر نشریه ها را نیز برای مشتریان عرضه میکند.

وحیدالله پلاستیک که تازه به فعالیت آغاز نموده هر نوع اسناد از قبیل ترخیص، تذکره و کارتهای شمارا ذریعه ماشین پرینت می نماید.

آدرس: میر و میر سید اشرفیتهای تهرانی

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشرات کوثری: سپادوس، جولان، امروز، اخبار هفته، قرطاسیه، کارتها، برگه ها، همه را به قیمت مناسب این قرطاسیه فروشی آدرس: متصل بازار امید



از بیان یکایش غریب در دنیا
و باید نه نیاز خانواده مانده رسیده



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library